

زنان

سال اول ● مرداد ماه ۷۱ ● بها ۵۰ تومان



● مدرسه غیرانتفاعی: فیروزه شریفی ● مادر، بیا اعتراف کنیم: ترجمه فاطمه احسانی ● داوری زن در اختلافات خانوادگی: مینا یادگار آزادی ● تحمیل احساسات بر انتخاب ● چرا نمی‌توانم قاطع باشم؟: ترجمه زهره زاهدی ● دروغهای کودکان: ساده‌نویسی در ادبیات کودک راساده نگیریم! احمد وضعی ● زیبا و مفید، کار دست و قلم

آرامش و اطمینان



پژو ۴۰۵ ایران



زنان

سال اول شماره ۶ مرداد ماه ۷۱

زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یک بار در ماه منتشر می‌شود

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: شهلا شرکت	مادر، بیا اعتراف کنیم: نانی فرایدی، ترجمه فاطمه احسانی	۲	اندیشه
طراح گرافیک: کورش پارساژاد	خبر:	۶	گزارش و خبر
طرحهای این شماره: باسم‌الرسام	مدرسه غیر انتفاعی، انگیزه‌ها و عملکردها: فیروزه شریفی	۱۰	
لیتوگرافی: نیما	جدول:	۱۷	
چاپ: سازمان ۱۲۸	داوری زن در اختلافات خانوادگی: مینا یادگار آزادی	۲۲	حقوق
عکس روی جلد: نصرالله کرانیان	سالاد، رنگ و طراوت سفره: ترجمه حورا اخلاقی	۲۹	درخانه
	تحمیل احساسات بر انتخاب: مهندس فرشته بهار	۳۲	
	زیبا و مفید، کار دست و قلم:	۳۴	
	کتاب درمانی، پدیده‌ای تازه در روان‌شناسی: دکتر مصطفی تبریزی	۳۷	علم
	پایان حرکتها، ادامه تمرینها: ترجمه ژینوس قائمی	۴۲	
	چرا نمی‌توانم قاطع باشم؟! لین. ز. بلوم، جوان پرلمن، کارن کوبورن، ترجمه زهره زاهدی	۴۶	
	صبح بخیر خانم...: مایک برتون، ترجمه مریم گودرزی	۵۲	
	دروغهای کودکان: نینا دارنتون، ترجمه فرخنده ابراهیمی	۵۸	
	شعر:	۴۱	ادبیات
	خانم بریل: کاترین منسفیلد، ترجمه زوا افتخاری	۱۸	
	اقا چشمهای من: احمد غلامی	۵۶	
	ساده‌نویسی در ادبیات کودک را ساده بگیریم! : احمد وضیعی	۶۰	

صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۳۳۵۱۳

License Holder & Editorial Director:
Shahla Sherkat

Zanaan is a Persian-language journal published monthly. Each issue contains articles and reports related to the women's problems.

زنان در زمینه فعالیتهای فرهنگی، هنری، آموزشی و خدماتی آگاهی می‌پذیرد.

زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.

حقوق چاپ، انتشار و نقل مطالب، طرحها و عکسها برای مجله زنان محفوظ است.

نانسی فرایدی
ترجمه فاطمه احسانی

مادر، بیا اعتراف کنیم

همیشه به مادرم دروغ گفته‌ام. او هم همین‌طور. از چه سنی زبانش را یاد گرفتیم که چیزها را با اسم دیگری بنامیم، نمی‌دانم. چهارسالگی، پنج سالگی، شاید هم زودتر. انکار آنچه نمی‌توانست به من بگوید - آنچه مادرش هم نتوانسته بود به او بگوید، انکار جامعه‌ای بود که مقدر کرده بود هر دو سکوت را نگه داریم تا رابطه‌مان، هر چند تحریف شده، پابرجا بماند.

گاهی صحنه‌های کوتاهی را که می‌توانست باشد و به هر دوی ما کمک کند، در ذهن مجسم می‌کنم:

«مادر، مثل همیشه مهربان، گرم، محجوب و ناراضی از خود، از اطاق خواب یکنفره‌اش، صدایم می‌کند. ۲۵ سال بیشتر ندارد. من حدوداً شش ساله‌ام. دستهایش را - که همیشه به سفارش پدرش پنهان می‌کرد، چرا که بزرگ و نازیبا بودند - روی شانه‌ام می‌گذارد و از میان عینک دورفلزی‌ام، راست به چشمهایم نگاه می‌کند و می‌گوید: «دخترم، می‌دانی که من مادر زیاد خوبی نیستم و تقصیر تو نیست، چون تو بچه نازنینی هستی... مادر بودن برایم آسان نیست. پس وقتی می‌بینی مثل مادرهای دیگر نیستم، سعی کن بفهمی علتش این نیست که دوست

ندارم، برعکس. اما خودم هم سردرگم. یک چیزهایی بلدم که به تو یاد می‌دهم. چیزهای دیگری هم هست که نمی‌توانم به تو یاد بدهم، چون مطمئن نیستم در زندگی خودم هم درست جا افتاده باشد. ما سعی می‌کنیم زنیای دیگری را پیدا کنیم که بتوانند با تو حرف بزنند و این خلاء را پر کنند. از من توقع نداشته باشد همان مادری باشم که می‌خواهی. من از نقطه نظر سنی خودم را با تو نزدیکتر احساس می‌کنم، تا با مادرم. من موجودی آسمانی نیستم، تو هم به مادری زمینی احتیاج داری که بتوانی به او اطمینان کنی. درست نمی‌دانم تو را چه طور بزرگ کنم. تو باهوشی، من هم هستم. خالات دوست دارد. معلمی است از حالا نیازهای تو را احساس می‌کنند. به کمک آنها و آنچه که من در توان دارم، می‌توانی همه سهمیه مادری و همه محبت‌های دنیا را یک جا بگیری. فقط نباید انتظار داشته باشی که همه را یک جا از من بگیری.»

صحنه‌ای که هرگز اتفاق نیفتاد. تا آنجا که به یاد دارم، هیچوقت آن گونه زندگی را که مادرم می‌توانست نشانم دهد، نمی‌خواستم. گاهی فکر می‌کنم خود او هم نمی‌خواست. هرچه سنم بالاتر می‌رود، هر

● اغلب ما برای خود تنها یک خصوصیت زنانه می‌شناسیم، همان که در غالب دختر مادرمان می‌شناختیم، اگرچه تفاوت‌هایی ظاهری میان زندگی ما وجود داشته باشد.



تلاش ناخودآگاه او در القای اضطرابها و ناباوریهایش که حاصل باورهای به ظاهر کامل و پیشرفته در باره مادر / زن بودن است - اضطرابهای خود ما نیز در باره جنسیتان پا می‌گیرد. و این آغاز تردیدهاست. آیا می‌توانیم پیش از مادر شدن، در غالب فردی خاص و نه با ویژگیهای او، یک زن باشیم؟ ما برای کسب استقلال و آزادمشی تلاش می‌کنیم، اما آموخته‌هایمان از مادر در عمق وجودمان از پا نمی‌نشیند. تنها زمانی احساس آرامش و اطمینان می‌کنیم که وظیفه باشکوهی را که از نقش او در زندگی آموخته‌ایم، به انجام برسانیم. به عبارت دیگر: «تا مادر نشوی، زن کاملی نمی‌شوی.»

دیگر وقتش گذشته است که از مادر بخواهم به گذشته برگردد و گریزهایی را که مانند همه مادرها، در سکوت زده است، از نو بررسی کند. هرچند گمان نمی‌کنم تمایلی هم داشته باشد. من، شخصاً دلم می‌خواهد مشکلات بیهوده و لاینحل زندگیم را تغییر دهم. ویژگیهایی که با بالاتر رفتن سنم، آشناتر به نظر می‌رسند، پیشتر هم در زندگی دیگری شاهدشان بودم. عشق میان من و مادرم آن قدرها هم مقدس نبود که زیر سؤال نرود. اگر تصورم از رابطه‌مان خیالی و باطل باشد،

نمی‌کردیم. دلش می‌خواست تنها همان چشم‌اندازی را بپذیرد که مادر خودش به او آموخته بود، یعنی داشتن دختری وظیفه‌شناس تر از من. در باره بقیه چیزها هم دروغ گفت. برای اینکه او را مادری وظیفه‌شناس بدانند، خود را از درون ویران کرد. احساسات اصیل و حقیقی‌اش را، صمیمیتهای نوشکفته‌ای را که پدر در وجودش یافته بود و باعث شد علی‌رغم آرزوهای خانواده، که جمله بر باد رفت، با پدر بگریزد، همه را ویران کرد. قوانین مادرش، سلطه تمامی یک فرهنگ را پشت سر داشت. در این قوانین مادر بد وجود ندارد. بلکه زن بد وجود دارد که آشکارا هوسباز است و به روابط میان خود و مردش، همپای فرزندان، ارج می‌نهد. این قوانین حکم می‌کند که غریزه مادری چنین زنی بسیار ضعیف است. مادر ممکن است با همه عشقی که به فرزند دارد، گاهی از او خوشش نیاید. همان مادری که با کمال میل برای نجات فرزند، خود را جلوی کامیون در حرکت می‌اندازد، اغلب در زندگی روزمره حاضر نیست به خاطر او از مسائل شخصی‌اش سر نظر کند.

همزمان با درک رفتارهای نادرست مادر

چه او از کودکی فاصله می‌گیرد و از نقش کلیشه‌ای مادریش دور می‌شود، در غالب یک زن برایم جالبتر می‌شود.

شاید اصلاً نباید مادر می‌شد، و البته خیلی هم زود مادر شد. امروز نگاهش می‌کنم و با همه محبت و غیظم افسوس می‌خورم که کاش می‌توانست زندگی دیگری داشته باشد. شاید زندگی‌ای مثل آنچه من دارم. اما زندگی او در دورانی شکل گرفت که زنان حق انتخاب نداشتند. نمی‌دانم از چه سنی، اما با خودخواهی غریبی که از احساس استقلال کودکان سرچشمه می‌گرفت، دریافتم که مادرم کامل نیست. من همه زندگیش نیستم. در همان سنین، بی‌رحمانه نتیجه گرفتم که پس او مادری نیست که من می‌خواهم. همیشه نسبت به او احساس گناه و خشم کردم و ظاهراً هر دو را می‌دانستم: احساس گناه از اینکه ترکش کردم، و احساس خشم از اینکه گذاشت ترکش کنم. اما یقین دارم آموخته‌هایش راجع به «مادربودن» هرگز اجازه نمی‌داد اعتراف کند که من و خواهرم همه زندگی او نیستیم و این را خودش خوب می‌دانست. همه زندگی او نبودیم چون برخلاف وعده مادرش، احساس زن بودن او را کامل



هرگز نمی‌توانم با آرامش خودسازی کنم. در مصاحبه‌های فراوانی که با زنها داشتم، به کرات می‌گفتند: «گمان نمی‌کنم هیچ شباهتی به مادرم داشته باشم، ما خیلی با هم فرق داریم.» معمولاً این عبارت با چنان غروری گفته می‌شود که پنداری الگوشدن مادر، امتیازی برای گوینده است. اما دختر یکی از همین زنان، با لبخند محزونی می‌گفت: «مادرم با من همان رفتاری را دارد که مادرش با او داشت... رفتارهایی که خودش هم نمی‌پسندید» در مصاحبه دیگری، شوهر این زن می‌گفت: «هرچه می‌گذرد، بیشتر شبیه مادرش می‌شود.» حقیقت را بخواهید، اگر فرصت بیشتری برای صحبت با مصاحبه‌شوندگان داشتم، به آنها نشان می‌دادم که تا چه حد شبیه مادرشان زندگی می‌کنند.

نخست باید تفاوت‌های سطحی و ظاهری را کنار گذاشت. مادر در خانه‌ای ویلایی زندگی می‌کرد و دختر در آپارتمان زندگی می‌کند. مادر در عمرش حتی یک روز هم خارج از منزل کار نکرده بود، دختر شاغل است. به این تفاوت‌های ظاهری به عنوان واقعیت می‌چسبیم تا ثابت کنیم زندگی متفاوتی را بنا کرده‌ایم. اما واقعیت‌های اصلی را نادیده می‌گیریم. نمی‌بینیم که اضطراب‌ها، ترس‌ها و عصبانیت‌های او را کسب کرده‌ایم. نمی‌بینیم که رشته‌های عاطفی میان خود و دیگران را همان طور می‌بافیم که او می‌بافت. زندگی او چه دلخواه‌مان باشد و چه نباشد، هرگز نمی‌توانیم از آنچه او بود، اجتناب کنیم. صحت این مدعا را بیش از هر چیز می‌توانیم در روابط زناشویمان مشاهده کنیم. برای خود تنها یک خصوصیت زنانه می‌شناسیم. همانی که در غالب «دختر مادرمان» شناختیم و به آن اعتماد کردیم. در زناشویی، هر قدر هم موفق، با بروز اولین سرخوردگی به نظریه امن و آشنای مادر برمی‌گردیم: «رابطه میان زن و مرد منفور است. این مشکل همواره میان دو نسل بوده است. هنگامی که به مرد مورد علاقه‌مان برمی‌خوریم، برای مدت کوتاهی قوانین مادر را فراموش می‌کنیم و با آن مرد هم‌پیمان می‌شویم، اما بعد...» به مردها نمی‌شود اعتماد کرد. «مقصر خود ما هستیم: از ذهن مادر به سوی مردها حرکت می‌کنیم، بی‌آنکه دیدگاه خودمان در این میان دخیل باشد.

دلشان می‌خواهد دختر را برای همیشه به خود بچسبانند. مادر علاقه‌اش را به این نحو بیان می‌کند چون خود نیز به طریقی دردام افتاده است: اگر عشقی کمتر از این ابراز کند، «مادر بدی» خواهد بود. محبت ایده‌آل و کاملی که در باورمان کاشته‌اند جذابتر از محبت واقعی است که مادر در قبالمان احساس می‌کند، و هر دو این معامله را به ناچار می‌پذیریم.

لیاشفر، متخصص روان‌درمانی می‌گوید: «اگر مادر با شوهرش روابط دلپذیری داشته باشد، اما وانمود کند که تمامی زندگی عاشقانه یک زن باید در مادر بودن او خلاصه شود، دختر این دروغ را احساس می‌کند و اعتماد خود را نسبت به مادر از دست می‌دهد.» من در آزمایشات و تجربیات روان‌درمانی خود مکرراً دریافته‌ام که این پایه دروغ است. مادر به فرزندش می‌گوید: «نه، نه، تو نباید...» اما دختر بچه احساس می‌کند که مادر، خود آن عمل ممنوع را مرتکب می‌شود. در نتیجه چهره کلی زندگی و نیز شخصیت مادر در نظرش رازی بزرگ جلوه می‌کند و این در حالی است که مادر همواره می‌خواهد از همه چیز دختر مطلع باشد و با کنجکاوی به دنیای درونی دختر چشم می‌دوزد. به او می‌گوید که با هم دوست هستند و باید همه چیز را به هم

ازدواج به جای قطع هم‌پیمانی‌های دوران کودکی، با نقشی آهنین به بزرگترین اتحاد مجدد میان زندگی ما و او مبدل می‌شود. زمانی می‌خواستیم مثل مامان، «دختر خوبی» باشیم. اکنون می‌خواهیم مثل او «زن شوهردار خوبی» باشیم. مشکلترین مسئله او مواجهه با جنس مخالف بود، مشکل ما هم همین‌طور می‌شود. دو زن که هر دو عامل تعیین‌کننده زناگیشان را می‌دانند و از هم پنهان می‌کنند. اگر نتوانیم عشق و وحشت مادر را از روابط میان زن و مرد از هم جدا کنیم، همواره محبت بی‌آلایش و رابطه صمیمانه زن و شوهر را مغایر با یکدیگر خواهیم یافت، و این بینش دوگانه را به دخترانمان تفویض خواهیم کرد. می‌گوییم: «مادر حق داشت.» در قبال تقبیح مادرمان سردرگمی و خشمی احساس می‌کردیم و حالا کنجکاوهای دخترمان را با همان خشم و سردرگمی تقبیح می‌کنیم: «باور کن دوست داریم، دلیل همه این حرف‌ها و رفتارها هم همین است.» و این پیام همواره زینت‌بخش تصویر تطهیرشده مادر است. «هیچ کس تو را به اندازه من دوست ندارد. مادر بیشتر از هر کسی در دنیا تو را دوست دارد و همیشه برای تو خواهد ماند.» بسیاری از مادرها چنین عشق غیرممکنی را به دخترهایشان ابراز می‌کنند چون تنها هستند و

بگویند. اما دختر می‌داند که مادر رازی بزرگ را از او پنهان می‌کند. بخشی از وجود مادر خارج از دسترس اوست. این رابطه یک طرفه است. رابطه‌ای که دختر به تجربه آن را ساختگی و توأم با زورنگی می‌بیند، و

از آن منزجر است. جریان هنگامی غامضتر می‌شود که مادر خود به بیان این دروغ واقف نباشد. مادر عاقلانه استدلال می‌کند: «چه طور می‌شود چنین چیزی را به بچه گفت؟» شاید نخواهید بعضی اطلاعات را در اختیار دخترتان قرار دهید، اما درست نیست که به او دروغ بگویید. برخی از زنان معتقدند هدف از برقراری ارتباط نزدیک با شوهر، مادرشدن است. بنابراین مطلقاً گمان نمی‌کنند به دخترشان دروغ گفته باشند. با این کار، به خیال خود، از اخلاقیات دخترشان محافظت می‌کنند. تنها نتیجه این عمل پی‌ریزی یک عمر بی‌اعتمادی، تنهایی، انزوا، و بی‌کسی برای دختر است. اعتماد به خود و به دیگری اساس موفقیت در زندگی، ازدواج و برقراری ارتباط با جامعه است.

بحث بر سر این نیست که مادر دروغگو یا ریاکار است. او حرفی می‌زند، عملی مغایر با حرفش انجام می‌دهد، و احساسی متفاوت با هر دوی آن دارد. اغلب یاد می‌گیریم با این چندگانگی اطرافیانمان بسازیم و آن را بپذیریم. در هر صورت آنچنان وابسته افکار و رفتار مادر هستیم که آنها را در بست می‌پذیریم و تلاش می‌کنیم این سه وجه متضاد او را به طریقی هضم کنیم. از آنجا که این کلاف سردرگم در تمامی ابعاد رابطه میان مادر و دختر نفوذ می‌کند، بهتر است با وضوح بیشتری این سه بخش را از یکدیگر تفکیک کنیم:

۱- نگرش

نگرش منشاء تأثیرگذاری بیرونی ما بر افراد مختلف است و سریعتر از بخشهای دیگر شخصیت تغییر می‌کند. نگرش، اغلب واکنشی است در قبال آرای عمومی، عقاید مدرج در کتابها، باورهای اطرافیان و غیره. مثلاً مادری را در نظر بگیرید که معتقد است اگر دخترش در نوجوانی مانند خود او از خصوصیات جنس مخالف بی‌اطلاع باشد، به کمال رشد نخواهد کرد. بنابراین کتابهایی

مربوط به موضوع تهیه می‌کند و در اختیار دختر قرار می‌دهد. اولین تضاد میان نگرش خواهد بود با:

۲- رفتار

دختر پا را از مطالعه فراتر می‌نهد و با دیگران در این باره بحث و گفتگو می‌کند. مادر بلافاصله او را از این کار منع می‌کند. رفتارها، در سالهای اخیر بسیار تغییر کرده است، اما خطاست اگر باور کنیم رفتار ما ادامه نگرشی است که تا آن لحظه داشته‌ایم. آخرین تحقیقات دکتر واردل پامری کینس نشان می‌دهد که حداقل یک نسل باید بگذرد تا به دنبال تغییر در نگرشها، رفتارها نیز تغییر کند. عامل زیر اگر نگویم نقش تعیین‌کننده دارد، امابه شدت این محافظه‌کاری را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۳- ژرفترین احساسات (که اغلب به طور ناخودآگاه عارض می‌شود).

این احساسات و انگیزه‌های پنهان و ریشه‌دار را معمولاً از والدین کسب می‌کنیم. که سخت‌ترین و انعطاف‌ناپذیرترین بخش وجود ماست و از گذشته‌های دور نسل اندر نسل به ما منتقل شده است و غالباً دو عامل فوق‌الذکر را تحت تأثیر قرار می‌دهد و خنثی می‌کند. این احساسات و انگیزه‌ها، حتی اگر به ظاهر مورد انکار یا فراموشی قرار بگیرد، باز هم در رفتارهای نامعقول و غیرمنطقی ما خود را نشان می‌دهد. مادر، بر اساس نگرش خود، به دختر می‌گوید شاغل بودن بسیار هم خوب است. هنگامی که دختر دنبال کار می‌گردد، مادر آگاهانه به روی خودش نمی‌آورد (رفتار) و سرانجام وقتی استخدام می‌شود، ژرفترین احساسات مادر جریحه می‌شود، بدون دلیل موجهی مضطرب و خشمگین می‌شود. دختر با درک خلا، میان گفتار، رفتار، و احساسات ژرف مادر، به حال خود رها می‌شود. می‌کوشد تمام پیامهای چندتکه مادر را در زندگی خود به عرصه عمل درآورد. در نتیجه رفتارها و شیوه زندگی او عموماً به شکل یک مصالحه ناموزون و ناهنجار درمی‌آید. دچار سردرگمی می‌شود، پا پیش می‌گذارد و دوباره پس می‌کشد. نوعی انکار ناخودآگاه،

تلاش ما را برای به وضوح دیدن مادر، خنثی می‌کند. این انکار یکی از ابتدایی‌ترین مکانیزمهای دفاعی روان است. کودکان در سالهای نخست طفولیت دلشان نمی‌خواهد باور کنند مادر، با «مادر خوب»ی که به آن تظاهر می‌کند فاصله دارد. در نتیجه مادر را به «مادر خوب» و «مادر بد» تقسیم می‌کنند. «مادر بد» آن دیگری است، نه مادر واقعی. او مادری است که بی‌رحم است، سرگرد می‌گیرد، فریاد می‌کشد، دوستان ندارد. او موقتی است. فقط مادر خوب واقیت دارد. حاضریم سالها در انتظار بازگشت او صبر کنیم. همیشه خود را متقاعد می‌کنیم زنی که برابرمان ایستاده است و باعث می‌شود احساس گناه، بی‌عرضگی و خشم به ما دست دهد، مادر نیست. کم نیستند افرادی که دور از خانه زندگی می‌کنند. و هرازگاهی به مناسبتی به خانه و نزد مادر برمی‌گردند، به این امید که این بار همه چیز تغییر کرده باشد. حتی ما زنان بزرگسال هنوز منتظریم. هنوز وابسته تجسم مادر خوب هستیم.

بچه‌ها فکر می‌کنند پدر و مادر بی‌نقصند و اگر قصوری هست از جانب خود آنهاست. در کودکی ناچاریم والدین را کامل فرض کنیم، چون از هر نظر وابسته به آنها هستیم. نفرت از مادر، از عهده کودکی خارج است، پس ناگزیر از خود متنفر می‌شود. مادر باید عاقل و مهربان و... باشد. کاملترین نمونه نیاز به داشتن مادری که دوستان دارد، نزد کودکان دیده می‌شود که از نظر روانی به شدت زیر ضربه قرار دارند. کودکی را که شدیداً مورد حمله و ضرب و جرح قرار گرفته است، از خانواده جدا کنید و تحت سرپرستی یک مادرخوانده مهربان قرار دهید. به کرات دیده شده است که کودک ترجیح می‌دهد نزد مادر بی‌رحم خود بازگردد. کودک، نیرومندتر از امید به خاتمه ضرب و جرح، حتی نیرومندتر از خود زندگی، می‌خواهد به تصور داشتن یک مادر خوب، تداوم بخشد.

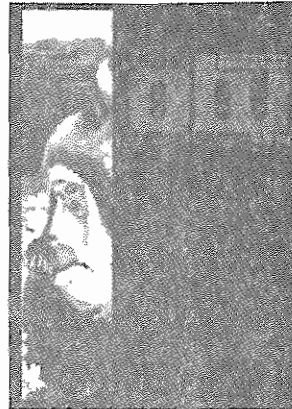
واقیت این است که هرچند کودک دلش می‌خواهد باور کند مادر حتماً دوستش دارد، در عین حال می‌تواند با ناامیدی حاصل از درک عدم چنین محبتی، کنار بیاید. مهم آن است که احساس کند مادرش واقعی است، معتبر و نزدیک.

کنگره بزرگداشت مجتهد، بانو امین برگزار شد

به منظور بزرگداشت مجتهد، بانو سیده نصرت امین (معروف به بانوی ایرانی)، عالم و عارف بلندپایه شیعه، از تاریخ ۲۳ تا ۲۵ خرداد ماه ۷۱ به کوشش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کنگره‌ای با حضور علما، اندیشمندان، استادان و محققان، زنان طلبه و مدرس حوزه علمیه و نمایندگان از کمیوینهای بانوان استانهای کشور، در تالار دکتر شریعتی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان برگزار شد.

موضوعاتی که در کنگره بزرگداشت بانو امین مطرح شد، عبارت بود از: شرح زندگی و معرفی آثار خانم امین، بررسی ویژگیهای اخلاقی و فضایل روحی، بررسی روحیه تعاون و خدمات فرهنگی، اجتماعی، بررسی دیدگاههای تربیتی، فقهی، عرفانی این بانو، تحلیل شرایط سیاسی - اجتماعی دوران حیات او، اهمیت حوزه‌های علمیه بانوان و ضرورت ارتقای سطح علمی و مشارکتهای اجتماعی زنان در جامعه اسلامی و سیری در زندگی زنان مجتهد در تاریخ تشیع.

این کنگره در روز پایان با انتشار بیانیه‌ای در هفت ماده به کار خود خاتمه داد. مهمترین مواردی که در این بیانیه بر آن تأکید شد، عبارت بود از: ضرورت رفع موانع رشد و اعتلای زنان و پرشدن خلاهای قانونی موجود در این زمینه، نیاز به ایجاد شرایط و امکانات لازم، متناسب با مقتضیات زمان، برای تقویت و گسترش حوزه‌های علمیه بانوان و تأسیس مراکز پژوهشی برای شناسایی زنان اندیشمند تاریخ ایران و اسلام و انتشار آثار آنان و نیز ضرورت نشر و ترویج آثار و افکار بانو امین توسط بنیاد فرهنگی ایشان.



پگاه منتشر شد

نشریه شماره (۲ و ۳) پگاه، فصلنامه ادبی - هنری زنان منتشر شد. «پگاه» توسط مؤسسه فرهنگی گسترش هر انتشار می‌یابد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول این نشریه، فاطمه راکعی، شاعر معاصر است. بخشهای شعر، قصه و نمایشنامه، مقاله، گسترش‌ارز و هنرهای تجسمی، پگاه را نظم می‌بخشند. در این شماره «پگاه» مقاله، اشعار و قصه‌هایی از زنان شاعر و نیز گزارشی از شب شعر فلسطینی و سمینار «نقد ادبی و شعر معاصر» دانشگاه الزهراء می‌خوانیم. همچنین مصاحبه‌هایی با دو رن گرافیت و نقاش و تصاویری از آثار این دو به چاپ رسیده است.

برگزیدگان مسابقه کتاب دانشگاه الزهراء

نویسندگان، مترجمان و مؤلفان نمونه زن از میان زنان شرکت‌کننده در مسابقه کتاب دانشگاه الزهراء برگزیده شدند.

جوایز برگزیدگان این مسابقه در مراسمی که در دانشگاه الزهراء برگزار شد، به آنان تقدیم شد. کتابها در زمینه‌های دین، علوم کتابداری،

روانشناسی، زبان، علوم اجتماعی، علوم خالص، ادبیات، تاریخ، جغرافیا و هنر انتخاب شده‌اند.

نفرات اول تا سوم در رشته‌های مختلف عبارتند از:
الف) علوم کتابداری
۱- خانم طلعت‌السادات تقوی مؤلف کتاب راهنمای ناشران و کتابفروشان سراسر کشور، تهران: سازمان چاپ و توزیع ارشاد - زمستان ۱۳۶۸

۲- خانم پروین بلورچی مترجم کتاب مفهوم ساده فهرست‌نویسی، تهران: انتشارات امیرکبیر - ۱۳۶۵

۳- خانم نوشین عمرانی مؤلف کتاب کتابشناسی اوقات فراغت، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی - ۱۳۶۱

خانمها: فرزانه طاهری قندهاری و میترا طاهری لطفی به خاطر تألیف کتاب کتابشناسی و راهنمای صنایع دستی ایران، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی - ۱۳۶۶، مورد تشویق قرار گرفتند.

ب) دین

۱- بانو مرحومه امین (بانوی اصفهانی) مؤلف کتاب مناد یا آخرین سیر بشر (مجموعه آثار ایشان در علوم دینی)

۲- فاطمه علانی رحمانی مؤلف کتاب زن در نهج البلاغه تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی - زمستان ۱۳۶۹

۳- نسرین حکمی مترجم کتاب قرآن پدیده شگفت‌آور، تهران: شرکت سهامی انتشار - یانیز ۱۳۶۲

خانمها: صدیقه حقیقت به خاطر تألیف کتاب صد مقاله حقیقت و دکتر مهیندخت معتمدی به خاطر تألیف کتاب نقش مولانا خالد نقش‌بندی و پیروان طریقت او مورد تشویق قرار گرفتند.

ج) روانشناسی

۱- توران خمارلسو (میرهادی) مؤلف کتاب کار مربی کودک، تهران: انتشارات آگاه - ۱۳۶۳

۲- پروین کدیور مترجم کتاب کاربرد روانشناسی در آموزش تهران: مرکز نشر - ۱۳۷۰

۳- مهشید یاسایی مترجم کتاب رشد شخصیت کودک، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۸

د) علوم اجتماعی
جامعه‌شناسی

۱- شهیندخت خوارزمی مترجم کتابهای جایجایی در قدرت، تهران: ۱۳۷۰ و ژاپن کشور شماره ۱، تهران: انجمن مدیران صنایع جمهوری اسلامی ایران - ۱۳۶۸

۲- پریچهره ابراهیمی مترجم کتاب پدیدارشناسی، تهران: نشر دبیر - ۱۳۶۸

۳- فریده ممتاز مترجم کتاب بحران جامعه‌شناسی در غرب، تهران: شرکت سهامی انتشار - ۱۳۶۸

علوم سیاسی:

۱- دکتر آذرمیدخت شایخی فریدنی مؤلف کتاب مسائل مرزی ایران و عراق

۲- مریم دفتری مترجم کتاب روابط چین و هند، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی - ۱۳۶۹

حقوق:

۱- شیرین عبادی مؤلف کتاب حقوق کودک، تهران: انتشارات روشنگران - ۱۳۶۹

۲- دکتر تاج‌زمان دانش مؤلف کتاب حقوق زندانیان و علم زندانها، تهران: دانشگاه تهران - ۱۳۶۸

اقتصاد:

۱- ملک آفاق فتحیانپور - معصومه نوزاد مترجمان کتاب تجارت بین‌الملل، تهران: مرکز نشر - ۱۳۷۰

۲- دکتر زهرا افشاری

مترجم کتاب اقتصاد توسعه، تهران: جهاد دانشگاهی - ۱۳۶۹

۳- شمس السادات زاهدی
مؤلف کتاب روابط صنعتی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی - ۱۳۶۶
● مدیریت:

۱- صغری معینی مؤلف کتاب فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات مدیریت و سازمان، وزارت کشاورزی - ۱۳۷۰
● حسابداری:

خانمها: ویدا مجتهدزاده
مؤلف کتاب اصول حسابداری ۱ و ۲ (انتشارات دانشگاه پیام نور - سال ۱۳۶۸) و سکنه غنیمی فرد مترجم (ترجمه و نگارش) کتاب اصول حسابداری مورد تشویق قرار گرفتند.
ه) زبان
● زبانشناسی:

۱- دکتر بدرالزمان قریب مترجم کتاب زبانهای خاموش، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - ۱۳۶۵

۲- کتایون مزدپور مترجم کتاب شایست ناشایست تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - ۱۳۶۹

۳- رقیه بهزادی مترجم (ترجمه و تصحیح) کتاب زبان بندهش هندی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - ۱۳۶۸

خانم دکتر مهشید میرفرخایی به خاطر ترجمه کتاب روایت پهلوی (تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی - ۱۳۶۷) و خانمها نسرین دخت خطاط، گلناز رعدی آذرخش، منیره کیانوش و آنماری موثقی به خاطر تألیف کتاب ضرب‌المثلها و اصطلاحات متداول زبان فرانسه (تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۶) مورد تشویق قرار گرفتند.
و) علوم خالص
● شیمی:

۱- دکتر ژیلآ آزاد مترجم کتاب اصول تجزیه دستگاهی،

تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۷

۲- طیبیه پرتوی و زهرا وثوق مترجمان همکار در کتاب شیمی آلی معاصر، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۶

۳- دکتر طاهره کاغذچی، مترجم کتاب عملیات انتقال در مهندسی شیمی، تهران: دانشگاه صنعتی امیرکبیر - ۱۳۶۷
● ریاضی:

۱- لیدا فرخو (دارای تألیفات ارزنده در رشته ریاضی) مؤلف کتاب ریاضی عمومی، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور - ۱۳۶۷
۲- دکتر فائزه توتونچیان مترجم کتاب برنامه‌ریزی خطی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد - ۱۳۶۹

۳- مهندس هنگامه سرمدی مترجم کتاب سیستمهای کنترل خطی، تهران: انتشارات میقات - ۱۳۶۸

خانمها: زهره سرمد و مهتاش اسفندیاری به خاطر ترجمه کتاب اصول آماری در طرح آزمایشها، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۹ مورد تشویق قرار گرفتند.

● فیزیک:

۱- دکتر مهرانگیز طالب زاده مترجم کتابهای بنیانی فیزیک، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۴ و نورشناسی، تهران: انتشارات فاطمی - زمستان ۱۳۷۰

۲- پروین عزالدین زنجانی مترجم کتاب آشنایی با فیزیک در پرستاری، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۷
۳- دکتر اعظم پورقاضی مترجم کتاب آشنایی با فیزیک حالت جامد، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۷

● زیست شناسی:

۱- ناهید صالح راستین مؤلف کتاب بیولوژی خاک، تهران: انتشارات دانشگاه تهران

۲- دکتر طلعت حبیبی مؤلف کتاب جانورشناسی عمومی،

تهران: انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۶۹

۳- دکتر مهلقا قربانی مترجم کتاب فیزیولوژی گیاهی ۱ و ۲، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۹
خانم محبوبه راعی به خاطر ترجمه کتاب زیست‌شناسی پرتوی، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۷ مورد تشویق قرار گرفت.
ز) علوم عملی

● زیست‌شناسی:

۱- دکتر مهین غروی مؤلف کتاب فیزیولوژی غدد داخلی و متابولیسم، اصفهان: ۱۳۶۵
۲- شهلا شادزی مؤلف کتاب قارچ‌شناسی پزشکی
۳- دکتر فرشته معتمدی مترجم کتاب کلیات فیزیولوژی پزشکی، تهران: انتشارات چهر - ۱۳۶۹

خانمها: دکتر پریوش کردبچه، مهین مقدمی، فریده زینی به خاطر تألیف کتاب قارچ‌شناسی پزشکی، (انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۷۰) مورد تشویق قرار گرفتند.

● پرستاری:

۱- پروانه پیشه‌بان مترجم مجموعه کتاب پرستاری داخلی، جراحی (پرونی)، تهران: نشر و تبلیغ بشری - ۱۳۷۰
۲- صدیقه سالمی مؤلف کتاب مراقبتهای پرستاری و بیماریهای عفونی، تهران: شرکت سهامی انتشار - ۱۳۶۹

۳- فاطمه مبشری مؤلف کتاب کمکهای نخستین، تهران: وزارت بهداشت و درمان - ۱۳۶۴
خانم دکتر مهوش قویی به خاطر ترجمه کتاب منظر فرزندی هستم، تهران: انتشارات چهر - ۱۳۶۹ مورد تشویق قرار گرفت.

○ تغذیه و بهداشت

۱- دکتر پروین زندی مترجم کتاب علوم غذایی از دیدگاه شیمیایی، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۸
۲- دکتر فروغ اعظم

طالبان مترجم کتاب تغذیه پزشکی و رژیمهای درمانی، تبریز: انتشارات نیما - ۱۳۶۸

۳- پروین قائمی مترجم کتاب مسائل تغذیه و تربیت کودک، تهران: ۱۳۷۰

خانم: دکتر مهشید افشار به خاطر ترجمه کتاب مسمومیتهای دارویی، وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - ۱۳۶۹ مورد تشویق قرار گرفت.
فنی و مهندسی:

● نساجی:

۱- مهندس مهرانگیز دهقانی مترجم کتاب تعیین ثبات رنگ کالای نساجی، تهران: صندوق چاپ کتابهای علمی و فنی - بهار ۱۳۶۶

● مکانیک:

۱- مهندس زرین‌تاج بدر مترجم کتاب هواکش‌های صنعتی و کاربرد آنها، تهران: دانشگاه علم و صنعت - آذر ۱۳۷۰

ح) ادبیات
۱- پوران تشجیمی مؤلف کتاب صور معانی شعر فارسی، ۱۳۶۲

۲- فریده رازی مؤلف کتاب فرهنگ عربی در فارسی معاصر، تهران: نشر مرکز - ۱۳۶۶

۳- معظه اقبالی «اعظم» مؤلف کتاب شعر و شاعر در ایران اسلامی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تابستان ۱۳۶۷

۴- منیرو روانی‌پور مؤلف کتاب اهل غرق به خاطر حفظ ویژگیهای فولکلوریک منطقه جنوب کشور و نگاه نقادانه به مسائل فقر و اجتماعی
شعر:

۱- صدیقه وسمقی شاعر کتاب نماز یاران، تهران: انتشارات امیرکبیر - ۱۳۶۸

۲- فاطمه راکعی شاعر کتاب سفر سوختن، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجا، - ۱۳۶۹

● ادبیات کودکان و نوجوانان:

– فریبا کلهر، دارای نوشته‌های ارزنده در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان

– شکوه قاسم‌نیا، دارای نوشته‌های ارزنده در زمینه شعر کودکان

– فاطمه زهروی، مترجم کتابهای کودکان و نوجوانان

– افسانه شعبان‌نژاد، دارای تألیفات ارزنده در زمینه شعر کودکان

– سوسن طاق‌دیس، دارای تألیفات ارزنده در زمینه کتابهای خردسالان

ط - تاریخ

– دکتر مریم میراحمدی مؤلف کتابهای تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، دین و دولت در عصر صفوی، تاریخ معاصر ایران، فواید الصوفیه، پژوهش در تاریخ معاصر ایران، گستره تاریخ و ادبیات، سفرنامه کورسینسکی

– شیرین بیانی مؤلف کتاب دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران: مرکز نشر ۱۳۶۷

● جغرافیا

۱ – دکتر دره میرحیدر مؤلف کتاب جغرافیای سیاسی خاور میانه، شمال افریقا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی - ۱۳۶۹

۲ – زهرا پورانصاری مترجم کتاب باروری جمعیت، تهران: مرکز نشر - ۱۳۶۸

۳ – اعظم مسلمی مؤلف کتاب ممسنی، بهشت گمشده، شیراز: انتشارات شیراز-پایز ۶۹

ی - هنر

● معماری:

راضیه رضازاده مترجم کتاب تاریخ شکل شهر، تهران: جهاد دانشگاهی، دانشگاه علم و صنعت - ۱۳۶۸

● سرامیک

افسون رحیمی مؤلف کتاب تکنولوژی سرامیکهای ظریف ۱ و ۲ تهران: شرکت صنایع خاک‌چینی ایران - ۱۳۶۸

● آشپزی

۱ – فاطمه بنانی مؤلف کتاب ظرافت آشپزی سارا، تهران: زمستان ۶۹

۲ – الهه گنجوی رحیمی افشار مؤلف کتاب از یادداشتهای یک زن خانه‌دار، تهران: انتشارات پارسا - ۱۳۶۷

۳ – زری خاوری (مرعشی) مؤلف کتاب هنر آشپزی در گیلان، تهران: آشیانه کتاب - ۱۳۶۶

● خیاطی

پری شهیر مفزع مترجم کتاب برش الگو به روش متریک، تهران: نشر قطره - ۱۳۶۹

● سینما، نمایش و تئاتر

۱ – لیلی گلستان مؤلف کتاب اوندین، زمستان ۱۳۶۷
خاتم فریده شبانفر به خاطر ترجمه کتاب رومی پراشوب، (انتشارات شبانگ - زمستان ۶۹) مورد تشویق قرار گرفت.

● تربیت بدنی

۱ – فاطمه سلامی مترجم کتاب راهنمای شنا برای مربیان و شناگران، تهران: مرکز نشر - ۱۲۹۹

۲ – فاطمه حاج میرفتح مؤلف (ترجمه و تألیف) کتاب ورزش معلولین، تهران: دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش - ۱۳۶۸

۳ – سکینه خرازی مترجم کتاب ویرگیهای زن و ورزش، تهران: کمیته ملی المپیک جمهوری اسلامی ایران - ۱۳۷۰

مراسم باشکوه تودیع وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد

به مناسبت استعفای حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی، از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، روز شنبه سوم مرداد ۷۱ جلسه تودیع باشکوه و کم‌نظیری با حضور گسترده اندیشمندان، هنرمندان و نویسندگان در تالار وحدت برگزار شد.

احساسات گرم و پرشور حاضران در این مراسم حاکی از

حساسیت اهل هنر و اندیشه نسبت به فضای فرهنگی کشور و نیاز جامعه به آزادی قلم و عرصه باز و گسترده برای برخورد آرا بود.

در این مراسم نمایندگان اقشار مختلف سخنرانیهایی ایراد کردند.

در آغاز، احمد مسجد جامعی، معاون اداری مالی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گزارشی از عملکرد ۱۰ ساله آقای خاتمی ارائه کرد و خدمات ارزنده وی را برشمرد. پس از آن عده‌ای از متفکران و هنرمندان به نمایندگی از گروههای مختلف عرصه فرهنگ و هنر سخنان کوتاهی ایراد کردند و قدردانهای گروههای مذکور را به حجت‌الاسلام خاتمی رساندند. سخنرانان عبارت بودند از: گودرز افتخار جهرمی (به نمایندگی از جامعه مطبوعات کشور)، ناصر پلنگی (از سوی یاران نقاش خود) حجت‌الاسلام درایتی (به نمایندگی جمعی از اندیشمندان حوزه علمیه قم) ابراهیم خاتمی‌کیا و جمشید مشایخی (به نمایندگی از جامعه سینما و تئاتر کشور) دکتر سید جعفر شهیدی، گوهرالشریعه دستنقب، استاد رسام عرب‌زاده (به نمایندگی از هنرمندان صنعت فرش)، آقای احمدی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، استاد سید جلال‌الدین ذوالقنون به نمایندگی از هنرمندان موسیقی کشور، کیومرث صابری، سید عطاءالله مهاجرانی به نمایندگی از سوی هیئت وزیران.

گودرز افتخار جهرمی از جامعه مطبوعات کشور، اظهار داشت: «متأسفانه کسانی امروز در باره تهاجم فرهنگی غرب می‌نویسند که نه تنها اطلاع دقیقی از فرهنگ غرب ندارند، بلکه با فرهنگ اسلامی نیز آشنا نیستند. آقای خاتمی در برقراری حکومت قانون در عرصه فرهنگ موفقیت زیادی داشتند.»

حجت‌الاسلام درایتی به نمایندگی جمعی از اندیشمندان حوزه علمیه قم گفت: «خاتمی فرزند صالح حوزه علمیه قم است. او با شناخت تلقی‌های مختلف اسلامی از مباحث هنری و فرهنگی، آگاهانه راه امام را برگزید. منظر امام در این وادی عرضه‌کننده زیباییهای اسلام بود. بی‌شک آنها که از اسلام، جز نهی و ترمز و تحریم نمی‌شناسند،

چنین سیاستی را نمی‌پسندند و آن را خلاف اسلام نمایانند. متأسفانه ما هنوز از خم اول کوچه بلوغ علمی نگذشته‌ایم، تا بدانیم اسلام در نظر ما خلاصه نمی‌شود.»

گوهرالشریعه دستنقب گفت: «شاگردان حضرت امام مجبورند با دلی دردمند، قربانیان تحجر باشند.» کیومرث صابری، پس از اظهار سخنانی طنزآمیز، گفت: «تنها نگرانی من به عنوان یک برادر این است که آیا مجلس تودیع آقای لاریجانی نیز با همین اخلاص و شکوه خواهد بود؟»

سید عطاءالله مهاجرانی، معاون حقوقی و پارلمانی رئیس‌جمهور نیز در سخنان خود گفت: «... دکتر خاتمی از جمله شخصیهایی بود که در دوران خدمت خود، چهره زیبایی از اسلام را به هنرمندان نشان داد.»

در این مراسم، آقای خاتمی در میان تشویق حاضران به ایراد سخنرانی پرداخت. او ضمن تأکید بر ضرورت ایفای نقش صحیح توسط دو گروه متفکران دینی و روشنفکران جامعه، گفت: «کارهای فرهنگی و هنری بزرگ و اقتدارآفرینی که در طول ۱۰ سال وزارت بنده به رغم مشکلات ناشی از تحولات انقلاب، توسط دشمنان، تهاجم فرهنگی، کج‌اندیشی، بی‌تجربگی، مدیریت و نظایر آن انجام شده، محصول تلاش صادقانه هزاران هنرمند و اندیشمند ناشناخته در سراسر کشور است. او همچنین افزود: «تحجر در هر کجا که باشد، بد است و یکی از منشاء عمده تحجر و واپس‌گرایی و توقف و جمود و رکود، اطلاق و بخشیدن عنوان تقدس است به مسائلی که عرفی و عادی‌اند و نسبی و گذرا.»

در پایان دکتر علی لاریجانی سرپرست وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در تقدیر از حجت‌الاسلام خاتمی گفت: «به تحقیق می‌توان گفت، ایشان بنیانگذار وزارت ارشاد اسلامی در جمهوری اسلامی است. بنای فرهنگی کشور که در زمان وزارت ایشان به این سطح رسیده، از ثمرات کار ارزشمند این روحانی فرزانه و دانشمند عزیز می‌باشد.»

این مراسم در ساعت ۲۲ به پایان رسید.

جمعیت و منابع معدنی و توسعه

دومین کنفرانس محیط زیست و توسعه سازمان ملل متحد با شرکت ۱۷۸ کشور، از جمله جمهوری اسلامی ایران، در بهار ۱۹۹۲ در ریودوژانیرو، برزیل، تشکیل شد

اولین کنفرانس محیط زیست و توسعه در سال ۱۹۷۲ در استکهلم، سوئد، برگزار شد و به دنبال آن، کمیسیونهایی برای بررسی خلع سلاح و مسائل امنیتی، روابط شمال-جنوب، انفجار جمعیت، جنگ زدایی، مرگ و میر کودکان، وضعیت زنان و غیره تشکیل شد. سوابق و نتایج کار این کنفرانسیا و کمیسیونها در دو کتاب زیر درج است:

□ جهان مسلح، جهان گرسنه □ جهان در آستانه قرن بیست و یکم
(چاپ سوم) (چاپ دوم)

ویلی برانت / ترجمه هرمز همایون پور گزارش باشگاه رم / ترجمه علی اسدی
در مقدمه جدید مترجم بر چاپ سوم، آخرین آمارها و اطلاعات تا اواخر سال ۱۹۹۱ چاپ شده و مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

○ زرکوب: ۱۴۰۰ ریال
○ شمیز: ۲۳۰۰ ریال
○ زرکوب: ۱۳۰۰ ریال
○ شمیز: ۲۱۰۰ ریال

خواستاران این کتابها در شهرستانها می توانند بهای کتابها را به حساب ۴۹۶/۱۱ بانک مرکزی واریز کنند (از همه شعب بانکهای ملی می توان به این حساب حواله کرد) و اصل فیش بانکی را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی دفتر مرکزی شرکت ارسال دارند تا کتاب با پست سفارشی برای آنها فرستاده شود (هزینه بسته بندی و ارسال کتاب به همه شهرستانها بر عهده شرکت است).

اینجا ب: _____ نشانی: _____

کد پستی: _____ تلفن: _____

با ارسال فیش بانکی شماره _____ به مبلغ _____ ریال، درخواست می نمایم نسبت به ارسال کتاب اقدام فرمایید.

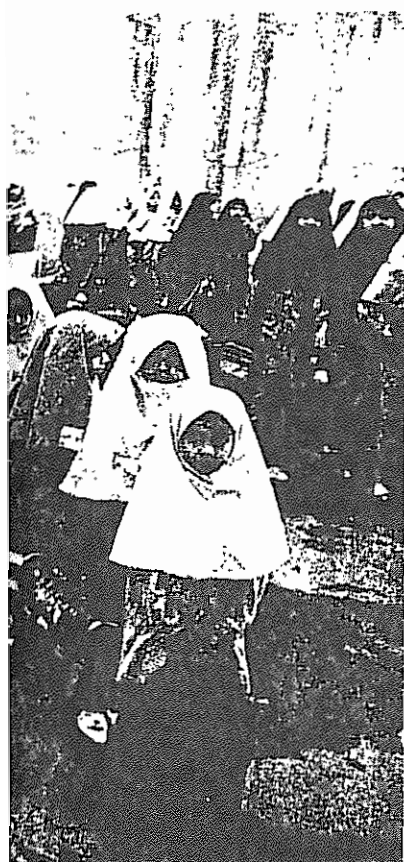
انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
(شرکت سهامی)



دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان افریقا، نرسیده به چهارراه شهید حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، شماره ۴، تلفن: ۷۵-۶۸۴۵۶۹ صندوق پستی: ۳۶۶-۱۵۱۷۵
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، جنب دبیرخانه دانشگاه تهران

محیط زیست و توسعه

خلع سلاح و توسعه



فیروزه شریفی

مدرسه غیر انتفاعی انگیزه‌ها، عملکردها

دخترانه در مقطع راهنمایی و دبیرستان در شمال تهران سر می‌زنیم:

ساعت هفت و ۱۰ دقیقه، با صدای زنگ دانش‌آموزان برای مراسم صبحگاهی در صفوف منظم می‌ایستند. ابتدا یکی از دانش‌آموزان آیاتی از قرآن مجید را تلاوت می‌کند. سپس دانش‌آموز دیگری مقاله‌ای درباره یکی از مسائل روز یا شرح حال یکی از دانشمندان و بزرگان اهل علم می‌خواند و در پایان داوطلبین به سؤالات مربوط به مقاله پاسخ می‌دهند. برای نشاط روح و سلامت بدن، بخشی از مراسم به ورزش اختصاص دارد. در انتهای مراسم صبحگاهی همه با هم برای آغاز روزی خوب دعا می‌خوانند. ساعت هفت و ۳۰ دقیقه، کلاسها کار خود را آغاز می‌کنند.

مدیر مدرسه که فارغ التحصیل در رشته روان‌شناسی است از سال ۵۴ خدمت خود را در آموزش و پرورش آغاز کرده است و با کار در مقطع راهنمایی آشناست و اکنون کار با دانش‌آموزان دبیرستان را هم تجربه می‌کند. با او گفت‌وگویی داریم:

- فعالیت خود را از چه سالی آغاز کرده‌اید؟
- حدود دو سال است.

افزایش یافت که با توجه به رشد حدود ۶/۴۱ در صد، تعداد ۴/۷۵۳/۶۴۱ نفر به این رقم افزوده خواهد شد. بدین ترتیب در سال ۱۳۷۲ تعداد کل دانش‌آموزان به رقم ۱۷/۸۰۰/۰۰۰ نفر خواهد رسید. طبیعی است که پاسخگویی به نیازها و احتیاجات این جمعیت، نیازمند کادر و فضای آموزشی مناسب است که تأمین آن به تنهایی از عهده دولت خارج بود. به همین علت در برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، پیش‌بینی شد تعداد ۶۱۴/۰۰۰ نفر دانش‌آموز زیر پوشش مدارس غیرانتفاعی قرار گیرند که از این تعداد ۱۳۰/۰۰۰ نفر به دوره ابتدایی و ۱۱۳/۰۰۰ نفر به دوره متوسطه اختصاص داده شد.

اجرای این برنامه از سال ۶۸، با تأسیس هشت واحد آموزشی آغاز شد. این رقم در حال حاضر به ۵۲۴ واحد رسیده است که در سال تحصیلی آینده (۷۱ - ۷۲) به دو هزار واحد آموزشی در سرتاسر کشور خواهد رسید. در مورد شیوه واگذاری و اداره این مدارس قانون و آیین‌نامه‌های اجرایی مربوطه به تفصیل سخن گفته‌اند، اما به‌منظور برخورد عینی و آشنایی نزدیک با شیوه کار این مدارس، به یکی از واحدهای

کلیه مدارس غیر دولتی بر مبنای تصمیم شورای انقلاب منحل و برنامه‌ریزی آموزشی کشور و نظارت بر اجرای این برنامه‌ها مستقلاً به دولت واگذار شد.

در خرداد سال ۱۳۶۷ قانون مدارس غیر انتفاعی که طی لایحه‌ای به مجلس تسلیم شده بود، در ۲۱ ماده و ۱۵ تبصره به تصویب رسید و به این ترتیب، مدارس غیردولتی، مجدداً کار خود را از سر گرفتند.

در ماده یک این قانون، مدارس غیرانتفاعی چنین تعریف شده‌اند: «مدارس غیرانتفاعی مدارسی هستند که با مشارکت مردم، و مطابق اهداف، ضوابط، برنامه‌ها و دستورالعملهای عمومی وزارت آموزش و پرورش تحت نظارت آن وزارتخانه تأسیس و اداره می‌شوند. منظور از غیرانتفاعی بودن آن است که درآمد حاصله صرفاً صرف هزینه‌های جاری و توسعه آتی مدارس می‌شود.»

با نگاهی به جمعیت دانش‌آموزان در طول برنامه پنج ساله، انگیزه فراخوانی مجدد مدارس غیر دولتی به جامعه تعلیم و تربیت روشن می‌شود. از سال تحصیلی ۵۸ - ۵۹ تا سال تحصیلی ۶۸ - ۶۹ تعداد دانش‌آموزان از ۸/۸۴۶/۶۵۶ نفر به ۱۴/۰۴۴/۲۸۲ نفر



● معصومه سهراب:

«در هیچ جای دنیا آموزش و پرورش به تنهایی قادر به پیشبرد کار تعلیم و تربیت نیست و والدین با برپایی انجمنها به دولت کمک می کنند.»

که در کنار کتاب اصلی از کتابهای جنبی نیز استفاده می شود. در دروسی مثل علوم، دانش آموز بخشی از درس را در آزمایشگاه به صورت عملی می آموزد. کار فوق برنامه نیز به برنامه های اصلی اضافه می شود و...
- ساعتهای اضافه، کار دانش آموز را دشوار نمی کند؟

- بستگی به کشش بچه دارد. اگر بتواند از ساعات مفید هر کلاسی استفاده کند، دیگر نیازی به تمرین منزل ندارد، اما اگر نتواند استفاده لازم را ببرد، طبیعی است که باید وقت بیشتری صرف کند.

- دانش آموزان تا چه حد در اداره کلاس مشارکت دارند؟

- بستگی به خودشان دارد. اگر فعال باشند، کلاس فعال است. اگر نه کلاس هم فعال نیست.

- فکر نمی کنید مشارکت بچه ها در کلاس بیشتر بستگی به معلم داشته باشد؟ با توجه به این مطلب که اغلب معلمهای شما با تجربه هستند، در این باره چه می گوید؟

- درست است، اما دانش آموز خوب نیز برای انگیزه معلم شرط است.

- ظاهراً دانش آموزان شما باید یک دست باشند، معیار انتخاب آنها چیست؟

تامین کنیم، چه دولتی، چه آزاد.
- معیار شما برای انتخاب آنها چیست؟

- با تجربه و متعهد باشند. به هر حال هر مدرسه با توجه به معیارش انتخاب می کند. گاهی اوقات کادر خود را از بین نیروهای تازه کار و جوان نیز انتخاب می کنیم.

- آیا از نیروهای با تجربه و قدیمی برای تربیت کادر جوان و تازه کار استفاده می کنید؟

- این کار به طور محدود انجام می شود. در حقیقت این کار تربیت معلم است. البته دانشگاه آزاد در این زمینه کاری را آغاز و به ما نیز بخشنامه کرده و بناست نیروهایی را معرفی کنیم.

- مگر شما سیستم خاصی را ارائه نمی کنید؟

- سیستم همان سیستم کلی آموزش و پرورش است. کتابها، محتوای کلاس، نحوه برگزاری امتحان و صدور کارنامه مطابق برنامه کلی آموزش و پرورش است، تفاوت در ارائه سیستم است. به این ترتیب که ساعت کار مدرسه حدوداً ۱۰ ساعت بیشتر از ساعت تعیین شده در آموزش و پرورش است. بعضی از دروس به تناسب اهمیت ساعات بیشتری را به خود اختصاص داده اند

- با چه انگیزه ای دست به این کار زدید؟

- کمک به آموزش و پرورش، چرا که دولت با این رشد جمعیت پاسخگوی مردم نیست.

- این انگیزه کلی است. انگیزه شما چه بود؟

- علاقه به بچه ها. با امکانات و شرایطی که می شد فراهم کرد، حداقل به بخشی سرویس داده ایم.

- چند نفر دانش آموز دارید؟

- ۳۸۰ نفر.

- با چه تعداد پرسنل آموزشی؟

- ۷۰ نفر

- نسبت قابل توجهی است. این تعداد ضروری است؟

- این نسبت تقریباً در تمام مدارس غیرانتفاعی وجود دارد چون معلمها از مدارس دولتی تامین می شوند و وقت کمتری دارند، در نتیجه برای جبران باید از تعداد بیشتری استفاده کرد.

- پس معلمین دولتی منبع تامین کننده کادر آموزشی مدرسه هستند؟

- بله، البته در این مورد محدودیتی وجود ندارد و ما از همه جا می توانیم کادر خود را



● دکتر غلامحسین شکوهی:
«باید کار آموزش و پرورش دولتی به جایی برسد که افراد به دلایلی، ناگزیر به مدرسه‌های غیرانتفاعی روی آورند، نه بالعکس.»

تدریس دارد. به‌طور طبیعی برای جلب رضایت و حفظ یک معلم خوب باید مبلغ بیشتری پرداخت کرد.

— با توجه به هزینه‌های کنونی، دانش‌آموزی که قادر نباشد شهریه شما را پرداخت کند و برای ثبت نام مراجعه می‌کند، با توجه به هزینه‌های امروز، تکلیف او چیست؟

— دولت باید برای آنان فکری بکند، ما فقط می‌توانیم تعداد محدودی را سرویس دهیم.

— پس چرا نام این مدارس را غیر انتفاعی گذاشته‌اند؟

— خوب مدرسه غیر انتفاعی است، اما درآمد حاصل، خرج امور مدرسه می‌شود سود دهی ندارد.

— یعنی با مدارس ملی و سود ده سابق فرق دارید؟

بررسی، مبلغ نهایی را به تصویب می‌رساند و به ما اعلام می‌کند. مبلغ اعلام شده میزان شهریه مدرسه است.

— سال گذشته چه قدر شهریه گرفتید؟

— ۳۲ هزار تومان برای راهنمایی و ۶۰ هزار تومان برای دبیرستان.

— این مبلغ صرف چه چیزهایی می‌شود؟
— پرداخت دستمزد کادر آموزشی، کارکنان و به‌طور کلی هزینه‌های جاری.

— هزینه سرویس رفت و آمد دانش‌آموزان هم از این منبع تأمین می‌شود؟

— خیر، هزینه سرویس جداست. البته هزینه دیگری هم هست که جداگانه محاسبه می‌شود و آن غذای ظهر است.

— پس مبلغ بیشتری می‌شود؟
— بله.

— گفتید شهریه برای پرداخت دستمزد هاست. میزان دستمزد معلمین بر چه اساسی محاسبه می‌شود؟ چند درصد شهریه به حقوق معلم اختصاص دارد؟

— آموزش و پرورش می‌گوید دو برابر دستمزد معلمین دولتی، اما آنچه عملاً پرداخت می‌شود بیش از دو برابر است.

— مثلاً چه قدر؟
— خوب، بستگی به معلم و ساعات

— معیار انتخاب در هر مدرسه متفاوت است. بعضی از مدارس ممکن است در سال اول تأمین باشند و برای تبلیغ هر دانش‌آموزی را ثبت نام کنند، به هر حال طبق مقررات این مدارس می‌توانند خودشان دانش‌آموز را انتخاب کنند. محدودیت جغرافیایی هم ندارند. در نتیجه هر کسی را با توجه به اهداف خود انتخاب می‌کند. ما اول از جنبه درس و پس از آن از جنبه اخلاقی انتخاب می‌کنیم.

— چگونه؟

— از بین متقاضیان آن دسته که واجد شرایط هستند، (معدلهای حداقل ۱۸) انتخاب می‌شوند و طی یک آزمون، قبول شدگان برای ثبت نام معرفی می‌شوند.

— برای ثبت نام، قبولی در آزمون کافی است؟

— مبلغی نیز به عنوان شهریه دریافت می‌شود.

— معمولاً این مبلغ چقدر است و چگونه محاسبه می‌شود؟

هر مدرسه به تناسب فعالیتها و هزینه‌هایش، مبلغ شهریه را به شورای آموزش و پرورش مستقر در دفاتر مدارس غیرانتفاعی پیشنهاد می‌کند. این شورا پس از

البته که فرق داریم.

بعضی معتقدند شیوه تعلیم و تربیت بعضی از مدارس غیرانتفاعی، از بچه‌های ما تافته‌های جدا بافته می‌سازد، نظر شما چیست؟

بینید این مسئله بستگی به کار مدرسه دارد. هدف مدرسه ما تربیت نیروهای متعهد و مسئولی است که در آینده بار مسائل جامعه را کم کنند، هرگز به دانش‌آموزان خود نمی‌گوییم شماها برترید، آنها را با واقعیتهای جامعه روبه‌رو می‌کنیم. مسائل جامعه را می‌گوییم. این نیست که با همه چیز بیگانه باشند. در اینجا در مورد لباس یکدست نیز دقت می‌شود، تا کسی از کس دیگر برتر نباشد. همه یکدست و یکسان باشند، ولی مدرسه دیگر شاید این قدر وقت نگذارد.

به این ترتیب می‌شود گفت مدارس دیگر مثل شما عمل نمی‌کنند؟

● معصومه سهراب:

«در شرایط موجود، آموزش و پرورش بیش از هر چیز نیازمند مدیرانی قوی و آگاه است.»

خوب، بله. تمام مدارس غیرانتفاعی مثل ما نیستند، تقریباً از مدارس «نمونه» غیر انتفاعی هستیم.

بحث را با او به اتمام می‌رسانیم اما جواب به یک سوال همچنان به قوت خود باقی است. «آیا طرح مدارس غیر انتفاعی موفق بوده است؟» یکی از معلمان غیر انتفاعی می‌گوید: «وقتی درباره این مدارس صحبت می‌کنید، بهتر است آنها را به دو دسته کاملاً مجزا تقسیم کنید. مدارس قدیمی‌تر که بعضی ۳۲ سال پیش پایه‌گذاری شده و تا به امروز به کار خود ادامه داده‌اند و دیگر مدارس غیر انتفاعی تازه متولد شده امروز که از نظر هدف و شیوه کار کاملاً با مدارس قدیمی متفاوتند». او می‌گوید: «خود من یکی از فارغ‌التحصیلان مدارس قدیمی هستم. ۱۲ سال تحصیل به اضافه هشت سال تدریس می‌شود ۲۰ سال سابقه کار. به همین دلیل با تمام مسائلشان آشنا هستم و معتقدم کاملاً با مدرسی که امروز تحت عنوان غیرانتفاعی فعالیت می‌کنند، متفاوتند. غیرانتفاعی امروز بر خلاف نامی که یدک می‌کشد، بازاری و مادی است»

از او سوال می‌کنیم: «این مدارس مدعیند سودده نیستند و معتقدند برابر هزینه،

شهریه می‌گیرند چه‌طور می‌گویید بازاری و مادیند؟»

می‌گوید: «مبالغی که گرفته می‌شود، با آن چه واقعیت دارد، بسیار متفاوت است. اگر سه میلیون شهریه گرفته باشند، اعلام می‌کنند: یک میلیون. به دفتر مالی هم می‌گویند یک میلیون. در نتیجه هیچ‌وقت درآمد واقعی مشخص نمی‌شود و گزارشی که آخر سال به آموزش و پرورش می‌رسد چیزی را که دال بر سودآوری مدرسه باشد، نشان نمی‌دهد. در مقابل این همه پول کار خاصی هم نمی‌کنند.»

مدارس قدیمی این کار را نمی‌کنند؟
کسانی که مدارس قدیمی را ساختند هدفشان سود نبود در نتیجه شرط پرداخت شهریه جزو شرایط ثبت‌نام نیست. هزینه مدرسه اعلام می‌شود و هرکس بر مبنای توانش پرداخت می‌کند. در شرایطی که هزینه کسری داشته باشد خود موسسین که از افراد خیر هستند جبران می‌کنند. همیشه همین بوده است.

پس معیار گزینش دانش‌آموز چیست؟
قبولی در امتحان ورودی و مرحله بعد تدین خانواده. این مدارس با این هدف که بتوانند از خانواده‌های متدین برای اداره جامعه افراد با صلاحیت بسازد پدید آمده، به همین منظور تدین شرط اصلی است.
در ابتدای بحث گفتید شیوه مورد نظر شما با مدارس غیرانتفاعی متفاوت است این تفاوت در کجاست؟

آنچه ما را با مدارس دیگر متفاوت می‌کند، ابتدا فضای آموزشی است. فضای مدرسه و کلاسها حدوداً دو برابر فضای دیگر مدارس است. دانش‌آموزان با توجه به گروههای سنی و خصوصیات هر گروه، از یکدیگر کاملاً جدا هستند، مثلاً دانش‌آموزان کلاس اول و دوم از سالهای سوم، چهارم و پنجم جدا هستند. حتی در مقطع اول و دوم نیز جدا می‌شوند، حیاط اولها از دومها جداست. دستشویی اولها از دومها جداست. به کلاسها می‌رسیم، اولاً جمعیت هر کلاس از ۲۴ نفر تجاوز نمی‌کند. کلاسها موکت هستند و مجهز به دستشویی. دانش‌آموز بعد از درس چنانچه احساس خستگی کند، می‌تواند در قسمتی از فضای کلاس روی موکت استراحت کند یا مشق بنویسد. کلاس گروهی اداره می‌شود. بچه‌ها گروه گروه می‌شوند و هر گروه یک سر گروه دارد. بحثها گروهی است، امتحان گروهی است و در حقیقت گروهها با یکدیگر رقابت

می‌کنند، نه افراد. تعداد ساعتهای درس بیشتر از برنامه آموزش و پرورش است و نحوه تدریس نیز متفاوت می‌شود. مثلاً چیزی به نام جمله‌نویسی وجود ندارد. دانش‌آموز از همان آغاز سعی می‌کند داستان بنویسد. مثلاً در کلاس دوم به او تصویر داده می‌شود تا بر مبنای آن داستان بنویسد. به همین ترتیب آماده می‌شود و از کلاس سوم مقاله می‌نویسد. از کلاس دوم آموزش کامپیوتر آغاز می‌شود تا در کلاس سوم تمرینهای ریاضی بر مبنای برنامه‌های کامپیوتری حل شود. برای تدریس نقاشی از معلمان کانون پرورش فکری و نوجوانان استفاده می‌شود. موارد دیگر نیز به همین اندازه متفاوت است. مسئله دیگر مدیریت این مدارس است، همیشه یک تجربه به عنوان راهنما وجود دارد و دیگران را رهبری می‌کند. خطاها را مشخص می‌کند و به موقع تشویق می‌کند معلمان تازه‌کار که اغلب از فارغ‌التحصیلان خود مدرسه هستند حداقل یک‌سال به عنوان دستیار در کنار معلمان با تجربه دوره می‌بینند و برای تدریس آماده می‌شوند.

خوب این سیستم تا چه اندازه موفق بوده است؟

صدر در صد. دلیل ما قبولیهای صد در صد دانشگاه است.

به هر حال شما هم بچه‌ها را جدا می‌کنید، اما در مورد مدارس غیر انتفاعی فکر می‌کنید این موفقیت به چه میزان بوده است؟

آینده موفقیت آنها را مشخص می‌کند، در حقیقت تعداد قبولیهای این مدارس در دانشگاه نشان دهنده میزان موفقیت آنها خواهد بود. اما آنچه مسلم است با شیوه‌ای که پیش گرفته‌اند، چشم‌انداز آینده چندان امیدوار کننده نیست. در حقیقت تمام امکانات آموزش و پرورش را گرفته‌اند. معلم خویش را گرفته‌اند و به آن هیچ چیز نداده‌اند. در حقیقت آموزش و پرورش را با تمام مشکلاتش تنها گذاشته‌اند.

راهی برای کنترل نیست؟

خیر. مگر اینکه آموزش و پرورش اعلام کند من به شما امکانات نمی‌دهم و خودتان باید خود را اداره کنید که نتیجه سیستم دیگری خواهد شد. یعنی هر مدرسه سیستمی برای خودش پیاده کند و آموزش و پرورش بشود ایالتی.

مدارس غیرانتفاعی چه بازدهی دارند؟
اولیا با چه انگیزه‌هایی فرزندان خود را به



و طویل آموزش و پرورش از انجام وظایف خود عاجز مانده است. مؤسسه‌های آموزشی قادر نیستند دانش‌آموزان را از درون برای خودسازی تحریض و تشویق کنند. استعدادها چنان که باید پرورش نمی‌یابد و نظام آموزش و پرورش به نسبت امکانات و سعی و کوششی که در راه انجام وظایف خویش صادقانه انجام می‌دهد نتیجه نمی‌گیرد. به هر حال بهتر آن است که به جای سعی در یافتن راه‌حلی باشیم که مسئله را یک باره در سطح وسیع حل کند. کمال مطلوب آن است که کار آموزش و پرورش دولتی و رسمی به جایی برسد که افرادی که به دلایلی از ورود به آن عاجز مانده‌اند، ناگزیر به مدرسه‌های غیر دولتی روی بیاورند نه بالعکس.

خانم سیما نفیسی در دنباله همین بحث گفته بود: «ایجاد این مدارس از نظر آموزشی نمی‌تواند عیبی داشته باشد ولی از نظر اجتماعی و روانی ایجاد اشکال می‌کند، به این صورت که در حق دانش‌آموزان با استعداد که از امکانات اقتصادی کافی برخوردار نیستند نوعی بی‌عدالتی اجرا می‌شود.»

در اصل دهم طرح تغییر نظام آموزش و پرورش مصوب شورای تغییر نظام بنیادی نظام آموزش و پرورش در سال ۱۳۶۷ آمده است: «آموزش و پرورش همگانی است و همه قشرها و افراد ملت باید بتوانند از آن برخوردار باشند.» در تشریح این اصل در تبصره‌های ۱ و ۲ و ۳ آمده است:

۱- برای اجرای مفاد این اصل ضرورت دارد پژوهش و بررسی لازم در زمینه شناسایی عواملی که مانع دسترسی همگان به آموزش و پرورش می‌شود انجام پذیرد و بر اساس یافته‌های این بررسی‌ها، برنامه‌ریزی روشن و گسترده‌ای در جهات فرهنگی و تبلیغی، حقوقی (قانون‌گذاری و تدوین آیین‌نامه‌ها و دستورالعملها) و اجرایی (فراهم آوردن امکانات و تسهیلات) به عمل آید.

۲- آموزش و پرورش موظف است

کار خاصی نمی‌کنند.

- چه قدر شهریه دادید؟

- اعلام کردند ۴۰ هزار تومان، اما از ما ۵۰ هزار تومان گرفتند.

- چرا؟

- گفتند احتیاج دارند.

- در جریان مخارج و هزینه مدرسه هستید؟

- مادر خانواده می‌گوید: اصلاً. من خودم یکی از اعضا، انجمن خانه و مدرسه هستم. اما انجمن کوچکترین قدرتی ندارد و در جریان هیچ‌یک از مسایل مالی نیست.

- بچه‌ها راضی هستند؟

- آنها که کوچک‌ترند قدرت تحلیل ندارند. آنهایی که بزرگ‌ترند گه گاه ابراز نارضایتی و شکایت می‌کنند.

- تعداد دانش‌آموزان چقدر است.

- ۱۷۰ نفر.

- هر کلاس چقدر جمعیت دارد؟

- ۳۰ تا ۳۵ نفر.

- از نظر فضای آموزشی امکانات کفایت می‌کند؟

- اصلاً فضای مناسبی نیست. کلاس بچه من در گذشته آشپزخانه بوده است.

- چطور مدرسه را تغییر ندادید؟

- به دنبال مدرسه خوب می‌گردیم. امسال تغییر می‌دهیم.

- باز هم غیرانتفاعی؟

- نمی‌دانیم. دیگر نمی‌خواهیم چنین چیزی را تجربه کنیم.

با خانواده‌های دیگری نیز صحبت می‌کنیم. درد دلها کم و بیش یکسان است. بعضی کمتر و بعضی بیشتر.

دکتر غلامحسین شکوهی در مجله دانشمند چاپ شهریور ۱۳۶۶ در خصوص این مدارس گفته بود: «ایجاد چنین مدرسه‌هایی تا زمانی که نظام تعلیم و تربیت کشور صورتی مطلوب به خود نگیرد، خالی از اشکال نخواهد بود. تعریف مدرسه غیرانتفاعی و نظارت بر غیر انتفاعی بودن آن کار مشکلی است. از طرف دیگر وجود این مدارس به این معنی است که دستگاه عریض

این مدارس می‌فرستند؟ آیا راضی هستند؟ خانواده ای درباره دختر ۹ ساله خود می‌گوید: «دخترمان را برای کلاس اول در یک مدرسه دولتی ثبت نام کردیم. با مسایل و مشکلات زیادی روبه‌رو شدیم. کلاسها پر جمعیت بود. جا برای نوشتن نداشتند و دخترمان از همان موقع عادت کرده است کتابهایش را روی پایش بگذارد و مشق بنویسد. مسئله بعدی ارتباط نادرست اولیا با بچه‌ها بود تنبیه و تشویق ضابطه‌ای نداشت به همین دلیل تصمیم گرفتیم از سال بعد او را در مدرسه غیرانتفاعی ثبت‌نام کنیم. فکر می‌کردیم شرایط بهتری دارند و دیگر این مشکلات نیست»

- نتیجه چه بود؟

- تمام چیزهایی که در مدرسه دولتی بود. در وهله اول مدیر، که سالها تجربه تدریس در دبیرستان داشت، روحیه بچه‌های دبستانی را درک نمی‌کرد. با آنها ارتباط درستی برقرار نمی‌کرد. تشویق و تنبیه هیچکدام ضابطه‌ای نداشت. اختلافاتشان را با اولیای بچه‌ها، با بچه تلافی می‌کرد. از نظر سطح آموزشی نیز درست مثل مدارس دولتی. معلمها

● سیما نفیسی:

«ایجاد مدارس غیرانتفاعی از نظر آموزش مشکلی ایجاد نمی‌کند، بلکه از نظر اجتماعی و روانی در برابر دانش‌آموز با استعداد محروم از امکانات اقتصادی، نوعی بی‌عدالتی به وجود می‌آورد.»

بیشتر می‌شود و سال آینده جمعیت به دو برابر خواهد رسید، در مورد مدرسه و معلم به‌چیزی حدوداً بیش از دو برابر امکانات موجود نیازمندیم. اما در مورد معلم در نظر داشته باشید تا رفاه نباشد و جایی مناسب برای سرپناه، معلم به این شهر نمی‌آید.

- از تهران کمک خواسته‌اید؟

- کسی به ما گوش نمی‌دهد.

نتیجه تعلیم و تربیت در منطقه‌ای که هر ۱۰۰۰ نفر یک مدرسه دارد و هر ۶۰ نفر یک کلاس چه خواهد بود؟ بازدهی معلمی که به جای ۳۰ ساعت ۱۰۰ ساعت درس می‌دهد چیست؟ آن هم بدون هیچ دلگرمی و تحت شرایطی که اصل چهل و پنجم طرح تغییر نظام می‌گوید:

«آموزش و پرورش باید نسبت به تأمین رفاه معلمان متناسب با شئون آنها اقدام کند.» این ناسامانی از کجا نشأت گرفته است؟ چاره‌کار چیست؟

معصومه سهراب و یحیی مافی نیز موسسین مدرسه مهران در سال ۱۳۳۲، ۲۶ سال مدرسه‌داری را تجربه کرده‌اند. آنها از همان سالها تا کنون در کنار تعلیم و تربیت کودکان به امر تحقیق و پژوهش در این زمینه نیز پرداخته‌اند. کشورهای مختلف را دیده‌اند و با وسایل و تجربیات آنها در زمینه تعلیم و تربیت آشنا شده‌اند. اخیراً نیز کتابی را تحت عنوان «تجربه‌های مدرسه‌داری» به چاپ رسانده‌اند و در حال حاضر یکی از صاحب نظران مسائل آموزشی به شمار می‌روند.

- یحیی مافی می‌گوید: «در سال تحصیلی ۶۷ ... ۶۸ تعداد دانش‌آموزان ابتدایی، راهنمایی و متوسطه ۱۲,۵۶۰,۶۴ نفر بود. از این تعداد ۲,۴۵۷,۰۶۶ نفر مردود شده‌اند ۱,۰۳۲,۳۵۲ نفر ترک تحصیل کرده‌اند جمع هزینه‌های پرداختی برای این دوره‌ها رقمی حدود ۶۶۰ میلیارد و ۱۵۲ میلیون ریال است که جمع اتلاف هزینه به علت تکرار پایه و ترک تحصیلی رقمی می‌شود حدود ۲۹۷ میلیارد و ۷۰۴ میلیون ریال. هرگاه خسارات دانش‌آموزان به علت دیر رسیدن به بازار کار و وقت تلف شده را نیز حساب کنیم آن هم

همکاری نکرد.»

- چطور همکاری نکردند؟

- تحت شرایطی که فضای آموزشی بزرگترین مشکل ماست، ارگانهای مختلف مدارس را گرفته‌اند و نخلیه نمی‌کنند. معلمهای بومی جایی برای زندگی ندارند. حقوقشان پایین است (حداکثر نه هزار تومان). اجاره‌ها بالاست، در نتیجه قادر به تأمین مسکن نیستند. در حال حاضر ۷۰ خانه از فرمانداری گرفته شده که نمی‌توانند تقسیم کنند. می‌گویند معلمهای بومی چون در اینجا خانه داشته‌اند، که حالا هم ندارند، نمی‌توانند خانه سازمانی بگیرند. ۱۲۵ دستگاه خانه متعلق به شرکت تعاونی فرهنگیان به عهده ستاد بازسازی معین است که تا به حال یک دستگاه آن را هم تحویل نداده‌اند. در یک محله قدیمی که پیش از جنگ بنا بود خراب شود و از نو ساخته شود چند معلم را با خانواده‌ها جا داده‌اند که خانه‌ها اصلاً جای زندگی نیست. دیوارها خیس و نمور است، راه فاضلاب به خانه‌ها ختم می‌شود. کوچه از سطح خیابان پایینتر است و با یک بارندگی تمام آب خیابان به کوچه‌ها سرازیر می‌شود و از کوچه به حیاط خانه‌ها، بقیه معلمان در اتاقهای چند مدرسه جا داده شده‌اند که در آنجا هیچ امکاناتی ندارند. حتی یک پنکه هم برای خنک کردن آن هم در گرمای معروف خوزستان نیست. دیگر چه بگویم؟!

- چند دانش‌آموز دارید؟

- ۱۴ هزار نفر.

- چند مدرسه؟

- ۱۴ تا.

- و چند معلم؟

- ۲۵۳ معلم با این تذکر که به لحاظ کمبود معلم مخصوصاً در مقطع دبیرستان بعضی معلمها به‌جای ۳۰ ساعت تدریس ۱۰۰ ساعت درس می‌دهند و دیگر رقمی برایشان نمی‌ماند.

- برای رفع این مشکلات به چه تعداد

مدرسه و پرسنل نیازمندید؟

- با توجه به جمعیت شهر که هر روز

امکانات و تسهیلات لازم را در نقاطی که افراد لازم‌التعلیم وجود دارند به تناسب وضع محل و تراکم دانش‌آموز فراهم آورد. ۳ - توزیع عادلانه امکانات آموزش و پرورش در جهت جلوگیری از تضییع حق قشرهای محروم بایستی همواره مورد توجه باشد مراجع سیاستگذاری باید ضمن تدوین روشهای اجرایی مناسب بر اجرای برنامه نظارت داشته باشند.»

اما این اصل و اصول مشابه دیگر در عمل، تا چه اندازه رعایت می‌شوند. توزیع عادلانه امکانات آموزش و پرورش در جهت جلوگیری از تضییع حق قشرهای محروم تا چه اندازه مورد توجه قرار گرفته است؟

به یکی از نقاط محروم فعلی می‌رویم. به خرمشهر، شهری در کنار خلیج فارس واقع در استان خوزستان. شهری که هشت سال در مقابل حمله و تجاوز دشمن مقاومت کرد. شهری که روزی از زیباترین و با صفاترین شهرهای ایران بود. شهری که در آن فضای آموزشی، رفاه معلم و بهداشت سرلوحه کار خدمتگزاران امور شهری در سال ۱۳۲۷ محسوب می‌شد. آن هم بدون هیچگونه چشمداشت مادی و دریافت حقوق از منابع دولتی. در آنجا چه می‌بینیم؟

سراخ اداره آموزش و پرورش را می‌گیریم. با راهنمایی اهالی، به آموزش و پرورش می‌رسیم. می‌خواهیم با دست اندرکاران که اغلب محلی هستند صحبت کنیم. ابتدا ما را سخت می‌پذیرند. یکی از آنها می‌گوید: «غیر از شما خیلی‌ها از تهران آمدند. سؤال کردند. جواب دادیم. رفتند. صحبتها هیچ‌جا منعکس نشد و به هیچ نتیجه‌ای هم نرسیدیم.» خواهش می‌کنیم دوباره صحبت کنند، شاید این‌بار طلسم بشکند و خیلی شرمندانه نباشیم. می‌گویند: «در اینجا چیزی به‌نام امکانات وجود ندارد. رفاه معلم معنی ندارد. فضای آموزشی معنی ندارد. آموزش و پرورش اولین اداره‌ای بود که در خرمشهر مستقر شد. همه با عشق آمدیم، برای نوسازی آمدیم، برای تعلیم و تربیت بچه‌های خودمان آمدیم. اما کسی با ما



باید صرف ساختن مدرسه در همان ناحیه‌ای شود که عوارض دهندگان ساکن هستند تا به عینه ملاحظه کنند از پول پرداختی هزینه شده است.

۲ - در مناطق محروم و کم‌درآمد درصدی از مالیاتهای پرداختی از مناطق پردرآمد و بقیه از بودجه ساختمانی وزارت آموزش و پرورش تأمین می‌شود.

۳ - در دهات احتیاجی نیست دولت برای ۴۰ تا ۵۰ خانوار تأمین اعتبار کند و ساختمان بسازد، این مستلزم زمان لازم است. باید بلافاصله در این مکانها از چند اتاق استفاده کرد. زیلو پهن کرد و کار را شروع کرد.

۴ - تمام کارخانه‌ها و مراکز صنعتی به نسبت کارگرانی که دارند در جنب کارخانه خود موظف به ساختن مدرسه باشند.

۵ - کسانی که داوطلب مدرسه‌سازی می‌شوند به نوعی تشویق شوند. مثلاً نام آنها را به عنوان بنیانگذار ثبت کنند. تلویزیون نیز برنامه تشویقی بگذارد و...

۶ - به‌طور کلی پیشنهاد می‌کنیم سازمانی برای مدرسه‌سازی به‌وجود بیاید. این سازمان باید از حوزه مدیریت وزارت آموزش و پرورش جدا باشد. مثلاً شهرداریها در شهرها موظف به وصول عوارض مخصوص مدرسه‌سازی نباشند. آمار مولید هر سال را

مبلغی می‌شود معادل ۴۶۷ میلیارد و ۴۱۷ میلیون ریال که مجموعاً ۷۶۵ میلیارد و ۱۲۸ میلیون ریال را محاسبه کرده‌ایم. آنچه گفتیم تماماً اعداد و ارقامی بود قابل محاسبه. اما خطری که از تمام این ارقام و اعداد بزرگتر است و قابل محاسبه هم نیست مشکلات روحی کودکی است که مردود می‌شود. یعنی آغاز شکستی بزرگ در زندگی. ضربه‌ای که شاید تا آخر عمر جبران نشود. این مسئله به نوبه خود روی والدین و اطرافیان هم اثر خواهد کرد. آنها همیشه او را به عنوان موجودی ناموفق و شکست خورده می‌بینند و این خطر جدی محسوب می‌شود. اما سوال اینجاست، چرا مردود داریم؟ او پاسخ سوال را چنین می‌دهد:

«به دو علت، اول نارسایی مدیریت آموزشی و دوم عدم فضای آموزشی مناسب که از اولی مهمتر است، چرا که تا فضا نباشد، معلم کجا درس دهد؟ و تا فضا نباشد مدیر کجا مدیریت کند؟ پس وزارت آموزش و پرورش باید به فکر فضای آموزشی و بعد مدیریت باشد. به عقیده من هرگاه مشکل فضای آموزشی حل شد، حداقل در دوره ابتدایی بیش از ۸۰ درصد مشکلات مردود شدن و تارکان تحصیل حل می‌شود.» در حقیقت عامل اصلی مردودی فضای آموزشی است و این غیر از آنهایی است که پشت در مدرسه می‌مانند و وارد مدرسه نمی‌شوند، اما راه چاره چیست؟ او می‌گوید: «ما باید بدانیم که در قرن بیست و یکم حق نداریم افراد واجب‌التعلیم را تنها به این علت که جا نداریم، پشت در مدرسه نگه‌داریم. این قابل پذیرش نیست و ما از این حیث جزو کشورهای عقب‌افتاده هستیم. بنابراین برای تأمین فضای آموزشی نیازمند فراخوانی برنامه‌ریزی عمومی هستیم. به‌همین منظور پیشنهاد می‌کنیم:

- دولت بایستی مالیات مخصوص برای تأمین فضای آموزشی تصویب کند. زیرا هر ساختمانی که ساخته می‌شود ساکنانی دارد و این ساکنان فرزندان و این فرزندان نیازمند تحصیل و مدرسه‌اند. این مبنای عادلانه‌ای است زیرا کسی که بیشتر دارد، مالیات بیشتری می‌پردازد. آن کسی که کمتر دارد، کمتر می‌پردازد و آن کس که هیچ ندارد چیزی نمی‌پردازد. در حقیقت این روش صحیح پرداخت مالیات است. این عوارض

از اداره آمار دریافت کنند و کمبود فضای آموزشی را برای سالهای بعد جبران کنند. به این ترتیب آموزش و پرورش درگیر این مسائل نخواهد شد و فقط به امر تعلیم و تربیت خواهد پرداخت.

۷ - در کنار تمام اینها مدیران لایقی تربیت شوند تا بتوانند از امکانات به بهترین نحو استفاده کنند. مدیرانی که به گفته خانم سهراب با برنامه‌ریزی آموزشی آشنا باشند. تمام امکانات محیط خود را بشناسند، از آنها به نفع آموزش و پرورش کودکان استفاده کنند، اطراف خود را خوب ببینند، گفت و گوهای دوروبر خود را خوب بشنوند، کمبودها را خوب تشخیص دهند، برای رفع کاستیها و پیشبرد کار مدرسه بکوشند. ششم اقتصادی داشته باشند، با کمترین درآمد، بالاترین نتیجه آموزشی را به دست آورند. در کنار تمام این خصوصیات دارای آرامش رفتار، اتکای به نفس، بردباری و منطق همراه با عواطف انسانی، قدرت تصمیم‌گیری، انصاف، آینده‌نگری، دوستی، همدردی و گذشت باشند و چه دشوار است یافتن افرادی مناسب این مقام و چه سنگین است مسئولیت آنها.»

معصومه سهراب در مورد مسایل طرح شده به‌طور کلی می‌گوید: «در هیچ جای دنیا آموزش و پرورش به تنهایی قادر به پیشبرد کار تعلیم و تربیت نیست. در این راه پدر و مادرها با برابری انجمنها و با ضوابط آموزش و پرورش به دولت کمک می‌کنند و اجرای بخشی از امور را به عهده می‌گیرند. مدارس غیرانتفاعی در تمام دنیا وجود دارند و چیزی خاص ایران به‌شمار نمی‌رود. آنچه متفاوت است شیوه اداره این مدارس است. به این ترتیب که انجمنهای خانه و مدرسه کاملاً در اجرای برنامه‌های آموزشی با اولیای مدرسه همکاری دارند و در جریان کلیه مسائل مدرسه هستند، اما تذکر این نکته ضروری است که تعلیم و تربیت زمانی موفق خواهد بود که دولت قادر باشد برای آن یک برنامه‌ریزی اساسی کند و باید بدانیم این امر میسر نخواهد شد، مگر با وجود افراد با صلاحیت و متخصص که با شناخت، آگاهی و اعتقاد در این راه گام بردارند. به‌عبارت دیگر در شرایط موجود آموزش و پرورش بیش از هر چیز نیازمند مدیرانی قوی و آگاه است.»

جدول

بیارم

چتر می‌گشائی.

بوزم

پناهی می‌جوئی.

چه کنم

که از باران و از نسیم

روی گردانی؟

۲

جاری وزلال و خنک

در خویش می‌گیریم:

وقتی که تو

تمامی عطشت را

به ماندابی فرو می‌نشانی.

۳

دَرَم،

نمی‌گشایم.

پَلَم،

نمی‌پیمایم.

باید که بفرسایم، اندک اندک

در غربت خویش

۴

به قدرِ سر پناهی کوچک

برگرده راه نیم

تا دمی در من بیاسایی؟

● دونده خسته / مسعود احمدی

بخش چشمه: ۶۶۲۲۱۰

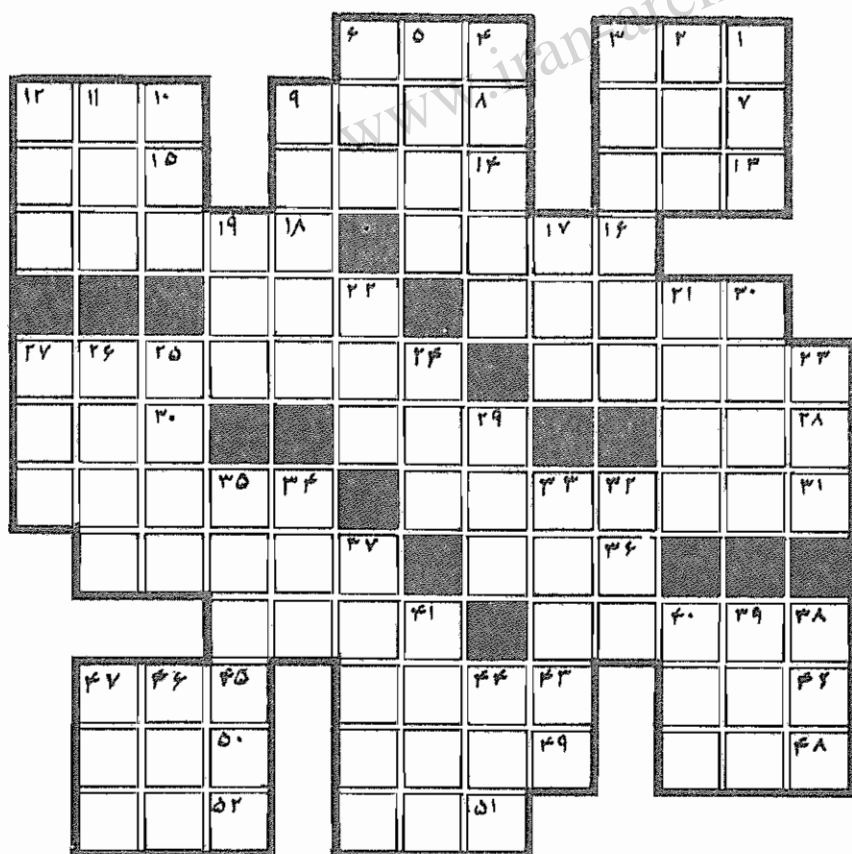
نشر همراه: ۶۴۰۹۰۱۲

از بالا به پایین:

۱- عقیده ۲- عقب ۳- پولی که داماد هنگام عروسی به خانواده عروس پردازد ۴- بستر ۵- هشتمین ماه شمسی ۶- پسوند حفاظت ۹- روستا ۱۰- توانایی ۱۱- رشد ۱۲- ظرف پلوخوری ۱۷- اهلی ۱۹- مخفف آنچه ۲۰- تابع ۲۱- سرشت ۲۲- میان ۲۳- فرمان دادن ۲۴- تیره ۲۵- چوپان ۲۶- جسم ۲۷- کل و تمام ۲۹- نیکویی و احسان کردن ۳۲- لثامت ۳۳- فارغ‌البال ۳۴- اشاره به نزدیک ۳۵- خیمه کشتی ۳۷- سرزنش کردن ۳۸- میان تهی ۳۹- اجداد ۴۰- گیل نرم و بدون شن و ماسه ۴۱- شهر کنار دریا ۴۴- امید و آرزو ۴۶- آگاهی ۴۷- بعید.

از راست به چپ:

۱- طریقه و مسلک ۴- شایسته ۷- علامت تصدیق ۸- معمور ۱۰- تیز و برنده ۱۳- مددکار ۱۴- خانه و آشیانه ۱۵- بیسواد ۱۶- برتر ۱۸- شبیح ۲۰- نامرئی ۲۲- اندام ۲۳- در شک و گمان انداختن ۲۴- بخشی است از شهرستان ماکو ۲۸- آفتاب ۲۹- سلاح کاشتنی ۳۰- صبحگاه ۳۱- نهر بزرگ ۳۲- از توابع شیراز ۳۶- بی‌پایه ۳۷- شهری در غرب ایران ۳۸- روپوش زمستانی ۴۱- افراشته ۴۲- بیماری مسری و خطرناک ۴۳- عاقل ۴۵- طناب ۴۸- زنگ مس ۴۹- مونس ۵۰- پدر ۵۱- لای ۵۲- آتش.



کاترین منسفیلد ترجمه ززا افتخاری

کاترین منسفیلد در سال ۱۸۸۸ در نیوزیلند متولد شد و در سال ۱۹۰۸ به انگلستان رفت. اولین مجموعه «طرح»های خود را در کتابی به نام «در یک پانسیون آلمانی» در سال ۱۹۱۱ به چاپ رساند. زندگی کوتاه او با ناملایمات و درد و رنج فراوانی همراه بود. به بیماری سل مبتلا شد و پنج سال آخر عمرش را در فرانسه گذراند. وی در سال ۱۹۲۳ درگذشت.

کاترین منسفیلد از زمره نویسندگان برجسته داستان کوتاه است که نگاهی دقیق و موشکافانه به جزئیات جهان پیرامونش دارد و تصاویر ملموس و زیبایی از این جزئیات به وجود می آورد. او به تأثیر نور، سایه‌روشنها و رنگها توجه زیادی داشت و به ویژه استفاده از رنگهای موج گل، نمایانگر دیدنقاش وار اوست. در بیشتر داستانهای او، فضای روشنی آینده از رنگهای پرتلاؤ و حرکات سریع به چشم می خورد که این حرکات را در قالب افعالی که دال بر جنبش سریع و متناوبند، ارائه می کند. افعالی چون: نکاندن، خیز برداشتن و...

تغییر متناوب و ناگهانی زمان افعال در آثار او باعث می شود که شخصیتهای داستان، حوادث گذشته و انتظاراتی را که از آینده دارند، توأماً بیان کنند و بدین گونه، می توان به خصوصیات و ذهنیات آنان پی برد. بیشتر داستانهای او را می توان از دید روانشناسی بررسی کرد. در بیشتر آنها، نویسنده شخصیتهایی را مطرح می کند که در بحران، یا وضعیت ذهنی خاصی قرار دارند. این شخصیتهای بیشتر از طبقه متوسط هستند که در دنیای مشکلات، بدبختی ها و انزوای خود به سر می برند. دختران جوانی که در انتظار ازدواج هستند و هراس دارند که به زندگی آرمانی شان دست نیابند. هنرپیشه هایی که پیر شده اند و تنها خاطره ای از گذشته درخشان شان باقی مانده است. خدمتکاران پیری که نه اندوخته ای دارند و نه سرپناهی، و زنهایی که به رغم داشتن همسر و فرزند انتظاراتشان از زندگی برآورده نشده است. شخصیتهای بزرگسال داستانهای منسفیلد ویژگیهای مشترکی از جمله خیال پردازی دارند. این ویژگی در خوابها و رؤیاهایشان منعکس می شود و افکار و تمایلات آنها را برملا می کند. می توان گفت که بیشتر این خوابها، به طور نمادین، بیان کننده احساس کمبودی است که مدتهای مدید از آن رنج برده اند یا موقتاً دچار آن بوده اند.



خانم بریل

برداشت و لبخند زد.

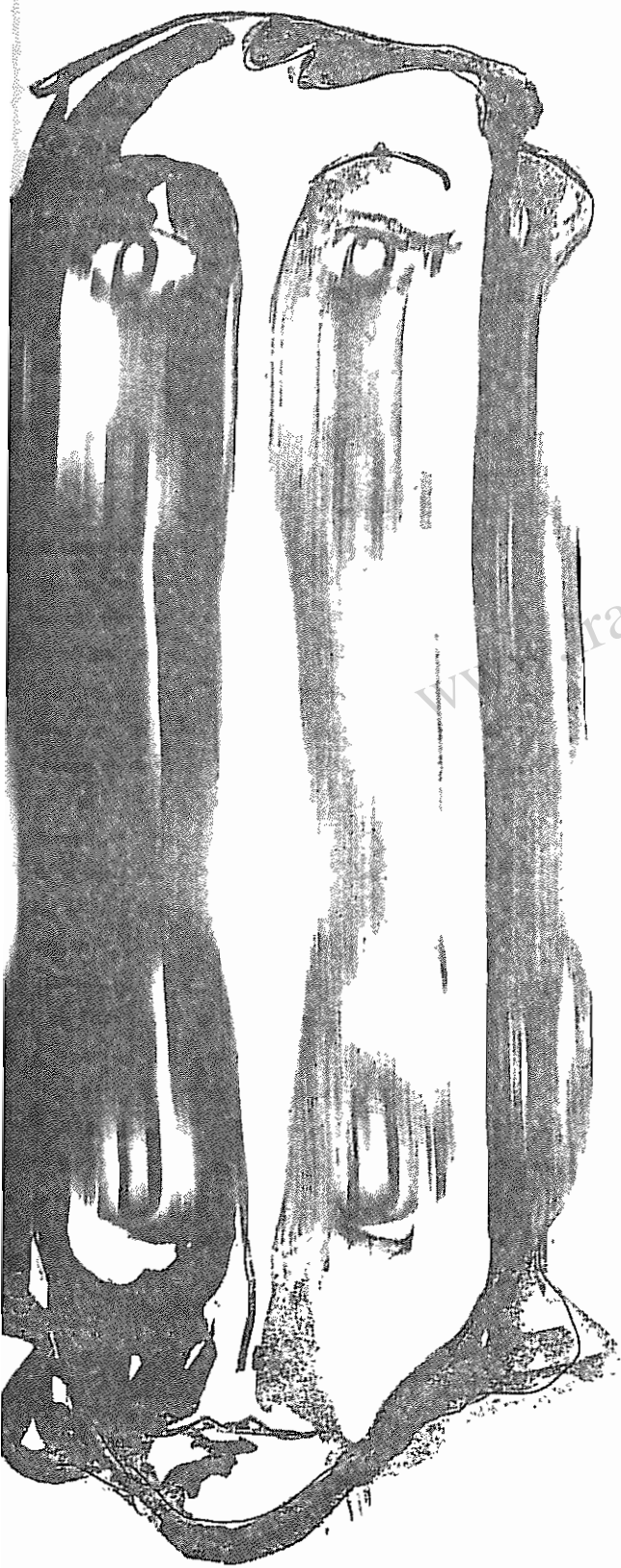
فقط دو نفر روی نیمکت «ویژه» او نشسته بودند: پیرمرد خوش سیمایی با کت مخمل، دستهایش را روی عصای حکاکی شده یغوری روی هم گذاشته بود، و پیرزن درشت اندامی، با یک گلوله کاموا روی پیش بند گلدوزی شده اش، راست نشسته بود. سخن نمی گفتند. دلش گرفت، چون خانم بریل همیشه مشتاق گفتگو بود. اندیشید، دیگر حسابی خبره شده است که طوری گوش دهد که انگار گوش نمی دهد، که آدمهای دیگر حرف بزنند و او لحظه ای میان زندگی آنها قرار بگیرد.

زیر چشمی نگاهی به زوج مسن انداخت. بعید نیست زود بروند. یکشنبه گذشته هم به اندازه یکشنبه های دیگر جالب نبود. یک مرد انگلیسی و همسرش، مرد کلاه پانامایی بدقواره ای بر سر داشت و زن چکمه های دکمه دار به پا کرده بود. زن مدام در باره این که چطور باید عینک بخرد حرف زد؛ می دانست که به عینک احتیاج دارد، اما فایده ای نداشت که عینک بخرد؛ حتماً می شکست و یا هیچ وقت سر جایش بند نمی شد، و مرد خیلی حوصله به خرج داد. همه جور عینکی را به زن پیشنهاد کرد - دورطلایی، عینکی که دسته اش دور گوش پیچیده می شود، عینکی که پایه اش روی بینی قرار می گیرد. نه، خانم هیچ کدام را نپسندید. «مرتب از روی دماغم شر می خورد!» خانم بریل از دست زن حرصش گرفته بود.

زوج مسن هنوز عین مجسمه روی نیمکت نشسته بودند. باکی نیست، همیشه می شود جمعیت را نگاه کرد. از این سو به آن سو، از برابر باغچه های گل و رواق ارکستر، دو به دو یا دسته دسته می گذشتند، می ایستادند تا صحبت کنند، سلام و علیکی کنند، دسته گلی از فقیر پیری که طبق گلهایش را به نرده ها بسته بود، بخرند. بچه های کوچولو لابه لای جمعیت می دویدند، خندان و چاپک؛ پسر بچه ها با پاپیونهای ابریشمین سفید بزرگ بیخ چانه هاشان، دختر بچه ها با عروسکهای فرانسوی کوچولو و لباسهای مخمل و توردار. و گهگاه طفلی تاتی تاتی کنان ناگهان از زیر سایه درختها بیرون می آمد و با قدمهای لرزان در فضای آزاد می ایستاد، خیره می شد، و مادر ریز نقشش با گامهای بلند، مانند مرغ جوانی، سراسیمه و عصبانی خودش را به او می رساند. آدمهای دیگری روی نیمکتها و صندلیهای سبز نشسته بودند، ولی کمابیش همان آدمهای همیشگی

با این که روز آفتابی بسیار درخشان بود - گرد زرینی بر آسمان آبی نشسته و لکه های درشت نور بر فراز باغ ملی پاشیده بود - خانم بریل خوشحال بود که بالاخره پوست خز را دور گردنش انداخته است. هوا راکد بود، اما وقتی آدم دهانش را باز می کرد، خنکی ملایمی را همچون خنکای لیوان آب یخی پیش از نوشیدن، حس می کرد، گهگاه باد برگری را با خود می آورد - از جایی، از آسمان. خانم بریل دستش را بالا برد و بر پوست خزش کشید. چه ناز بود! حس کردن دوباره آن مطبوع بود. همان روز بعد از ظهر، آن را از جعبه بیرون آورده، نفتالینش را تکانده و حسابی برسش زده بود، و چنان تمیزش کرده بود که چشمهای کوچک و تیره اش دوباره جان گرفته بود. چشمهای کوچک غمگین می گفت: «چه بر سر من آمده است؟» آه، دیدار آنها که بار دیگر از روی لحاف پر قرمز به سویس خیز برمی دارند، چه شیرین بود!... اما بینی، که رنگش به سیاهی می زد، اصلاً محکم نبود. شاید یک جوری ضربه ای بهش خورده بود. باکی نیست - به وقتش یک ذره لاک سیاه - هر وقت که خیلی لازم بود... شیطان بلا! بله، احساس او واقعاً چنین بود. شیطان بلا، درست پشت گوش چپ او، دمش را گاز می گرفت. خانم بریل می توانست آن را از دور گردنش باز کند و روی دامنش بگذارد و نوازشش کند. مورموری در دستها و بازوانش حس کرد. اما فکر کرد از راه رفتن است و وقتی نفس می کشید، گویی چیزی سبک و حزن آور - نه، نه کاملاً حزن آور - انگار چیزی نرم در سینه اش می جنبید.

آن روز بعد از ظهر شلوغتر بود، خیلی شلوغتر از یکشنبه گذشته. و ارکستر سرخوشت و بلندتر می نواخت. چون فصلش شروع شده بود. البته ارکستر سرتاسر سال، یکشنبه ها برنامه داشت. وقتی فصلش می گذشت دیگر هرگز چنین نبود. مانند نوازنده ای که فقط برای خانواده خودش بزند؛ وقتی غریبه ای نبود چه فرقی می کرد که چطور بنوازد. آیا رهبر ارکستر هم کت نوی پوشیده بود؟ خانم بریل از این بابت مطمئن بود. رهبر ارکستر پا بر زمین می کشید و دستهایش را مثل خروس هنگام خواندن بالا و پایین می برد و اعضای ارکستر هم، مستقر در زیر رواق سبزرنگ، گونه هایشان را باد می کردند و به صفحه نت زل زده بودند. حالا کمی «فلوت» - خیلی قشنگ! - زنجیره ای از قطره های درخشان، مطمئن بود که تکرار می شود. تکرار شد؛ سر



بودند، یکشنبه پس از یکشنبه دیگر؛ و - خانم بریل اغلب متوجه بود - همه‌شان به نوعی مضحک بودند. عجیب و ساکت و تقریباً همگی مسن بودند و از نگاه خیره‌شان چنین برمی‌آمد که گویی همین حالا از اتاق تاریک کوچکی بیرون آمده بودند یا حتی - حتی از توی گنجه.

آن سوی رواق، درختهای باریک با برگهای زردشان، خمیده به سوی پایین و لابلای آنها دریا چون خطی باریک، و آن سو آسمان آبی با ابرهای رگه‌دار طلایی.

دام - دام - دام دی - رام! دی - رام! دام دادی دام! دام دام دادی دام! دام دا! ارکستر می‌نواخت.

دو دختر جوان سرخ‌پوش می‌گذشتند. دو سرباز جوان آبی‌پوش از کنار آنها گذشتند، خندیدند و دور شدند. دو زن روستایی با کلاههای عجیب و غریب حصیری گذشتند، و موقرانه دو الاغ دودی‌رنگ زیبا را در پی خود می‌کشیدند، راهبه رنگ‌پریده و عبوسی شتابان دور شد. زنی زیبا از راه رسید و دسته‌گل بنفشه‌اش را به زمین انداخت، پسرچه‌ای پشت سرش دوید تا دسته گل را به او بدهد، زن آن را گرفت و چنان پرت کرد که گویی زهرآگین بود. پناه بر خدا! خانم بریل نمی‌دانست کار او را تحسین کند یا نه! و کلاه‌پوست قاقم به سر با آقایی خاکستری‌پوش درست مقابل او به یکدیگر برخوردند. مرد بلند قامت، عصا قورت داده و متین بود، کلاه پوستی زن حتماً مال وقتی بود که هنوز موهایش بور بود. حالا دیگر همه چیز، موهایش، چهره‌اش، حتی، چشمهایش به رنگ همان کلاه زنده شده بود، و وقتی دستش را با آن دستکش تمیز بلند کرد تا سرانگشتانش را به لبها نزدیک کند، شیشه پنجه زردفام کوچکی بود. آه، چقدر زن از دیدن او خوشحال بود - ذوق زده بود! حتی فکر کرد که امروز بعد از ظهر با هم قرار دارند. زن از جاهایی که رفته بود تعریف کرد - اینجا، آنجا، کنار دریا. روز دلپذیری بود - آیا مرد موافق بود؟ و آیا او نمی‌خواست، شاید؟... اما سرش را تکان داد، سیگاری آتش زد، آهسته دود غلیظ زیادی را توی صورت زن فوت کرد، و حتی همچنان که زن حرف می‌زد و می‌خندید، چوب کبریت را سرانگشتی پرت کرد و دور شد. کلاه پوستی تنهاماند، لبخندش درخشانتر از همیشه بود، اما انگار ارکستر هم احساس او را دریافته بود. ملایمتر می‌نواخت، با لطافت می‌نواخت و طبل می‌کوفت، «ای مرد وحشی! ای مرد وحشی» و باز هم، و باز هم. زن چه می‌کند؟ حالا چه اتفاقی می‌افتد؟ خانم بریل فکری بود که کلاه پوستی چرخی زد و دستش را بلند کرد گویی که کس دیگری را دیده بود، خیلی مهربانتر، روی

سرنجه پا دور شد. و ارکستر آهنگ را باز تغییر داد و تندتر نواخت. شادتر از پیش، و زوج پیر که روی نیمکت خانم بریل نشسته بودند از جا برخاستند و قدم‌زنان دور شدند، پیرمرد بامزه‌ای که خط ریش بلندی داشت هماهنگ با موسیقی قدم برمی‌داشت و نزدیک بود چهار دختر که شانه به شانه هم راه می‌رفتند او را بیندازند.

آه، چقدر جذاب بود! چقدر لذت می‌برد! چقدر دوست داشت آنجا بنشیند و همه را نگاه کند! عین نمایش بود. درست عین نمایش بود. چه کسی باور می‌کرد که آسمان زمینه، دکور این صحنه نیست؟ اما تا وقتی توله سگی قهوه‌ای، همچون توله سگهای «نمایش»، توله سگهایی که تخدیر شده‌اند، تاتی‌کنان سربرافراخته آمد و تاتی‌کنان آهسته برگشت، خانم بریل پی نبرده بود که چه چیز محیط را آن همه هیجان‌آور می‌کند. این آدمها همه روی صحنه بودند. آنها فقط ناظر نبودند که تماشا کنند، بلکه بازیگر بودند. حتی خانم بریل هم یکشنبه‌ها نقشی داشت. اگر نمی‌آمد حتماً یکی متوجه می‌شد، آخر او هم در این نمایش نقشی داشت. شگفتا که هیچ وقت به این فکر نیفتاده بود! اما معلوم شد که چرا هر هفته سر ساعت معینی از خانه راه می‌افتد - چون نمی‌خواست باعث تأخیر اجرای نمایش بشود - و باز هم معلوم شد چرا وقتی می‌خواست برای شاگردان زبان انگلیسی تعریف کند که بعد از ظهرهای یکشنبه را چطور می‌گذرانند دچار احساس بسیار غریب و شرمگینانه‌ای می‌شد. تعجبی نداشت! کم مانده بود خانم بریل قهقهه بزند. پس او روی صحنه بود. به آقای مسن معلولی اندیشید که چهار روز در هفته، بعد از ظهرها در باغ چرت می‌زد و او برایش روزنامه می‌خواند. دیگر به آن سر نجیف روی بالش کنانی، چشمهای گودافاده، دهان باز و بینی تیغ کشیده عادت کرده بود. اگر آقا می‌مرد شاید خانم بریل هفته‌ها متوجه نمی‌شد؛ فرقی هم برایش نمی‌کرد. اما ناگهان مرد فهمید یک هنرپیشه برایش روزنامه می‌خواند! «یک هنرپیشه!» پیرمرد سرش را بالا آورد؛ دو نقطه نورانی در حلقه‌های پیرش لرزید. «تو هنرپیشه‌ای؟» خانم بریل روزنامه را پیش رویش نگاه داشت انگار که متن نقشش باشد و با ملایمت گفت: «بله، من مدتهاست که هنرپیشه‌ام»

ارکستر مدتی بود که استراحت می‌کرد. حالا دوباره از سر گرفت. قطعه‌ای را که می‌نواخت گرم و آفتابی بود، اما لرزه خفیف سردی - چیزی، چه بود؟ - در آن بود - غم نبود - نه، غم نبود چیزی که هوس آوازخواندن را در دل برمی‌انگیخت. آهنگ اوج گرفت، اوج گرفت، نور درخشید؛ خانم بریل به خیالش رسید که لحظه‌ای بعد

آن آدمها، تمام جمعیت، همگی آواز سر می‌دهند. جوانها، آنها که خندان با یکدیگر گردش می‌کردند شروع می‌کنند، و صدای مردها بسیار قوی و بی‌پروا همراه آنها می‌شود. بعد او هم، او هم، و آنها که روی نیمکتها نشسته بودند - آنان نیز به نوعی همراهی می‌کردند - چیزی آهسته، بدون اوج و فرود، چیزی بسیار زیبا - می‌آمد... و چشمهای خانم بریل غرق در اشک شد و لبخندزنان به تکتک افراد نگریست. اندیشید - بله، ما می‌فهمیم، ما می‌فهمیم - اگر چه نمی‌دانست که آنها چه چیزی را می‌فهمند.

درست همان دم زوج جوانی آمدند و همان جا که قبلاً زوج مسن نشسته بودند، نشستند. لباسهای قشنگی به تن داشتند. البته قهرمان مرد و قهرمان زن همان موقع از قایق تفریحی پدر پسر پیاده شده بودند. خانم بریل همچنان با آواز خموش، همچنان با همان لبخند لرزان، آماده شنیدن شد.

دختر گفت: «نه، حالا نه - باشد بعداً می‌گویم».

پسر پرسید: «چرا؟ چون آن پیری آن سر نیمکت نشسته است؟ اصلاً برای چی می‌آید اینجا؟ که از او خواسته است؟ برای چی با آن قیافه اکبریش توی خانه نمی‌ماند؟»

دختر نخودی خندید: «پوست خزش - خز مضحکش را ببین. درست عین ماهی سرخ کرده است».

پسر با زمزمه خشمناکی گفت: «کاش شرش را می‌کند!» بعد: «پس حالا بگو دیگر عزیزم».

دختر گفت: «نه، حالا نه، هنوز نه...»

خانم بریل، سر راه خانه معمولاً یک تکه کیک عسلی از شیرینی‌فروشی می‌خرد. این جشن یکشنبه‌هایش بود. گاهی یک بادام هم درون آن تکه پیدا می‌شد، گاهی هم نه. فرقی خیلی بود. اگر بادام بود مانند هدیه‌ای کوچولو - هدیه‌ای غافلگیرکننده - به خانه می‌بردش. هدیه‌ای که شاید هم قسمتش نمی‌شد. یکشنبه‌های بادام‌نشان، با عجله به خانه می‌رفت و با سبکبالی کبریتی می‌زد تا زیر کتری را روشن کند.

اما امروز از جلوی مغازه شیرینی‌فروشی رد شد، از پله‌ها بالا رفت، وارد اتاق تاریک کوچکی شد - اتاقش مثل گنجبه بود - و روی لحاف پر قرمز نشست. دیری آنجا نشست. جعبه‌ای که خز را از آن درآورده بود روی تخت‌خواب بود. قلاب پوست خز را سریع باز کرد؛ سریع. بدون نگاهی، آن را توی جعبه گذاشت. اما وقتی آن را در جعبه قرار داد احساس کرد که صدای گریه‌ای را می‌شنود.

مشارکت زنان در داورى خانوادگى موضوعى است که دیدگاههاى مختلف، با نظرات خاص خود به آن مى‌نگرند. نگرشى، زن را برای داورى صالح نمى‌داند و دیگری مى‌گوید او علاوه بر داورى در مسائل خانوادگى مى‌تواند در بارهٔ تمامى مسائل اختلافى که قانون یا فقه اسلامى اجازهٔ رجوع به داور را در آنها داده است، قضاوت کند، زیرا در شرايطى که زن قاضى تعیین‌شده از سوى ولى امر باشد، به طريق اولى مى‌تواند به اختیار طرفین دعوى، قضاوت کند. این بحث به بررسی این نظرات از وجه گوناگون مى‌پردازد:

پيمان زن‌شوى در اسلام، از ارزش خاصى برخوردار است و بر لزوم تقويت و پابدارى آن بسيار تاکيد شده است. از پيامبر شنیده‌ايم که بدترین حلال نزد خداوند، طلاق است، اما در جایی که امکان سازش بین زن و مرد وجود نداشته باشد، این حق به آنان داده شده که پس از طی مراحل و با شرايطی ویژه از یکدیگر جدا شوند. البته عدم امکان سازش گاهی به دلیل بروز اختلاف از سوى یکی از زوجین و یا هر دو است. اسلام برای این وضعیت دستورات ویژه‌ای دارد که مجرى آن خود زن و مرد هستند و دخالت دیگران در آن جایز نیست. ما در حال حاضر قصد نداریم به این شکل قضیه بپردازیم. گاهی اختلافات صورت جدی و شدیدی به خود مى‌گیرد و زن و مرد نمى‌توانند بر اساس چهارچوب تعیین‌شده، آن را حل کنند و نزاع و کشاکش آنها به خارج از محیط منزل سرایت مى‌کند. در اینجا مسئله «حکیمیت» پیش مى‌آید تا مشکل در یک جمع خانوادگى و فامیلی حل شود. حکمیت از مسلمات دین اسلام و از پشتوانهٔ اساسى در فقه اسلامى برخوردار است. قرآن کریم



می‌فرماید:

«و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها ان یريدا اصلاحاً یوفی اللہ بینهما. ان اللہ کان علیماً خبیراً»
نساء - ۳۵

و اگر از جدایی آن دو خوف داشتید، داوری از خانوادهٔ مرد و داوری از خانوادهٔ زن برگزینید. این داوران چنانچه بخواهند اصلاح کنند، خداوند توفیقشان دهد که خدا بسیار دانا و آگاه است.

خطاب قرآن، عام و مطلق است و شامل تمامی فامیل زن و مرد می‌شود. چه مرد به حکمیت و داوری برگزیده شود، چه زن. شبیه این مورد در قرآن، آیات بسیاری وجود دارد. اشاره به برخی از آنها مطلب یادشده را روشتر می‌کند.

واژهٔ اهل، شامل بستگان و منتسبان زوج یا زوجه است، بزرگ باشند یا کوچک. زن باشند یا مرد، البته بجهه‌ها چون نمی‌توانند داوری کنند، به طور تخصصی از این محدوده خارجند، اما آیا زن نیز چنین است؟! دلیلی نداریم که ثابت کند خطاب قرآن، صرفاً به جنس مرد است و زنان را شامل نمی‌شود. چنان که در آیات مشابه، مانند آیهٔ ۶۴ سوره آل عمران (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی...) خطاب قرآن شامل زن و مرد و کوچک و بزرگ است و آیات بعد صراحتاً افراد از اهل کتاب را با مصداق توضیح داده است. مقصود از اهل بیت در آیهٔ ۳۳ سوره احزاب، پیامبر ص، حضرت علی ع و حضرت فاطمه س و امام حسن ع و امام حسین ع است. در قرآن به قدری مشابه این آیه داریم که جای هیچ گونه شبهه‌ای باقی نمی‌ماند و برای افرادی با کمترین اطلاع از قرآن مسلم است که واژهٔ اهل در مورد وابستگان به بیت یا شهر یا... به کار می‌رود،

چه زن باشند، چه مرد، کوچک یا بزرگ، مانند «اهل المدینه» در آیات ۱۰۱ و ۱۲۰ سوره توبه، «اهل القری» در آیات ۹۶ تا ۹۷ سوره اعراف و «اهل الکتاب» در آیهٔ ۱۰۹ سوره بقره^۲.

مؤید این برداشت آن است که در پاره‌ای از آیات قرآنی از واژهٔ اهل، زن یا مردی به تنهایی استثنا شده، مانند: آیهٔ ۶۴ سوره هود که مستثنی از اهل، فرزند نوح و آیهٔ ۳۳ عنکبوت که مستثنی، زن لوط است. بنابراین تا دلیل قاطعی بر استثنا وجود نداشته باشد، نمی‌توان به بهانهٔ «انصراف» و «قدر متیقن» و «روایات ثقات» زن را از فرمان عمومی حکمیت مستثنی دانست. کسی می‌تواند مدعی شود که خطاب قرآن در آیهٔ شریفهٔ «و امر اهلک بالصلوة و الصلوة علیها» (۳۲ - طه) فقط خاص مردان است؟ گرچه در پاره‌ای آیات به لحاظ صدر و ذیل و مورد خطاب آن قطعاً یکی از دو جنس مراد است. چنان که در آیهٔ «فقال لاهله امکنوا انی انت ناراً» (۱۰ - طه) مراد، زن موسی است که زمان وضع حمل او فرا رسیده بود و چنان که در آیهٔ ۲۵ سوره نساء: «فانکحو هن باذن اهلهن» منظور پدر دختر است.

بعضی از فقها، سخنی از جنسیت و شرط ذکوریت به میان نیاورده‌اند از آن جمله، مرحوم صاحب جواهر است. تنها عده‌ای از فقهای اهل سنت، مانند «ابن قدامی» بدون آنکه سندی ارائه دهند، به ذوق خود ذکوریت را شرط آورده‌اند و برخی از فقهای شیعه نیز همان مطالب را تکرار کرده‌اند^۳.

از دیدگاه دیگر

چون اسلام دین فطرت است، به فطرت

و احساس پیروان خود توجه دارد و مبنای احکام خود را بر آن نهاده است. (فطرة الله التي فطر الناس علیها). آفرینش در تکوین انسان، رنگی فراخور حال و سلیقهٔ وی بر او زده است. (صبغة و من احسن من الله صبغة).. بنابراین دو جنس بودن حکمین مثل زوجین امری است به اقتضای طبع و فطرت شوهر و زن. اگر یکی از دو خگم زن باشد، قادر است به خوبی احساسات و عواطف زوجه را بفهمد و او با کمال آرامش و اطمینان با وی سخن بگوید. با توجه به سوابق موجود در محاکم و با عنایت به ویژگیهای روانی زن، کمتر پیش می‌آید که زنان با صراحت کامل مسائل و روابط خصوصی و همچنین کمبودها و تمایلات جنسی خود را در برابر مردان عنوان کنند، اما در برابر داور زن، با اطمینان و بدون شرم مشکلات خود را بازگو خواهند کرد.

شروط داور

بلوغ و عقل از شرایط اساسی داور است و به نظر نمی‌رسد کسی با این دو شرط مخالفتی داشته باشد. مخالفتها با سایر شرایط است. برخی اسلام را شرط دانسته‌اند و عده‌ای یا اصلاً سخن نگفته و یا شرطیت آن را ملغی می‌دانند. عدالت و حریت نیز چنین وضعی دارد، شهید در مسالک گفته: اگر داوران را حاکم بدانیم، شرط است، ولی اگر وکیل باشند، شرط نیست. منصورین یونس که از بزرگان فقهای حنبلی است، می‌نویسد: «بعث الحاکم حکمین حرین مسلمین ذکرین عدلین مکلفین فقیهین عالمین بالجمع و التفریق»

او حریت، اسلام، ذکوریت، عدالت، تکلیف، فقاہت، دانش جمع و تفریق را از

در اختلافات خانوادگی

● هنگام بروز اختلاف خانوادگی، زن برای طرح مسائل خصوصی خود نیاز به یک وکیل آشنا و محرم دارد، پس داور انتخابی او باید زن باشد.

شرایط داوران دانسته، فرمان انتخاب آنان را متوجه حاکم می‌داند در کتاب «المغنی با لشرح الکبیر» که نیز از متون فقهی حنابلّه است، شبیه به همین تعبیر دیده می‌شود.

داوران از سوی چه کسی تعیین می‌شوند؟

به این سوال باید پاسخ گفت که انتخاب‌کننده کیست؟ آیا زن و شوهر خود انتخاب می‌کنند؟ یا حاکم شرع باید انتخاب کند و یا بستگان زوجین؟ و در هر صورت، آیا رضایت زن و شوهر نسبت به داوران شرط است یا نه؟^۵

قبل از آیه ۳۵ سوره نساء که تشریع این قانون را یاد کرده، این آیه است: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله و التي تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن في المضاجع و اضربوهن، فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلاً ان الله عليمٌ كبيراً.» (مردان قائم به امور زنانند از آن روی که خدا برخی از مردان را بر بعضی دیگر برتری بخشید و از آن جهت که از اموالشان انفاق می‌کنند. پس زنان صالحه متواضع‌اند و در نهان حافظ (منافع شوهر) به نیرویی که خدا حفظ و حراستش را بر عهده دارد (یا چیزی که خدا امر به حفظ آن کرده) و آن زنانی که شما از سرپیچی آنان می‌ترسید، پندشان دهید و (سپس) در بستر از آنان روی بگردانید و (پس از آن) بزنید، اگر به اطاعت شما درآیند بر آنان ستم روا ندارید که خداوند دانای بزرگ است. سیاق و خطاب آیه واحد است و علی‌الظاهر آیه ۳۰ مانند آیه ۳۴ است و مورد خطاب، خود زن و مرد و حداکثر بستگان آنها است.

آیه هیچگونه خطابی نسبت به حاکم جامعه اسلامی ندارد. آیه ۳۴ مورد نشوز زن را بیان کرده و از مراحل که توسط شوهر طی می‌شود، یاد کرده است. اگر زنی از تکالیف همسری سر باز زند، ابتدا شوهر او را موعظه می‌کند، سپس اگر کارساز نشد، در بستر از او روی می‌گرداند و قهر می‌کند و اگر این راه نیز مؤثر نشد، به نوعی - که آن هم جای بحث و تفسیر دارد - او را می‌زند و اگر هیچ یک از این مراحل مؤثر نبود و بیم

انحلال کانون خانواده در میان بود، هر کدام برای خویش داوری تعیین می‌کنند تا در صورت توافق آن دو با ادامه زندگی یا انحلال آن، مفاد حکمیت را بپذیرند و اجرا کنند. به هیچ عنوان نمی‌توان گفت خطاب آیه به حاکم است و اوست که باید حکم معین کند و یا چنان که برخی از تحصیلکرده‌های حوزه گفته‌اند، دستور «قهر و هجر» بدهد. چگونه ممکن است عده‌ای آیات قرآنی را به این صراحت و روشنی به رأی خود و یا برای محبوبیت خویش تفسیر کنند؟^۶ چطور ممکن است حاکم در بستر از زن دیگران روی بگرداند؟!

اسلام برای ارج گذاشتن به نهاد خانواده، مسائل آن را در چهارچوب خانواده طرح کرده است و تا حد امکان اطلاع یافتن دیگران را از مسائل داخلی منع کرده است.

روشن است که دادگاهها با توجه به نوع وظایفشان نمی‌توانند مسائل عاطفی مردم را حل و فصل کنند به ویژه که در هر دعوی حداقل یک طرف، از دادگاه رضایت ندارد. اگر قرار باشد که دادگاهها داور معرفی کنند و مرد و زن در این انتخاب نقشی نداشته باشند، ریشه اختلاف همچنان باقی خواهد ماند. زمانی می‌توان عدالت را منظور کرد که زوجین از نتیجه کار داوران رضایت داشته باشند. این موضوع به صراحت در روایات مطرح شده است. برای مثال چند نمونه می‌آوریم:

۱ - حدیث سماعه: سألت ابا عبد الله عن قول الله عزوجل فابعثوا حكما... ارایت ان استاذن الحکمان فقالا للرجل و المرأة اليس قد جعلتما امركما اليها في الاصلاح والتفريق؟

فقال الرجل والمرثه نعم فاستهد ابدالک شهوداً علیهما ایجوز تفريقهما علیهما؟ قال نعم^۷

سماعه می‌گوید: از امام صادق پیرامون آیه شریفه «فابعثوا حکماً من اهل...» پرسیدم: «اگر داوران به زن و مرد بگویند آیا شما ما را انتخاب نکردید؟ تا در اصلاح و تفریق از سوی شما اجازه داوری داشته باشیم و مرد و زن بگویند آری و بر این گفته شهودی بگیرند، آیا در این صورت تفریق زن

و مرد جایز است؟» امام فرمودند: «بله، جایز است.»

۲ - فقه الرضا... یختار لرجل رجلاً و یختار المرثه رجلاً^۸

حضرت رضا... فرمود: «مرد به عنوان داور، مردی را و زن نیز مرد دیگری انتخاب می‌کند...»

نظر فقهای اسلام پیرامون مخاطب آیه شریفه:

فقهای اسلام در باره مخاطب آیه یادشده، اختلاف نظر دارند. مهمترین این نظرها چنین است:

۱ - مخاطب، حکام و محاکم دادگستری‌اند. صاحب جواهر این گفته را به «فاضل مقداد» نسبت می‌دهد. مدرک سخن او ادعای روایتی از امام باقر و امام صادق است و روایت مرسلی که در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت علی نقل شده: «فی رجل و امرأه فی هذا الحال فبعث حکما من اهل و حکما من اهلها»

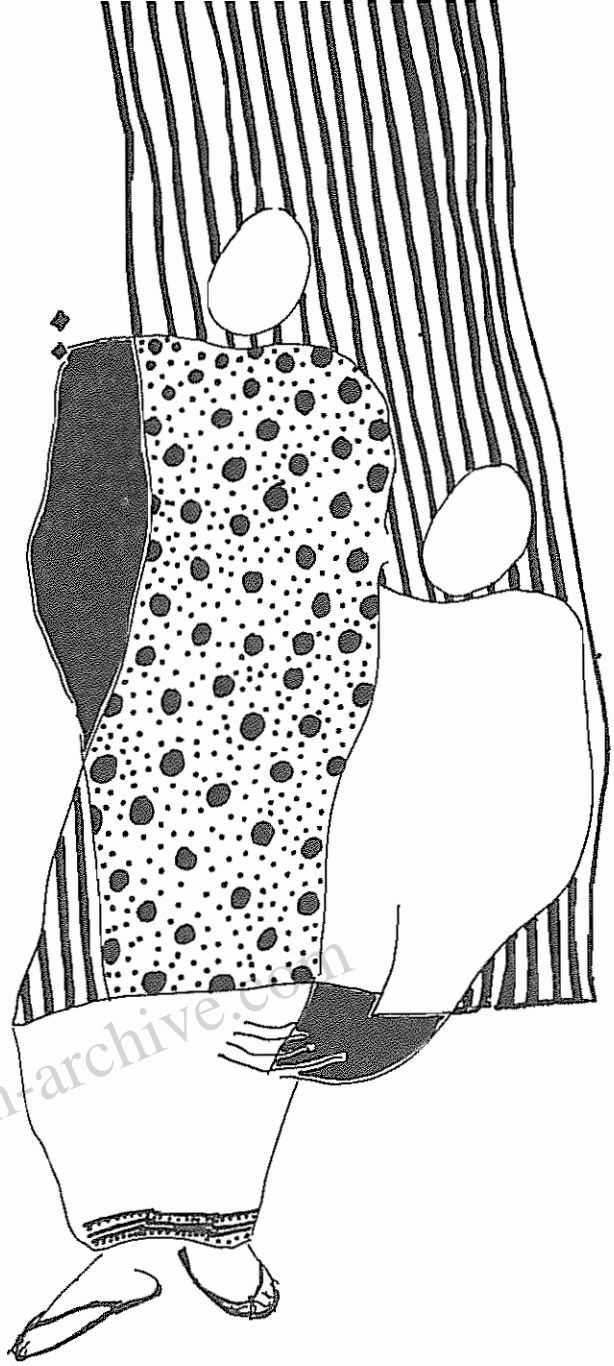
شبیه این گفته را نیز به مرحوم طبرسی، نویسنده «مجمع البیان» نسبت داده است. جمع زیادی (و شاید همه) فقهای حنبلی و دیگر فقهای اهل سنت مخاطب را حاکم می‌دانند و رضایت زوجین را شرط نگذاشته‌اند.

مرحوم محقق در «متن الشرایع» خود چنین می‌گوید: «فاذا كان النشوز منهما و خشی الشقاق بعث الحاکم حکما من اهل الزوج و اخر من اهل المرثه...» (وقتی نشوز از زوجین باشد و احتمال فروپاشی خانواده در میان، حاکم، داوری از خانواده شوهر و داور دیگری از خانواده زن برمی‌گزیند.)

نیز شهید اول در «اللمعة الدمشقیة» همین نظر را برگزیده، می‌نویسد: «فبعث الحاکم الحکمین من اهل الزوجین او من غیرهما تحکیماً»^۹

(حاکم دو داور می‌گزیند. هر دو از خانواده‌های زن و شوهر یا خارج از آن، و این داوری تحکیم است.) مرحوم صاحب جواهر خود می‌نویسد:

«و علی کل حال فالظاهر ما عن الاکثر کما فی المسالک من ان المخاطب بالبعث



اذا بعث اولياهما الحكمين مع جواز الخطاب في الایه لهم عموماً او خصوصاً او البعث منهم او منهما فيقسم الى الواجب و غيره كما في بعث الحاكم واقتصر في النهاية على نفی البأس عن بعث الزوجين» (به نقل از جواهر ص ۲۱۲) نظر محقق درست است و لزومی ندارد مخاطب آیه شوهر و زن باشند. تا این اندیشه، سخن ناروا و دور از معنایی تلقی شود. آیین برداشت نیز با ظاهر آیه منافات ندارد و معلوم است که مرد و زن می‌توانند دو داور برگزینند و این بهتر از مراجعه به دادگاه است. همین طور وقتی که ولی مرد و زن داور انتخاب کنند، و با اینکه می‌شود خطاب آیه را به طور عموم یا خصوص برای همه دانست، با این وصف انتخاب داور گاهی واجب و گاهی مستحب است.

۳ - مخاطب حاکم است، ولی نه با استقلال، بلکه او فرمان می‌دهد و زن و مرد تعیین می‌کنند. گوینده این سخن را مرحوم اسکافی نقل کرده‌اند، شهید در «مسالك الافهام» می‌نویسد: «و فيه جمع بين الفائدتين و القولين»
دلیل این سخن را خبر مورد تأیید سماعه یاد کرده‌اند.^۱

نیز می‌توان این مفهوم را از ظاهر روایت محمد بن سیرین از حضرت علی ع استنباط کرد:

«... اتی علی بن ابی طالب رجل و امرته مع كل واحد منهما فقام من الناس فقال علی ع ابعثوا حکما من اهلها و حکما من اهلہ ثم قال للحکمین هل تدريان ما علیكما ان رأیتما ان تجمعا جمعتهما و ان شئتما ان تفرقا فرقتما فقالت المرته رضیت بکتاب الله علی ولی. فقال الرجل اما فی الفرقه فلا فقال علی ع لا تبرح حتی تقر بما اقرت به»

مرد و زنی را نزد علی آوردند که با هر یک از آنان گروهی از مردم نیز همراه بودند. علی ع خطاب به آنان فرمود: «داوری از خاندان زن و داوری از خاندان مرد برگزینید.» (آنان چنین کردند) آن گاه علی ع خطاب به داوران فرمود: «آیا می‌دانید وظیفه شما چیست؟»

وظیفه شما آن است که اگر صلاح شوهر و زن را در زندگانی آنان تشخیص دادید، به ادامه پیوند زناشویی رأی دهید و اگر صلاح در جدایی دانستید، آن دو را از

لیس للحکمین ان یفرقا حتی یستأمر الرجل و المرته و یشرطا علیهما ان شئنا جمعنا و ان شئنا فرقنا، فان فرقا فجاز و ان جمعا فجاز» از امام صادق در باره آیه شریفه فابعثوا... پرسیدم. فرمود: «داوران حق دخالت ندارند تا زمانی که از مرد و زن اجازه بگیرند و با آنان مشورت کرده، شرط کنند که اگر رأی به تفریق یا اصلاح دهند، زن و مرد بپذیرند. در این صورت اگر جدا کنند، جایز است و اگر اصلاح کنند، نیز جایز است.» و روایتی از حضرت رضاع: که در این مورد صراحت دارد: «یختار الرجل رجلاً و تختار المرته رجلاً»^۲

در کشف اللثام می‌نویسد: «و هو (نظر محقق در مختصر النافع) حق ولا یستلزم ان یكون الخطاب فی الایة للزوجین لیستعیدوا لاینا فیه ظاهرها فان من المعلوم ان بعثهما الحكمین جائز و انه اولی من الترافع الی الحاكم و کذا

الحکام المنصوبین لمثل ذالک بل فی کنز العرفان^۳ انه المروی عن الباقر وصادق ع» به هر حال ظاهر عبارت اکثر فقها مانند کتاب «مسالك» آن است که مخاطب آن آیه حاکمان ویژه‌اند. آنهایی که برای همین کار برگزیده شده‌اند، بلکه در کنز العرفان این سخن را برخی دیگر مثل صاحب جواهر پس از حاکم، عدول مسلمین و سپس زوجان را مطرح کرده‌اند و در صورت اخیر حکمین را فقط وکیل می‌پندارند.

۲ - مخاطبان، شوهر و زن هستند در صورتی که آن دو امتناع کنند، حاکم دستور به تعیین داور می‌دهد. و این گفته را به مرحوم محقق در «مختصر النافع»^۴ و مرحوم صدوق و مفید نسبت داده‌اند. دلیل آنان روایاتی است که در معنی یادشده ظهور دارد، مانند: روایت حلبی از امام صادق ع: «سألته عن قول الله عزوجل فابعثوا... قال:

هم جدا کنید.»

زن گفت: «به کتاب خدا رضایت دادم چه به نفع من باشد چه به ضرر من» مرد گفت: «در باره جدایی رضایت ندهم.» و آن گاه علیؑ فرمود: «رستگار نمی‌شوی (و از این مشکل نمی‌رهی) مگر آن زمان که چون زن به داوری رضایت دهی (رای داوران را به ادامه زندگی یا طلاق پذیری).»

۴ - شاید بتوان به استناد همین روایت نظریه دیگری مطرح کرد. در این صورت فرمان تعیین حکم با حاکم اسلامی و قانونی است. انتخاب‌کننده، بستگان زن و مرد خواهند بود و رضایت و امضای زن و مرد رکن اساسی این داوری است.

۵ - مخاطبان آیه شریفه خانواده زوجین

هستند. دلیلی که می‌توان برای این سخن آورد، ظاهر برخی از اخبار این موضوع است، مانند: شماره ۶ باب ۱۳ قسم و نشوز در وسائل و حدیث ۱ باب ۱۱ مستدرک آن و جلد ۷ صفحه ۳۰۵، با این وصف امر حضرت علی به انتخاب داور از سوی خانواده و بستگان زوجین صرفاً ارشادی است و نه فرمان حکومتی و دید حضرت علیؑ را نشان می‌دهد که آن حضرت مخاطب آیه را بستگان آنان به حساب می‌آوردند. اشکالی که به نظر می‌رسد، واژه «الناس» در متن حدیث است که ظهور آن در مفهوم یادشده قدری مشکل است. اگر مراد از «فثام من الناس» بستگان زن و مرد باشد که علی القاعده چنین است، اشکالی پیش نمی‌آید، زیرا حضرت در ادامه سخن دستور داد حکمی از خانواده زن و حکمی از خانواده مرد انتخاب شود و مردم همین کار را انجام دادند. معلوم می‌شود خانواده هر دو باخبر بودند و در آنجا حضور داشتند. ۶ - و اگر عرف آن زمان چون امروز بود

فرقی ندارد.

کیفیت انتخاب:

در چگونگی انتخاب داور صورتهایی قابل فرض است:

۱ - شما زن و مردها بفرستید تا حکمی از سوی خاندان زن و حکمی از سوی خاندان مرد معین شوند.

پس زن و مرد هر دو باید به حکمین رای دهند، نه آنکه زن به حکم خود و مرد به حکم خود، بلکه هر دو به هر دو.

۲ - «فابعثوا» یعنی ۱ - مردم آنان را (زن و مرد را) تحریک کنید تا حکم برگزینند. حکمی زن از خاندان مرد و حکمی مرد از خاندان زن.

۳ - شکل سوم، زن از خانواده خود و مرد از خانواده خود بدون توجه به جنسیت شاید هر دو مرد و شاید هر دو زن.

۴ - همان شکل هر دو مرد.

۵ - همان شکل یکی مرد و یکی زن.

تحکیم یا وکالت:

اکنون به پاسخ این پرسش می‌پردازیم که آیا داوری، قضاوت است یا وکالت؟

مسأله تحکیم را می‌توان نوعی وکالت به حساب آورد. مرد از خانواده خود و کیلی برمی‌گزیند و زن از خاندان خویش و کیلی، اما نه و کیلی که در فقه مطرح است، بلکه وکیل به معنی مدافع و شخصی که از طرف او سخن بگوید. هر دو نفر گفته‌ها را به وکیل خود منتقل و حدود اختیار او را نیز معین و خواسته‌ها و شرایط خود را عنوان می‌کنند.

با این توصیف زنی که از سوی زوجه به عنوان حکم معرفی می‌شود وکیل او محسوب می‌گردد. به خصوص که در طرف زن همواره جنبه مظلومیت بیشتر و اختیار او در قطع اختیاری پیوند بسیار اندک است. این مرد است که باید صیغه طلاق را بخواند و اکنون با طرح مسائلی چون نشوز، عدم اطاعت، ناسازگاری و... قصد دارد زن را رها کند.

زن در اینجا به یک وکیل آشنا و محرم نیاز دارد تا از شئون اساسی خانواده دفاع کند. بر این اساس، هیچ مانعی وجود

و اجتماع مردم عادی مراد باشد، این تفسیر صورت شمی برای مسئله خواهد بود و باید گفت مخاطبان، مردم و جامعه مسلمین‌اند و آنان برای رفع اختلاف، داور انتخاب می‌کنند، اما این داور از بستگان زوجین و با رضایت آنان است.

۷ - اگر خطاب قرآن، عام بوده باشد، می‌توان همه صور یادشده را مصداق دانست که شامل هر فرد و گروهی که این کار را انجام دهد، می‌شود. هدف، اصلاح و حل اختلاف زن و شوهر است، چه حاکم باشد یا بستگان مرد و زن یا عامه مردم و یا...



● هیچ دلیل مستندی در دست نیست که ثابت کند زن نمی‌تواند قاضی شرع باشد.

مرد بدانیم و خطاب قرآن را منحصر به این دو، زیرا غیر از زن و مرد نمی‌توانند برای آن دو وکیل تعیین کنند!

نتیجه تحکیم:

داور اگر حاکم باشد، نیازمند اذن انتخاب کننده نیست تا در هر مورد از آنان استفسار و تحصیل اجازه کند. علاوه بر آنکه حکمشان نافذ است و قابل عزل نمی‌باشند. اینکه فقها این بحث را پیش کشیده‌اند، ناشی از این امر است که داور را مجری حکم هم دانسته‌اند. در حالی که داوری با اجرای حکم تفاوت دارد، شأن حکم فقط حکمیت و داوری است. پس از داوری مجری لازم دارد و مجری گاهی وکیل است، زیرا طلاق بدون وکالت ممکن نیست و اگر مفاد برخی از روایات هر دو است، به این دلیل است که حکم مجری هم بوده است، بنابراین حکم اگر مجری باشد، وکیل هم خواهد بود وگرنه حکم فقط حاکم است و کار او قضاوت. در این صورت وکالت معنا و مفهومی نخواهد داشت.

وکالت فقط در مورد اجرای خواسته داور رخ می‌نماید وگرنه از ابتدا وکالت به این معنی منظور نبوده است. بل چنان‌که گفتیم وکیل به معنی مدافع از همان اول متصور است.

قاضی تحکیم، قاضی تشریع و زن:

ممکن است برای برخی این مسئله پیش آید که اگر زن به عنوان حکم برگزیده شود، قاضی محسوب می‌شود و در شرع مقدس اسلام علما و فقها، زن را از این کار ممنوع کرده‌اند. در پاسخ باید گفت:

اولاً به فرض آنکه نتیجه کار حکم قضاوت باشد، در اینجا عنوان قاضی تحکیم صادق است، نه قاضی تشریع و در قاضی تحکیم آن چنانکه برای قاضی شرع سخت‌گیری شده، شرایطی وضع نشده است. شرط ذکوریتی که فقها برای منع زنان از قضاوت یاد کرده‌اند، در قاضی تشریعی است، نه در قاضی تحکیم که به انتساب و اختیار طرف دعوی مربوط می‌شود. به نظر آنان ذکوریت در قاضی تشریع از سوی

تمام روایات سخن از رضایت و مشورت با زوجین است. این گفته بدون شبهه مردود است. داوری در آیه شریفه قرآن یک نوع قضاوت خاص است که تنها در مورد نشوز زوجین تشریع شده است و حکم و جایگاه ویژه‌ای دارد. ما نمی‌توانیم این مورد را با احکام قضا و وکالت مقایسه کرده با قواعد این دو عنوان محک بزنیم. در اینجا، هم حکمیت و قضاوت مطرح است و هم وکالت، ولی نه وکالت است و نه تحکیم، بلکه یک عنوان خاص و مستقل است.

قرار نیست که حاکم در مورد اختلاف خانوادگی قضاوت کند که اگر چنین باشد مثل سایر موارد دعوی از اول زن و مرد هر دو و یا یکی از آنان به حاکم مراجعه و طرح دعوی می‌کند. و مانند سایر موارد دعاوی حقوقی و جزایی به آن رسیدگی می‌شود. در این خصوص سخن از حل این اختلاف در محیط خانوادگی است. اگر داوران خانواده از حل آن عاجز شدند، در مرحله بعد توسط حاکم حل و فصل می‌شود. این احترامی است که اسلام صرفاً برای خراست و قداست کیان خانواده قائل شده است.

نتیجه وکالت:

اگر داور وکیل مرد یا زن باشد، اختیارات او محدود و متزلزل است و هر آن می‌تواند او را عزل کنند. علاوه بر این دایره فعالیت او بسته به اذن موکل است که آیا در همه موارد وکیل است یا فقط برای حل عقد ...

وکیل در شرایطی که اذن صریح نداشته باشد، به تحصیل اجازه مجدد نیاز دارد. وکیل نمی‌تواند امر و نهی داشته باشد، زیرا هر آن قابل عزل است و صرفاً به نیابت از موکل حرکت می‌کند، در این صورت اگر بخواهد داوری کند، همان اراده موکلان حاکم خواهد بود و نزاع به حال خود باقی است. یعنی اگر زن مدعی انفاق است و شوهر مدعی تمکین، وکیل آن دو نیز همین را مطرح می‌کنند و هریک دعوی خود را از طرف مقابل می‌خواهند، در حالی که باید بتوانند این نزاع را حل و فصل کنند.

اگر داوری را وکالت بدانیم، به ناچار باید انتخاب آن دو را صرفاً از سوی زن و

نخواهد داشت که زن بتواند حکم زن یا مردی بشود و تلاش خود را در راه تحکیم میانی خانواده به کار بندد، زیرا فقها در وکالت ذکوریت را شرط نمی‌دانند و معتقدند زنان می‌توانند چون مردان وکیل بگیرند یا خود وکیل شوند. از سوی دیگر، داوری یک نوع قضاوت خصوصی و به اصطلاح تحکیم است.

صاحب جواهر مدعی مشهورتر و مورد اجماع پیرامون همین نظر است و از «مبسوط» نقل کرده که مقتضای مذهب تحکیم است، زیرا در قرآن و سنت آن دو (داوران برگزیده) حکم تلقی شده‌اند. نیز مبنای فتاوی فقها و مقتضای امر به غیر از زوجین برای انتخاب همین است. از ظاهر نوشته مرحوم شیخ طوسی در «مبسوط» استفاده می‌شود. او توکیل و تحکیم داور را فقط در صورت انتخاب آن از سوی حاکم مطرح کرده است.

شیخ می‌گوید: «فاذا ثبت اننا منبعث الحكمين فهل يبعث بهما الحاكم على سبيل الحكم او بتوكيل من الزوجين؟ فيه قولان احدهما على سبيل التوكيل من الزوجين... والثاني على طريق الحكم... فمن قال على طريق الحكم بعث الحاكم بالهكيمين ولم يلتفت الى رضا الزوجين..» وقتی ثابت شد ما داور انتخاب می‌کنیم، آیا گزینش حاکم یک نوع قضاوت است یا وکالتی از سوی شوهر و زن؟ دو روایت است. اول آن است که گزینش وکالت از سوی شوهر و زن باشد. دوم گزینش، به شیوه قضاوت است. کسی که چنین نظری دارد، در گزینش داور رضایت شوهر را شرط نمی‌داند. نیز در «تکملة الوسيله» بیشتر همین معنی را نوشته و اضافه کرده، در صورتی که انتخاب داور از سوی زوجین باشد، بدون شبهه توکیل محسوب می‌شود. چنان که نوشتیم، قرآن در این مورد (اختلاف زن و مرد و نشوز هر دو) اصل و قاعده‌ای وضع کرده که با حکمیت به طور مطلق و وکالت تفاوت دارد. اینجا سخن از یک قانون خاص برای خانواده است.

حاکم شرع نمی‌تواند بدون رضایت طرفین دعوی برای آنان وکیل انتخاب کند و حق قضاوت خود را به آنان محول نماید. در

شارع عنوان شده و این جا شارع امر انتخاب قاضی را بر عهده متخاصمین نهاده است.

ثانیاً: هیچ دلیل مستند و درستی نداریم که زن نمی‌تواند قاضی شرع باشد. آیات و روایاتی که فقها در شرط ذکوریت بدان استناد جسته‌اند، نمی‌تواند ادعای آنان را ثابت کند. علاوه بر اینکه دلایل عقلی غیرقابل انکاری درالقای شرط یاد شده وجود دارد. (در دو شماره گذشته مجله این موضوع بررسی شد) ادله عقلی و نقلی موافق و مخالف قضای زنان آورده.

قاضی تحکیم، و حکم غیابی:

مسأله قابل طرح و بررسی در اینجا این است که بدانیم، در صورت غیبت شوهر و یا زن یا هر دو نفر آیا داوران می‌توانند بدون حضور زن و مرد رأی خود را اظهار کنند؟ یا موضوع اظهار و ابلاغ حتماً باید در حضور آنان باشد؟ و اصولاً آیا در قضای تحکیم مانند قضای تشریع حکم غیابی وجود دارد؟ اینجا برای کسانی که داوران را تحکیم محسوب داشته‌اند، مشکل پیش می‌آید و آن وقتی است که داورها بخواهند زن را طلاق دهند. زیرا در صورت غیبت شوهر آنان اجازه ندارند صیغه را بخوانند، مگر شوهر اجازه دهد یا وکیل تعیین کند. این مشکل با نظریه‌ای که ما برگزیدیم، پیش نخواهد آمد، زیرا داوران هم قاضی‌اند و هم وکیل (که هم داورند و هم مجری حکم خویش) و به نظر ما اصولاً حکم غیابی در اینجا با موارد قضای اسلامی تفاوت دارد، این جا مسئله تحکیم و داور انتخابی مطرح است نه داور منصوب و یک جانبه، بنابراین از ابتدا منتخبین پذیرفته‌اند که هر تصمیمی، در هر شرایطی که صلاح باشد، از سوی داورها پذیرفته می‌شود. حاضر باشند یا غایب، فرقی نمی‌کند، سخن آقایان در مورد قاضی منصوب مصداق دارد، نه در اینجا. علاوه بر آنکه بین وکالت و داورى فرق قائل شده و گفتیم وکالت امری دیگر و مربوط به مقام اجرای حکم است.

یادداشتها:

۱ - به عبارتی دیگر، اختلاف در محیط خانواده و حل آن سه مرحله دارد:

مرحله اول - بروز اختلاف از سوی زن و سرپیچی او از وظایف خویش که در اصطلاح آن را ناشزه می‌گویند. حل این معضل و طرق پیشنهادی برای اصلاح زن در اسلام معین و مجری آن شوهر است. مورد دیگر سرپیچی از

انجام وظایف خود که نیز اصطلاح ناشزه بر او گذاشته شده است.

در این مورد هم مثل سابق مجری حل آن زن است. در هر دو صورت در این مرحله اختلاف و حل آن در محیط منزل است و اختلاف به خارج سرایت ندارد.

مرحله دوم - اختلاف از سوی زن و مرد هر دو باشد، در این حال اولین گام تعیین داور برای رسیدگی به وضع آنان است. در این مرحله اختلاف به خارج از محیط منزل کشیده می‌شود، ولی در یک جمع خانوادگی مطرح و حل می‌شود. مرحله سوم - اختلاف از سوی زوجین است، اگر داوران نتوانند اختلاف را برطرف نمایند اینجااست که مراجعه به قاضی به عنوان آخرین راه مطرح است. توجه به این نکته در سراسر مباحث مقاله حاضر، ضروری است. در غیر این صورت موجب اشتباه و خلط مباحث خواهد شد.

نکته دیگری که توجه بدان نیز ضروری می‌نماید آن است که بدانیم آیا طی این مراحل به همین ترتیب لازم‌الرعایه است یا نه؟ به عبارت دیگر، ترتیب مراحل یادشده واجب است یا نه، طولی است یا عرضی؟ آیا اگر کسی ابتدا به قاضی مراجعه و شکایت خویش را از همسرش مطرح کند قابل قبول برای دادگاه است یا خیر؟ آیا می‌شود همزمان شکایتی به دادگاه تسلیم نمود و برای حل اختلاف سراغ داور نیز رفت؟

گرچه نمی‌توان به صراحت سخن از باید و نبایدها مطرح نمود ولی اگر روح قانون اسلام را چنانکه قرآن و سنت پیشنهاد کرده اجرا کنیم، طی این مراحل طولی و مترتب بر یکدیگر است. ابتدا حل اختلاف توسط خود زوجین و سپس داور خانواده و بعد مراجعه به قاضی. این روش همان چیزی است که در شرع مقدس اسلام برای حفظ و حراست خانواده پیشنهاد گردیده است.

۲ - بدیهی است که با موضوع حکمیت اصطلاحی بسیار تفاوت دارد.

زیرا حکمیت عدد شرط نیست. طرفین دعوی می‌توانند یک نفر و یا چند نفر را بعنوان داور انتخاب کنند و نتیجه را ایشان بپذیرند. ولی داوران خانواده حتماً دو نفر و باید از بستگان شوهر و زن باشند. شاید یکی از علل بحث فقها پیرامون تحکیم و توکیل مربوط به همین اختلاط و اشتباه باشد چنانکه صاحب جواهر موضوع حکمیت خانواده را با حکمیت جنگ صفتن مقایسه کرده است.

۳ - یادآوری این آیات به طور نمونه است و موارد استعمال آن در قرآن فراوان است.

۴ - ولی در روایت منقول از فقه‌الرضاع سخن از رجولیت داور زن به میان آمده بود. متن روایت چنین است:

و اما الشقاق فیکون من الزوج والمرنه جميعاً كما قال الله، و ان ختم شقاق بينهما فابعثوا

حکماً من اهله و حکماً من اهلها، یختار الرجل رجلاً والمرنه تختار رجلاً فیجتمعما علی فرقی اوصالح»

شرط ذکوریت باستناد این روایت نمی‌تواند موجه و قابل قبول باشد زیرا:

اولاً سند روایت ضعیف است. ثانیاً واژه رجلاً موضوعیت ندارد و بعنوان توضیح در ذیل آیه شریفه آمده است. این جمله ثابت نمی‌کند که اگر زن، مردی انتخاب نکند قابل قبول نخواهد بود ثالثاً امامان در مقام تعیین مصداق برای قانون داورى بوده نه در مقام القاء حکم. بدین جهت نمی‌توانیم بر همین مورد (که بعنوان مثال یادشده) جمود داشته داورى زنان را باطل بدانیم.

۵ - روشن است که سخن از انتخاب زوجین یا بستگان یا... در صورتی است که فعل خصومت به حکمیت آنان مقدور باشد ولی اگر شدت اختلاف مانع از رسیدگی گردد رأساً به حاکم قانونی مراجعه می‌شود.

۶ - اگر منظور او، امر حاکم به روی گردانی و قهر باشد، اولاً مخالف ظاهر آیه شریفه است. و ثانیاً مخالف مفاد و مفهوم و روح دستور قرآن که سعی دارد مسائل اختلافی ابتدا به قدرت مرد یا زن یا زن و مرد هر دو در داخل خانواده حل کند.

۷ - وسائل الشیعه. باب ۱۳ از ابواب القسم والنشوز. شماره ۱. چاپ اسلامیه. ص ۹۳. ج ۱۵.

۸ - مستدرک وسائل الشیعه. باب ۸ از ابواب القسم والنشوز. شماره ۱. ص ۱۰۵. ج ۱۵. چاپ جدید، قم.

۹ - اللعنة الدمشقیه، سلسله الینابیع الفقهیه. ص ۶۸۸. ج ۱۹.

۱۰ - کنز العرفان، ص ۳۱۵.

۱۱ - مستدرک وسائل. باب ۱۱. از ابواب القسم و النشوز. شماره ۲.

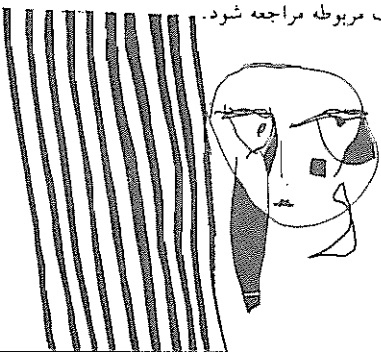
۱۲ - مختصر المنافع، سلسله الینابیع الفقهیه. ج ۱۰. ص ۵۴۴.

۱۳ - مستدرک وسائل. باب ۸. از ابواب نشوز. شماره ۱.

چاپ جدید. ج ۱۵.

۱۴ - شماره ۱ باب ۱۳. از ابواب القسم والنشوز وسائل. ص ۹۳. ج ۱۵ که از نظر گرامی شما گذشت.

۱۵ - حکم غیابی در احکام الله و حقوق الناس فرق می‌کند. بحث در این زمینه گسترده است. به کتب مربوطه مراجعه شود.





سالاد خوراکی متنوعی است که با رنگهای شاد و مختلف خود، جلوه خاصی به سفره غذا می‌بخشد. اگر سالاد حاوی مخلوطی از گوشت (ماهی، مرغ و یا گوشت قرمز)، سبزی و یا میوه باشد، به تنهایی غذایی کامل محسوب می‌شود. برای تهیه سالاد قانون و قاعده خاصی وجود ندارد و فقط با رعایت چند نکته کلی می‌توانید سالادهای مختلفی را به دلخواه خود آماده کنید.

ابتدا باید توجه داشت که سالاد را به چه منظوری در برنامه غذایی خود می‌گنجانیم. کیفیت مواد موجود در سالاد بستگی به این دارد که سالاد را به عنوان پیش غذا (اردور)، غذای اصلی، دسر یا صرفاً در کنار غذاهای دیگر مصرف می‌کنیم. سالاد حاوی میوه‌های ترش، بسیار اشتها آور است و پیش غذای مناسبی محسوب می‌شود. سالاد حاوی گوشت ماهی، حبوبات و سبزیها همراه با سس مایونز را می‌توان به عنوان غذای اصلی در برنامه غذایی گنجانند. مخلوطی از برشهای توت فرنگی، پره‌های پرتقال و خامه‌ای که با کمی آب میوه، شیرین و رقیق شده باشد؛ دسر بسیار مناسبی است. هنگام تهیه سالاد همیشه هماهنگی میان ترکیب، رنگ و طعم مواد را در نظر داشته باشید. از انتخاب موادی که در رنگ یا احتمالاً طعم با یکدیگر رقابت می‌کنند، خودداری کنید. مثلاً سالاد مرکب از هویج، لپو، فلفل قرمز، گوجه فرنگی و تربچه نه تنها ظاهر خوشایند، بلکه طعم مطبوعی نیز ندارد. بهتر است سالاد، حالت طبیعی خود را

داشته باشد.

در یک جمع خانوادگی، انواع مختلف سبزیهای تازه و خام، گوشت مرغ و یا ماهی، تخم مرغ و میوه‌ها را کنار هم در دیسی بچینید و سر سفره بپريد تا هر یک از افراد خانواده، مواد دلخواه خود را انتخاب کنند.

سالاد سبزی

طراوت سبزیها در زیبایی ظاهر، افزایش مواد مغذی و طعم مطبوع سالاد اهمیت بسیاری دارد. تا حد امکان سبزیهای بسته‌بندی شده نخرید که بتوانید از نزدیک آنها را امتحان کنید. سبزیهای ترد با رنگ سبز روشن، سبزیهای مناسبی هستند. از خرید کاهوهایی که روی برگهای بیرون آن لکه دارند خودداری کنید، زیرا این لکه‌ها معمولاً روی برگهای داخل نیز وجود دارند. کاهو و کلم باید برگهای سفت و متراکمی داشته و نسبت به حجمی که دارند، سنگین باشند. سبزیهای تیره رنگ چون اسفناج، کلمپیچ و لپو سرشار از آهن و کلسیم و نیز ویتامین A و C هستند. بعضی از سبزیها مانند اسفناج، گرچه مملو از مواد مذکور هستند، از آنجا که اکسالات (Oxalates) نیز دارند، کلسیم موجود در آنها کم جذب می‌شود در نتیجه منبع مناسبی برای کلسیم نیستند.

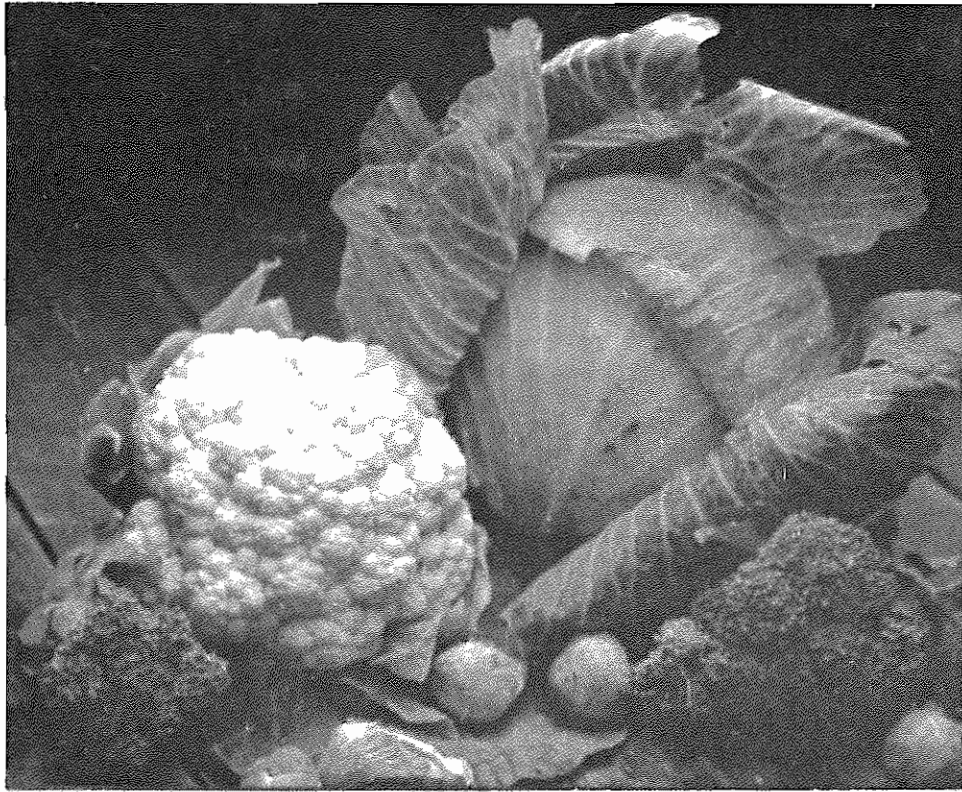
آماده کردن سبزیها

در باره زمان مناسب شستشوی سبزیها، نظرات مختلفی وجود دارد. عده‌ای معتقدند که سبزیها را به محض چیدن و یا خریدن، باید شست. عده‌ای دیگر ترجیح می‌دهند آنها

را درست پیش از مصرف بشویند. اگر سبزیها پس از شست‌وشو کاملاً خشک شود، هر دو روش مناسب است. رطوبت بیش از حد باعث فساد سریع سبزیها می‌شود. اما میزان کمی رطوبت به ثردی آنها کمک می‌کند. سس سالاد روی سبزیهای خشک بهتر باقی می‌ماند. پیش از شست‌وشو، برگهای صدمه دیده و پژمرده را جدا کنید. سبزی را زیر شیر آب سرد و یا در ظرف پر از آب سرد به سرعت بشویند. هرگز سبزیهایی را که برگهای درهم پیچیده‌ای ندارند در آب خیس نکنید زیرا ویتامینهای آنها به راحتی در آب حل می‌شود. اکثر سبزیها زمانی که در یک حوله خشک، پیچیده و در کیسه پلاستیکی به مدت دو ساعت یا بیشتر در یخچال قرار داده شوند، حالت تردی پیدا می‌کنند. شاهی و جعفری را در لیوان آب سرد بگذارید و روی آن را با محافظ پلاستیکی پوشانید و در یخچال قرار دهید تا حالت خود را بهتر حفظ کنند. پس از شستشو، آماده کردن سبزیها برای سالاد بسیار آسان است. ساقهای ضخیم و اضافی را جدا و برگهای بزرگ را به قطعات کوچکتر تقسیم کنید. کلمها را با کاردی نیز به صورت قطعات بزرگی برش دهید. معمولاً یک تا دو فنجان سبزی برای هر نفر کافی است. سالاد سبزی زمانی که خوب خنک و ثرد باشد، خوش طعم‌تر است. سس، گوجه فرنگی آبدار، و حلقه‌های خیار را در آخرین لحظه ممکن به سالاد اضافه کنید تا سبزیها ثردی خود را حفظ کنند. روغن و سرکه، سس ساده و مناسبی برای سالاد سبزی است. ابتدا سبزیها را به کمی روغن

سالاد، رنگ و طراوت سفره

ترجمه حورا اخلاقی



آغشته و سپس مقداری سرکه به آنها اضافه کنید.

سالاد میوه

آماده کردن میوه‌ها برای سالاد بسیار ساده است. به طور کلی با توجه به نوع میوه می‌توانید آن را از وسط دو نیم کنید و یا به شکل مکعب (سیب، به، ...) یا دایره (طالبی، هندوانه...) برش دهید یا پره پره (مرکبات...) کنید. در صورت امکان میوه را طوری برش دهید که هریک از قطعات همراه با کمی پوست باشند. وجود پوست میوه باعث افزایش کیفیت، حفظ طعم، فیبر و مواد مغذی آن می‌شود. وجود پوست در سیب و گلابی، رنگ و زیبایی بیشتری به آنها می‌بخشد. اما برای چند نوع سالاد میوه لازم است حتماً پوست میوه‌ها را بگیرید. در چنین مواردی تا حد امکان پوست میوه را خیلی نازک بگیرید. قطعات میوه باید کمی درشت باشد، زیرا در این صورت کمتر در معرض نور و هوا قرار می‌گیرد و مواد مغذی خود را دیرتر از دست می‌دهد. برای آنکه قطعات موز، سیب، هلو و گلابی دیرتر تغییر رنگ دهند، بلافاصله پس از برش کمی آب لیمو روی آنها بریزید.

سالادهای سرشار از پروتئین

گوشت قرمز پخته، مرغ و یا ماهی را

می‌توان با سس مایونز و یا سس فرانسوی مخلوط و به عنوان غذای اصلی مصرف کرد. برای تهیه این‌گونه سالادها می‌توانید از گوشت‌های اضافه بر مصرف خود نیز استفاده کنید. گوشت را خرد کنید و به آن سس بزنید. در صورتی که گوشت قرمز و یا مرغ را صرفاً برای سالاد طبخ می‌کنید، بهتر است آن را آبپز کنید تا نرم و لطیف شود زیرا روش‌های دیگر باعث سفتی و خشکی گوشت می‌شود.

تخم‌مرغ منبع پروتئینی بسیار خوبی برای سالادهاست تخم‌مرغ آبپز را می‌توانید برای دیس‌های پیش غذا (اردور) حلقه حلقه ببرید یا برای تزئین سالاد اسفناج، استفاده کنید در سس مخصوص سالاد سیب‌زمینی رنده کنید. تخم‌مرغ آبپز، نیاز خردشده همراه با کمی سس را می‌توان به عنوان سالاد و یا به صورت ساندویچ استفاده کرد.

حبوبات را می‌توان به تنهایی یا با انواع گوشت و یا انواع سبزی‌ها نیز به عنوان سالاد به کار برد. در سالادهای مخلوط می‌توان از پنبه‌های مختلف نیز استفاده کرد.

این‌گونه سالادها اگر مدتی بمانند به اصطلاح جاف‌تر و خوش‌طعم‌تر می‌شوند. پس بهتر است آنها را پیش از مصرف حدود یک ساعت در یخچال قرار دهید. سالاد

ماهی را پیش از مصرف در یخچال قرار دهید و بعد از یخچال درآورید تا به دمای عادی برگردد و خوش طعم‌تر شود.

سالاد بادمجان:

برای چهار تا شش نفر
بادمجان متوسط یک عدد (تقریباً سه فنجان)

پیاز خردشده دو قاشق غذاخوری

گردوی خردشده یک دوم پیمانه

کرفس خردشده یک دوم پیمانه

فلفل سبز خردشده یک دوم پیمانه

روغن نباتی یک چهارم پیمانه یا دو قاشق غذاخوری

سرکه سه قاشق غذاخوری

فلفل به مقدار دلخواه

ریحان خشک یک قاشق چای‌خوری

کاهو

جعفری تازه، خرد شده دو قاشق

غذاخوری

بادمجان را قطعه‌قطعه کنید، با کمی آب و یا بخار بپزید تا نرم شود. سپس آن را با مواد دیگر مخلوط کنید و در یخچال بگذارید. برگ‌های کاهو را در ظرف سالاد بگذارید و سالاد را روی آن بریزید و با جعفری تازه تزئین کنید.



سالاد گوشت گوسفند و نعناع:

برای شش نفر

روغن زیتون سه چهارم پیمانه

آبلیمو یک چهارم پیمانه و دو قاشق غذاخوری

نعناع تازه (خردشده): سه چهارم پیمانه

گوشت گوسفند پخته (قطعه شده) یک و

یک دوم پیمانه

حلقه‌های نازک قارچ ۲۰۰ گرم

فلفل شیرین خردشده یک چهارم پیمانه

گوجه فرنگی یک و یک دوم پیمانه

کاهو خردشده یک عدد

شاهی (بدون ساقه) یک دوم دسته

روغن زیتون، آب لیمو و نعناع را در یک ظرف کوچک مخلوط کنید. گوشت گوسفند، قارچ، فلفل شیرین و گوجه فرنگی را نیز با یک دوم سس سالاد (روغن زیتون، آبلیمو، نعناع) در ظرف دیگری مخلوط کنید. روی ظرف را بپوشانید و در یخچال بگذارید تا خنک شود. سپس کاهو و شاهی را با بقیه سس سالاد مخلوط کنید و روی سالاد بریزید.

* Oxalates - اسید Oxalic اسیدی سمی و

بسیار قوی در گیاهان مختلف موجود است و برای سفید کردن پارچه و تمیز کردن وسایل به کار می‌رود.



تا به حال برایتان پیش آمده است که وقتی برای اقدامی فوری و ضروری شتابزده هستید، ناگهان به لبه تیز میزی برخورد کنید؟ مثلاً اگر اقدام فوری و ضروری شما، برای جلوگیری از پرت شدن کودک خردسالتان از لبه پله، باشد، شتاب شما نه تنها هدفتان را برآورده نمی‌کند، بلکه حادثه دیگری نیز بر حادثه‌ای که قصد جلوگیری‌اش را داشتید، می‌افزاید.

آیا در چنین وضعیتی هیچ اندیشیده‌اید که اشکال کار کجاست؟ مسلماً در چنین لحظاتی پیکان تیز حمله افکار را به سوی شیء مورد نظر، سازنده یا فروشنده آن نشان می‌رویم و بعد که به مرور آتش خشممان فروکش کرد، حادثه چون خاطره‌ای محو و حزین در کنج ذهنمان خانه می‌کند، یا حداکثر متوجه می‌شویم که «انتخاب از جانب خود ما بسوده است». اما ذهن شیوه‌های زیرکانه متنوعی برای فرار از قبول مسئولیت انتخابهایمان دارد. زیرا حتی پس از قبول مسئولیت انتخاب، باز همه چیز فراموش می‌شود و در رویارویی با مشکل دوباره به همان منطق اولیه که سازنده و فروشنده شیء را محکوم می‌داند، روی می‌آوریم و بدین ترتیب است که فراموش می‌کنیم که مسئولیت کامل انتخاب فقط به عهده ماست و مسئولیت را واگذار می‌کنیم.

تحمیل احساسات بر انتخاب

مهندس فرشته بهار

غالباً در معاملات بعدی نیز فروشنده اصرار دارد که شیء بسیار خوب و قابلی را در ازای کمترین بها به ما می‌فروشد و از این بابت منتی گران هم بر سرمان می‌گذارد و بعد... در حالی که مقدار بی‌حسابی پول در اختیار او می‌گذاریم - یعنی مقدار دلخواه او- شیء مورد نظر متعلق به ماست و به درون زندگیمان راه می‌یابد و آن قدر مطلوب نظر باقی می‌ماند تا باصطلاح «تق» اش درآید. بله، درست در همین لحظه پیکان تیز حمله افکار دوباره به سوی شیء، فروشنده و سازنده‌اش نشانه می‌رود و باز... ازهم می‌پاشد و باز... فراموش می‌شود و باز... هنگام انتخاب بعدی...؟ اما لحظه انتخاب چه رخ می‌دهد؟ به سخن دیگر چگونه تمامی قوای ما متمرکز می‌شود و حکم به انتخاب می‌دهد؟ «الگوهای تحمیلی موجود در مجموعه فرهنگ انسانی، ما را به لزوم وجود شیء، در زندگیمان متقاعد می‌کند و با چنین عقیده‌ای، اقدام به تدارک خرید آن شیء می‌کنیم و بعد در حالی که الگویی با توجه به عواملی چون قد، روحیه، سلیقه، اصول، بودجه و امکانات در ذهن ساخته‌ایم، برای تهیه شیء مشابه الگو، روانه بازار می‌شویم، جستجو می‌کنیم و اشیاء را با الگوی ذهنیمان و عوامل شکل‌دهنده‌اش ارزیابی می‌کنیم و بعد... اما کدام عامل حکم نهایی را صادر می‌کند؟ یا انتخابگر مسئولیت را به کدام عامل واگذار کرده است؟ آیا بیشتر مواقع

سلیقه ما حکم نهایی را صادر نمی‌کند؟ سلیقه ما، همان قدرت زیبایی‌شناسی است که گاهی بسیار انحصارطلب می‌شود، خصوصیتی بسیار انحصارگر دارد، زیرا سراپا آلوده به خرافات اشراف‌مآبانه است. بدین صورت که به محض شکل‌گیری، با هیاهوی بسیار چنان منطقی را فراهم می‌آورد که عقل سلیم در برابرش سکوت می‌کند. بله، انتخاب صورت می‌گیرد. پارازیت‌های سلیقه اشرافی، یا به راحتی عقل سلیم را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد که بدین ترتیب هنگام انتخاب نهایی، آن لحظات «ناگهانی» فراموش می‌شوند، یا هنگام وقوع حوادث معمولاً نهیبی گذرا به خود می‌زنیم که: «باید احتیاط می‌کردی». اما آن لحظه همواره برای احتیاط دیر است. زمانی که برای فتح قله، به طنابی آویزان شده‌ایم و آن طناب ناگهان پاره می‌شود، احتیاط دیگر نه معنایی دارد، نه جایی. انتخاب باید زمانی صورت می‌گرفت که هنوز به طناب آویزان نشده بودیم: هنگام انتخاب! زیرا حادثه به طور ناگهانی رخ می‌دهد. پس ضروری است که هنگام انتخاب، احساسات سلیقه‌ای خود را مهار کنیم تا فرصتی برای درک لحظه غافلگیری اندیشه فراهم باشد، اما سلیقه چگونه این همه قدرت می‌یابد؟ کدام عامل این همه به سلیقه قدرت و اعتبار بخشیده است؟ آیا عامل آن، خواسته‌های مکرر ما نیست؟ خواسته‌های مکرر ما با تمرکز شدید

همه نیروهایمان در جهت اعمال آن، حالت فوریت ایجاد می‌کند و همین فوریت، فرصت احتیاط قبل از حادثه را از میان می‌برد. با سرعت طنابی تهیه می‌کنیم، به دور صخره‌ای می‌اندازیم و بعد دلخوش به فتح قله، خود را به آن می‌آویزیم و تصور می‌کنیم که همه اقدامات لازم را انجام داده‌ایم و بعد... هنگام وقوع حادثه و آن لحظه ناگهانی، درمی‌یابیم که گویا همه اقدامات لازم انجام نشده بوده است. فوریت خواسته‌هایمان، فرصت احتیاط را از میان می‌برد و انتخاب نهایی صرفاً به سلیقه واگذار می‌شود و بدین ترتیب قدرت تفکر به اصول از کف می‌رود. بحث پیرامون اصول، بسیار مفصل است. در این زمینه کتابهای متعددی نوشته شده‌اند که همگی را با عنوان عام «کتابهای مرجع» یا «استانداردها» خطاب می‌کنند و می‌توان آنها را از کتابفروشیها تهیه کرد. اما افراد غیرمتخصص - و حتی غالباً خود متخصصین - فرصت مطالعه این کتابها را ندارند و به علاوه خود این کتابها هم در صورت عدم درک صحیح، می‌توانند به شدت گمراه‌کننده باشند. به همین علت مجلات قد و دکوراسیون با طرحها و عکسهای بسیار متنوع این خلأ را پر می‌کنند و ذهن ما را مورد هجوم قرار می‌دهند. چنین مجلاتی غالباً فقط احساسات سلیقه‌ای ما را دامن می‌زنند. پس چاره چیست؟ ادامه دارد

زیبا و مفید، کار دست و قلم



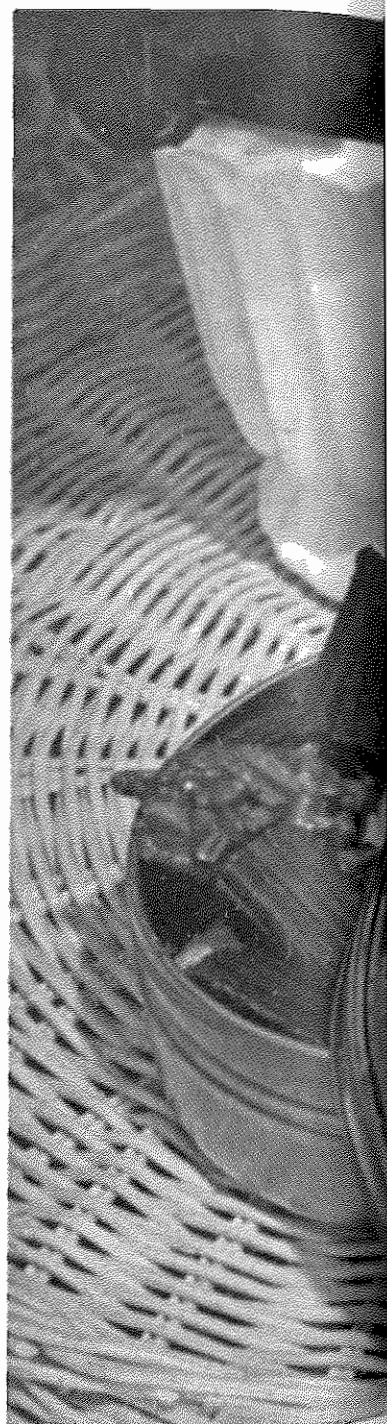
منقش کرد، از داخل سفید کنید و بگذارید خشک شود (به شکل توجه کنید).

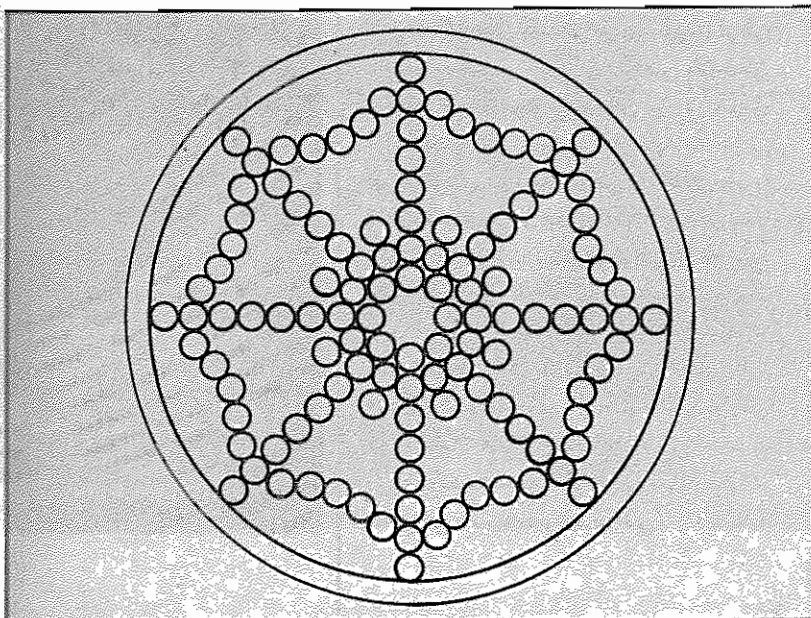
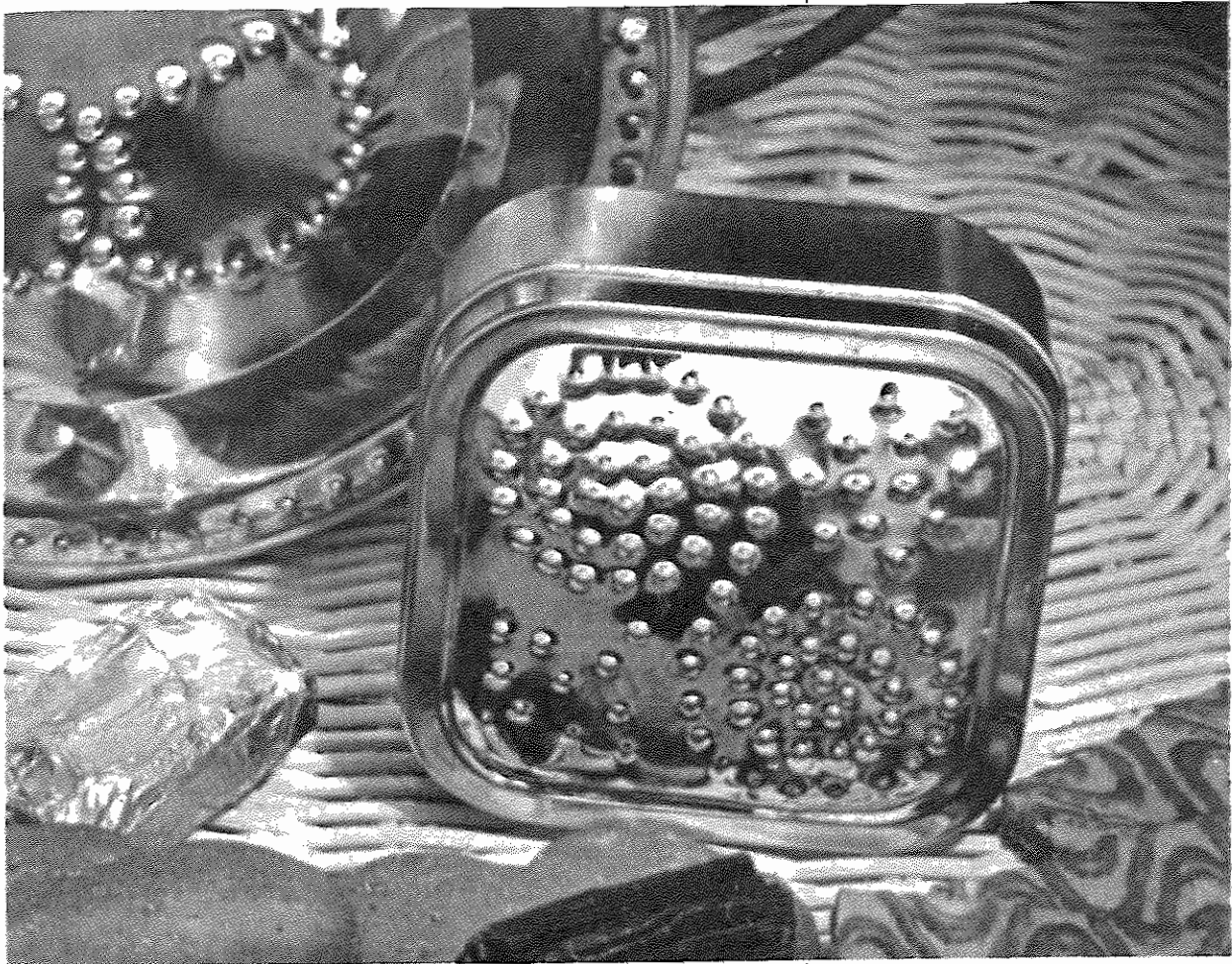
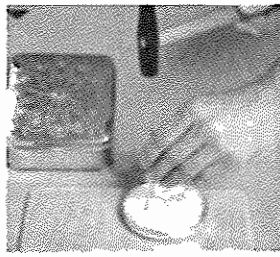
کشیدن نقشه: طرح «ستاره» را روی کاغذ شفاف کپی کنید (خطوط فقط به منظور واضح شدن شکل کشیده شده اند، آنها را به صورت نقطه چین روی کاغذ کپی کنید). کاغذ شفاف را به کاغذ کپی تبدیل کنید. به این ترتیب که نوک مداد را بتراشید و پودر

قوطیهایی زیبا و سبک در گوشه و کنار خانه، به ویژه اگر کار دست خودتان باشد، می تواند محیط را تنوع بخشد و در نظم دادن به اشیای کوچک و حفاظت از آنها مفید باشد. این بار، کاردستی پیشنهادی ما - که سرگرم کننده و جالب است - شما را با شکلی ابتدایی از قلمزنی، که از هنرهای قدیم ایران است، آشنا می کند:

ابزار و مواد لازم: قوطی حلبی در شکلهای مختلف (بدون نوشته های حک یا نوشته شده با رنگهای غلیظ)، مایع مخصوص ساییدن (حلالهای آبی، پاک کننده های قلیایی) یا گرمهای مخصوص تمیز کردن میل، پشم فولادی (سیم بسیار ظریف که اگر صابونی باشد، بهتر است)، رنگ سفید، دستمال نرم برای صیقل دادن، کاغذ شفاف، (زوروق)، یک صفحه تخته نرم به عنوان زیردستی.

ابزار: یک قلم مو برای آغشته کردن قوطی به مایع ساییدن، یک قلم موی کوچک برای رنگ سفید، یک قلم فلز با نوک گرد یا یک میخ بزرگ که نوکش گرد شده باشد، یک چکش متوسط. کارهای مقدماتی برای ساییدن قوطی با مایع مخصوص. باید از دستکش پلاستیکی استفاده شود و بهتر است این کار در هوای آزاد انجام گیرد (محیط کار باید به خوبی تهویه شود). مایع مخصوص را چندین بار به قوطی بمالید. هر قدر رنگ قوطی بیشتر باشد، باید دفعات بیشتری قوطی را به مایع آغشته کرد. بعد از حداکثر نیم ساعت، رنگ روی قوطی را، که دیگر حل شده است، با پشم فولادی کاملاً بسایید و سپس قوطی را با آب گرم بشوید. پس از خشک شدن قوطی آن را کاملاً صیقل دهید (به هیچ وجه نباید از پاک کننده های فلزی استفاده شود). سطوحی (سر و دیواره قوطی) را که باید





آن را پشت کاغذ شفاف، روی خطوط طراحی شده بمالید و این الگو را با نوارچسب روی سطح سفیدشده قوطی بچسبانید و کپی کنید. (در مورد حروف و اعداد باید تصویر قرینه را کشید.)

اجرا: تخته را روی یک میز محکم طوری قرار دهید که تکان نخورد. قوطی را روی تخته بگذارید و روی نقطه‌های الگو را دانه‌دانه با قلم فلز و چکش بکوبید. بعد از کوبیدن دقت کنید که نقطه‌ها از آن طرف کار خوب برآمده شده باشند. هرچه قوطی ضخیم‌تر باشد، باید محکم‌تر کوبیده شود (البته حلی‌ی نباید تاب بردارد). حفره‌های ایجادشده را برس بزنید، قوطی را بشوید و صیقل دهید. کار آماده است.

کتاب درمانی، بر حسب اهدافی که دارد، تعریف شده و چون اهداف آن بسیار است، تعاریف متعددی را به وجود آورده است. کریچر، کتاب درمانی را فنی می‌داند که برای رشد اصول کلی رفتار و پیشگیری از بزهکاری به کار می‌رود. بایرون آن را تجویز مواد خواندنی که به رشد و بلوغ هیجانی کمک و سلامت روان را تأمین و نگهداری می‌کنند تعریف کرده است. علی‌رغم تعدد تعاریف، به طور کلی می‌توان گفت کتاب درمانی فنی است که در آن مراجع با توجه به اهداف مشاوره‌ای و درمانی به خواندن کتابهای ویژه‌ای رهبری می‌شود. کتاب درمانی یک فن درونی نیست اما بر اساس آگاهی خواننده از فرایند پویایی که در درون رخ می‌دهد، پیریزی شده است.

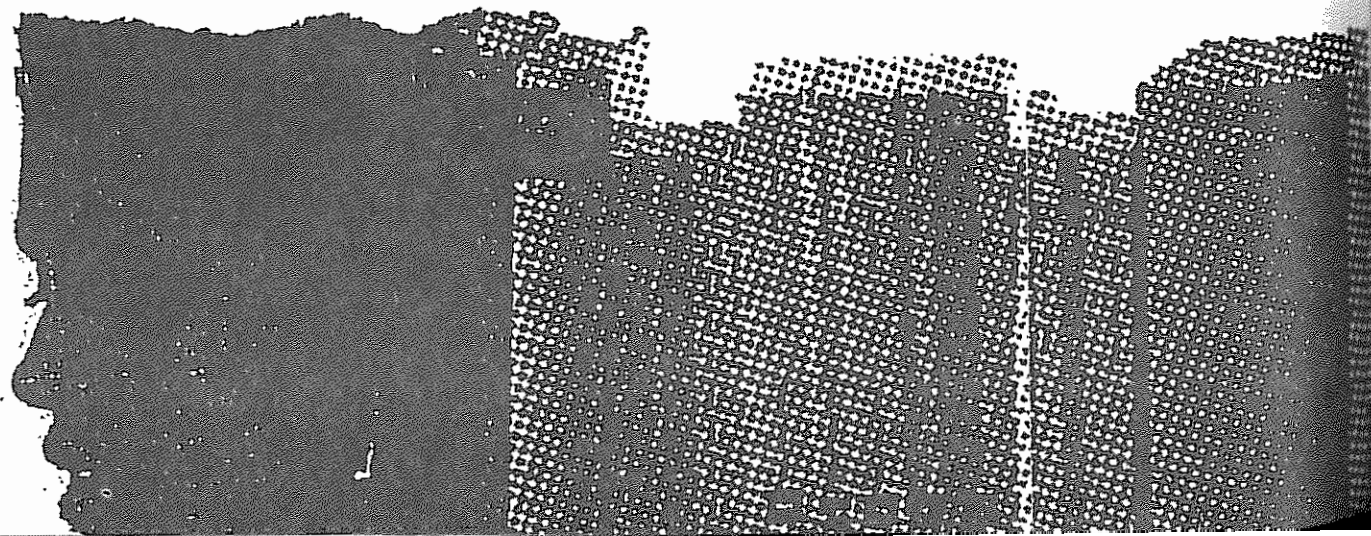
تاریخچه کتاب درمانی یا مفهوم رشد از طریق خواندن، به قدمت خود خواندن است. اما مفهوم بنیادی آن در قرنهای ۱۹ و ۲۰ شکل گرفت. دکتر بنجامین راش در سال ۱۸۱۵ و جان مین سان گلت در سال ۱۸۵۳ اولین روانپزشکانی بودند که نظریه کتاب درمانی را بنیان گزارند. این روانپزشکان خواندن کتاب را به عنوان بخشی از طرح معالجه بیمار توصیه می‌کردند. با پیشرفت این تکنیک و اثرات موفق آن در درمان بیماران، در سال ۱۹۰۴، کتاب درمانی به عنوان جنبه‌ای از کتابداری شناخته شد و اولین همکاری بین

کتابداری و روان‌پزشکی در بیمارستان مک‌لین آغاز شد. پس از مدتی سایر متخصصین از جمله روانشناسان، مشاوران و مربیان تربیتی، به این موضوع علاقه‌مند شدند و سرانجام در سال ۱۹۴۹ کوشش گسترده‌ای برای تنظیم یک پایه تئوریک برای کتاب درمانی صورت گرفت.

در ایران، با اینکه از دیرباز تاکنون، از کتاب به عنوان وسیله‌ای برای رشد آگاهیها و کمک به همانندسازی خواننده با قهرمان داستانها استفاده می‌شد، تلاش منظمی برای شناخت و تنظیم پشتهای نظری صورت نگرفته است و در حال حاضر فقط معدودی از روانپزشکان و مشاوران با تکیه به تجارب شخصی از آن استفاده می‌کنند. در آموزش و تربیت مشاوران، حتی اشاره‌ای هم به آن نشده است.

روش ویژه‌ای برای کتاب درمانی وجود ندارد. ممکن است متن ویژه‌ای از یک کتاب مورد توجه قرار گیرد، ممکن است کتاب برای مطالعه تمام شرکت‌کنندگان در یک مشاوره گروهی توصیه شود، ممکن است خواندن کتاب تنها آغازی باشد برای سهولت در پیچیدگیهای شخصیتی مراجع. حتی ممکن است درمانگر داستانی را به عنوان یک کار کمکی در جلسه بازی درمانی قرائت کند. در تمامی این روشها می‌توان از یک متن ادبی، شعر، داستانهای کوتاه، رمان و یا حتی از کتابهای دستورالعمل استفاده

کتاب درمانی



کرد و انتخاب هریک از این متون و محتوای آنها، با توجه به اهداف تعیین شده مثل تخلیه هیجانی یا ایجاد بینش، صورت می گیرد.

کتاب درمانی هم می تواند به عنوان یک فن مستقل مورد استفاده قرار بگیرد و هم می تواند کمکی برای سایر روشهای درمانی باشد. از آن جا که حیطه کتاب درمانی وسیع است، از آن در بیمارستانهای اعصاب و روان، در درمان بیماران سرپایی، در جلسات مشاوره ای، در جلسات خانوادگی برای کودکان و نوجوانان و بزرگسالان، در طرحهای درمانی درازمدت و کوتاه مدت استفاده می شود.

به طور خلاصه می توان کاربرد کتاب درمانی را در چهار موضوع خلاصه کرد:

۱- از جنبه رفتاری می تواند به فرد فرصتی دهد که گونه های مختلف رفتار را در ذهن تجربه کند و به اثرات احتمالی آن وقوف یابد، اصول کلی رفتار را توسعه دهد که به بازدارندگی رفتار کودکان منجر شود.

۲- از جنبه اجتماعی می تواند به توسعه آگاهی خود، فراسوی مبناهای داوری شخصی و قالبی خویش بینجامد و تخلیه تکانها و بروز هیجانات غیر قابل تأیید اجتماعی را تسهیل کند.

۳- از جنبه هیجانی به فرد کمک می کند تا بدون اینکه در معرض خطر تجربی واقعی قرار بگیرد هیجانات را ابراز کند و همچنین

کمک می کند تا احساسات و هیجانات مخفی شده و کنترل شده را به قسمت آگاه بکشاند.

۴- از جنبه فکری، کتاب درمانی فرد را به تفکر، تحلیل نگرشها و رفتارها وامی دارد و او درمی یابد که برای رویارویی با مشکلاتی که دست به گریبان است، تدابیر گوناگونی وجود دارد. همچنین فرد را در تبیین جهان یاری می دهد و این تبیین به سلامت روانی اش می انجامد، زیرا به قول اریش فروم بدون داشتن نقشه ای از جهان طبیعی و اجتماعی خود، تصویری از جهان و محل و موقع مشخص انسان، وی نخواهد توانست بدون تعارض رفتار کند.

مشاوران و روانپزشکان مجرب، همواره در کمک به فرد برای حل مشکلاتی از قبیل انواع فوبیها، انتخاب رشته تحصیلی، سازگاری مطلوب در خانه یا مدرسه و امثال آن، موفق بوده اند، اما به علت تکیه بر نظریه های تخصصی و جزئی، به تعارض بزرگ انسانهای هوشمند و متفکر عصر ما یعنی تفسیر جهان و هستی، کمتر پرداخته اند. مشکل بسیاری از جوانان و تحصیلکرده ها شهادتاری، ناخن جویدن یا ترس از آسانسور نیست، بلکه آنان از سرگردانی در درک و فهم هستی، فلسفه و معنی زندگی، بی عملی، بی عدالتیهای اجتماعی و اقتصادی در جهان رنج می برند. انسان امروز به علت تعارضات متعدد و فراوان با فرهنگهای ملل و عدم تجانس با آنها دست به ارزیابی ارزشها زده است و تعارضات مهمتری برای او ایجاد شده است. آنها در چنین مواردی

نیاز به مشاوره دارند که از کتاب درمانی سود جوید و با غنی و سرشار کردن خود مراجع، وی را به آرامش برساند. انسان امروز بین پوچی سارتر، عبث کامو، دم غنیمی کافکا، بهشت انگاری ژید، سبکی سنگینی میلان کوندرا، میرایی یا جاودانگی اوانامونو، ایده آلیسم عرفانی شرق، ایده آلیسم فلسفی غرب، لذت جویی اپیکور و طغیان سوررآلیسم سرگردان است. هر کدام از اینها دریچه ای را به روی انسان گشوده اند تا هستی را به او بنمایاند اما او در اشتیاق گشودن پنجره ای وسیعتر است. مشاور، با تکیه بر کتاب درمانی می تواند پنجره وسیعتری را بگشاید، حتی دیوارها را فرو ریزد و اتاقی بسازد که سقف و دیوارش شیشه ای باشد و انسان درون آن با محافظ اما بدون مانع، جهان را با تمامی وسعتش ادراک کند.

شک عالمانه امروز برتر از یقین جاهلان دیروز است. مشاور با تکیه بر اطلاعات شخصی خویش یا با تکیه بر یک دیدگاه روان شناختی، بدون استفاده از کتاب درمانی نمی تواند انسان شکاک و مضطرب امروز را به آرامشی عالمانه برساند. امروزه حتی شیوه های علمی شناخته شده، به تنهایی قادر به حل مشکل این قبیل افراد نیست. لئونارد بچلیس، مسئول مرکز رفتار درمانی نیویورک، می گوید بسیاری از بیمارانی که در این مرکز درمان شده و بهبود یافته اند، در کارهای خود موفق بوده اند ولی باز هم می خواهند به

خودکشی اقدام کنند زیرا معنایی برای زندگی نمی‌یابند. نگرش یک‌بعدی به انسان، او را تنزل می‌دهد، ناچیز می‌کند و در حالی که او ناچیز است، نه در زیستن که در بودن خویش نمی‌گنجد.

ویکتور فرانکل در «نور متناسب کاستی‌گرا» اظهار می‌کند که آنها دلایل را با علت‌ها اشتباه گرفته‌اند، مثلاً مواردی از بی‌هویتی وجود دارد که از کم‌کاری بخش قشری غدد فوق کلیوی ناشی می‌شود و با تزریق دزوکسی کورتیکوسترون استات، فرد مجدداً احساس شخصیت می‌کند.

آیا این بدان معنی است که هویت شخصی، چیزی جز دزوکسی کورتیکوسترون استات نیست؟

فروید می‌گوید اگر تعدادی از افراد کاملاً متفاوت را در معرض گرسنگی یکسان قرار دهیم، با افزایش انگیزه گرسنگی، تفاوت‌های شخصی از بین رفته و تظاهرات یک انگیزش ناآرام، به طور یکسان ظاهر خواهد شد. اما حوادث پی‌درپی، آدمکشی نازیها در برابر ترس از گرسنگی و در نقطه مقابل آن مقاومت متعدهانه بابی‌سندز در برابر گرسنگی تا سرحد مرگ، این نظر را زیر سوال می‌برد. اگر مشاور از فن کتاب‌درمانی استفاده کند، و مراجع خویش را از دیدگاه‌های متعددی

بهره‌مند کرده و او را در قفس یک نظریه محبوس نمی‌کند، زیرا به قولی پرنده‌ها هرگز در غار نمی‌خوانند.

مشاورانی هم که به یک نظریه مشاوره‌ای پایبند هستند، می‌توانند از فن کتاب‌درمانی به صورت محدود استفاده کنند، اما محدود ماندن مشاور به یک دیدگاه، مراجع را از آشنایی با سایر دانسته‌ها و وسعت اندیشه محروم می‌کند. امروزه تحقیقات جدیدی صورت گرفته است که حتی برخی از یافته‌های علمی رفتارگرایی را دچار تردید کرده است. شورای آموزشی آمریکا در تحقیقی از ۱۷۱۵۰۹ نفر هدف زندگی‌شان را سوال کرد. ۹۸/۱ درصد آنان گفتند که هدفشان گسترش یک فلسفه معنی‌دار از زندگی است. در تحقیق دیگری از ۷۹۴۸ دانشجوی نمونه، نشان داد که ۷۸ درصد آنان یافتن معنایی در زندگی را مهمترین هدف خود قرار داده‌اند. نویسن در تحقیق راجع به تفاوت افراد معتاد به ماری جوانا و افراد عادی، دریافت که آنان بیش از دیگران از فقدان معنی در زندگی رنج برده‌اند. روش درمان معتادان و پیشگیری از اعتیاد در کشور ما نیز با اتکای محض به تنبیه و تشویق، روش کاملی نیست. آن دسته از جوانان ایرانی که به دلیل وجود معنایی زندگی می‌کنند معتاد نمی‌شوند. تحقیقات همزمان و مشابه در لهستان نشان داد که مهمترین هدف ۷۸ درصد جوانانشان، بالارفتن بهره استاندارد زندگی بوده است.

آیا گمان می‌کنی که تو همین جسم کوچک هستی، حال آنکه راز جهان بزرگ در کتاب وجود تو نوشته است. تو آن کتاب مبینی هستی که به یاری حروف اندک آن، رازهای نهفته آشکار می‌شود. علی^ع

مزلو، با دیدگاهی متفاوت به مسأله می‌نگرد و می‌گوید اینکه روانشناسی و جامعه‌شناسی مفهوم عشق را به رسمیت نمی‌شناسد، غم‌انگیز و آزاردهنده است. گوینی سهراب سپهری کسی مانند او را معرفی می‌کند که: پارسایی است در آنجا/که تو را خواهد گفت/بهترین چیز، رسیدن به نگاهی است/که از حادثه عشق، تر است.

با استفاده از کتاب‌درمانی، مراجع با دیدگاه‌های متعدد آشنا و غنی می‌شود، و پیشرفت می‌کند. مشاور با تجربه علی‌رغم وجود نشانه‌های ظاهری یکسان در دو شخصیت متفاوت، آنان را با یک مارک مشخص نمی‌کند و به راه‌حلهای واحدی متوسل نمی‌شود. کسانی هستند که به خاطر از دست دادن ثروت یا شغل، آن چنان نوروتیک می‌شوند که درصدد خودکشی برمی‌آیند، زیرا فلسفه زندگی آنها داشتن است، نه بودن.

کتاب‌درمانی به علت وسعت ارائه آگاهی، سعی می‌کند افسردگی فرد را کاهش دهد اما تش و رنج مقدس صاحب درد واقعی را بیفزاید.

بسیاری از مراجعین سالم و هوشمند دچار نوعی افسردگی می‌شوند که دردآور است، اما این درد نشانه یک زایمان و تولد جدید است و چنانچه آنان را به آرامش و سازگاری دعوت کنیم، راه یک مولود را بسته‌ایم. این نوع افسردگیها را می‌توان آغازی برای فرایند خلاق رشد تلقی کرد، یک دوره بررسی و تمیز، کاری درونی بر شالوده‌های تعارض بین الگوهای جدید در حال رشد و آگاهی و دیدگاههای دنیای گذشته، که کافی و مناسب نبوده‌اند و ما خود را با آنها همانند ساخته‌ایم. به دو رویای یک فرد توجه کنید:

روای اول:

خواب دیدم که آدم احمقی هستم، سر ندارم، پا ندارم، چشم و بازو ندارم، عروسک خیمه‌شب‌بازی پاره‌پوره‌ای بیش نیست. خواب دیدم که مردم اغواگرانه، به من می‌گویند با من بمان. در اطاقی تاریک، زیر آب با افرادی زندگی می‌کنم. پدرم مرا راهنمایی می‌کند. رژه‌ای انجام می‌گیرد که دنباله‌روی آن هستم.

روای دوم:

خواب می‌بینم که نمی‌توانم با والدینم توافق کنم. مشغول کاری بودم که نمی‌خواستم آن را انجام دهم. مرتب چپ و راست و پس و پیش می‌رفتم، رانندگی می‌کردم، ولی به جایی نمی‌رسیدم. من و دوستم درگیر بحث با مادرش بودیم. او با حرفهایش به ما حمله می‌کرد و ما سعی می‌کردیم از خود دفاع کنیم، دور خود می‌چرخیدم و وحشت‌زده فکر می‌کردم آیا دارم دیوانه می‌شوم؟

مشاور با شنیدن این دو رؤیا، با معرفی کتابهای ویژه‌ای که بتواند گستره آگاهی خود فرد را از تحول خویش افزایش دهد، می‌تواند مامای مولود جدید باشد، کمک به فعلیت دادن به نیرویی بالقوه که می‌تواند هیجان‌انگیزترین ماجرای زندگی باشد، در حالی که با تکیه بر نظریه‌های جزئی‌نگر ممکن است با برجسب گرایش افسردگی و پرخاشگری یا ناسازگاری، درصدد عقب‌راندن او به موقعیت حرمان گذشته‌اش باشیم. در این حال، بهتر است مشاور با استفاده از کتابهایی که این مشخصات را دارند او را به شکستن بکشانند: ۱ - کتابهایی که وی را از عدم کفایت و نامناسب بودن نظر گاههای کهن آگاه کند. ۲ - کتابهایی که او را به جستجوی امکانات جدید رهنمون شود. ۳ - کتابهایی که او را در به آزمایش گذاشتن همه امکانات و تشخیص بهترین کارآییها یاری دهد. ۴ - کتابهایی که به او بفهماند که قلم‌مو و رنگ در دست اوست و می‌تواند نقشی تازه و رنگی تازه بزند.

من در فعالیت‌های مشاوره‌ای خودم از کتابهای زیادی استفاده کرده‌ام که غالباً اثرات مطلوبی داشته‌اند. برای نمونه از چند کتاب نام می‌برم: «وضعیت آخر» نوشته هریس که به دیدگاه برن، عنایت دارد، «هابیل و چند داستان دیگر» اثر اوانامونو، فیلسوف و رمان‌نویس اسپانیایی، برای کسانی که به جای استفاده از مکانیزم از عهده برآیی

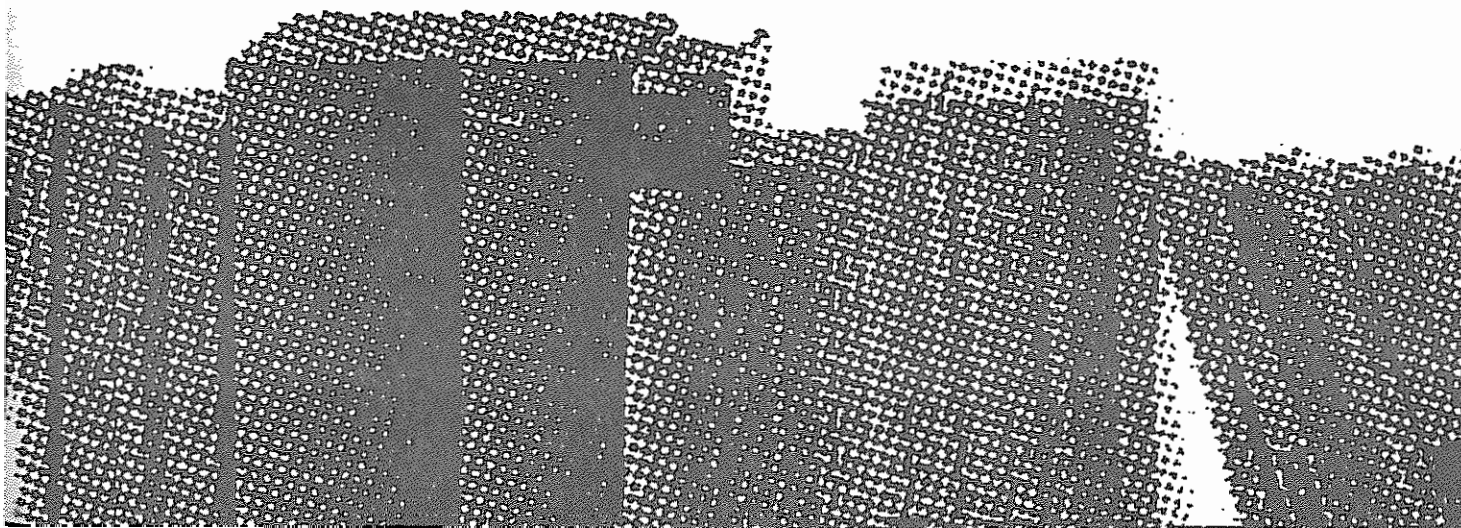
به مکانیزمهای دفاعی روی آورده‌اند. «انسان در جستجوی خوشتن» برای خانواده‌هایی که در روابط عاطفی با فرزندانشان دچار مشکل بوده‌اند، «آلبرت شوایتزر» و «لویی پاستور» برای نوجوانانی که در انتخاب الگو دچار مشکل بوده‌اند و حدود سیصد کتاب دیگر برای کودکان پیش از دبستان تا پایان دبیرستان.

مشاوران می‌توانند با تأسیس یک کتابخانه کوچک مشتمل بر حدود ۳۰ جلد کتاب در هر کلاس، متناسب با نیازهای رشدی و ویژگیهای شخصیتی دانش‌آموزان برای هر کلاس، تمام دانش‌آموزان را در زمانی کوتاه از خدمت راهنمایی و پیشگیری از مشکلات بهره‌مند سازند و اگر این کار در سرتاسر کشور انجام گیرد، در واقع نهضتی در راهنمایی در ایران به وقوع خواهد پیوست که نتیجه آن تغییر دانش‌آموزان از رکود به پیشرفت خواهد بود. انجام این امر مستلزم دو فوریت است: ۱ - شناخت دقیق دانش‌آموزان و نیازهای اساسی آنان.

۲ - شناخت کتابهای موجود و تعیین چگونگی و میزان تاثیر خواندن این کتابها بر هریک از ویژگیهای آنان.

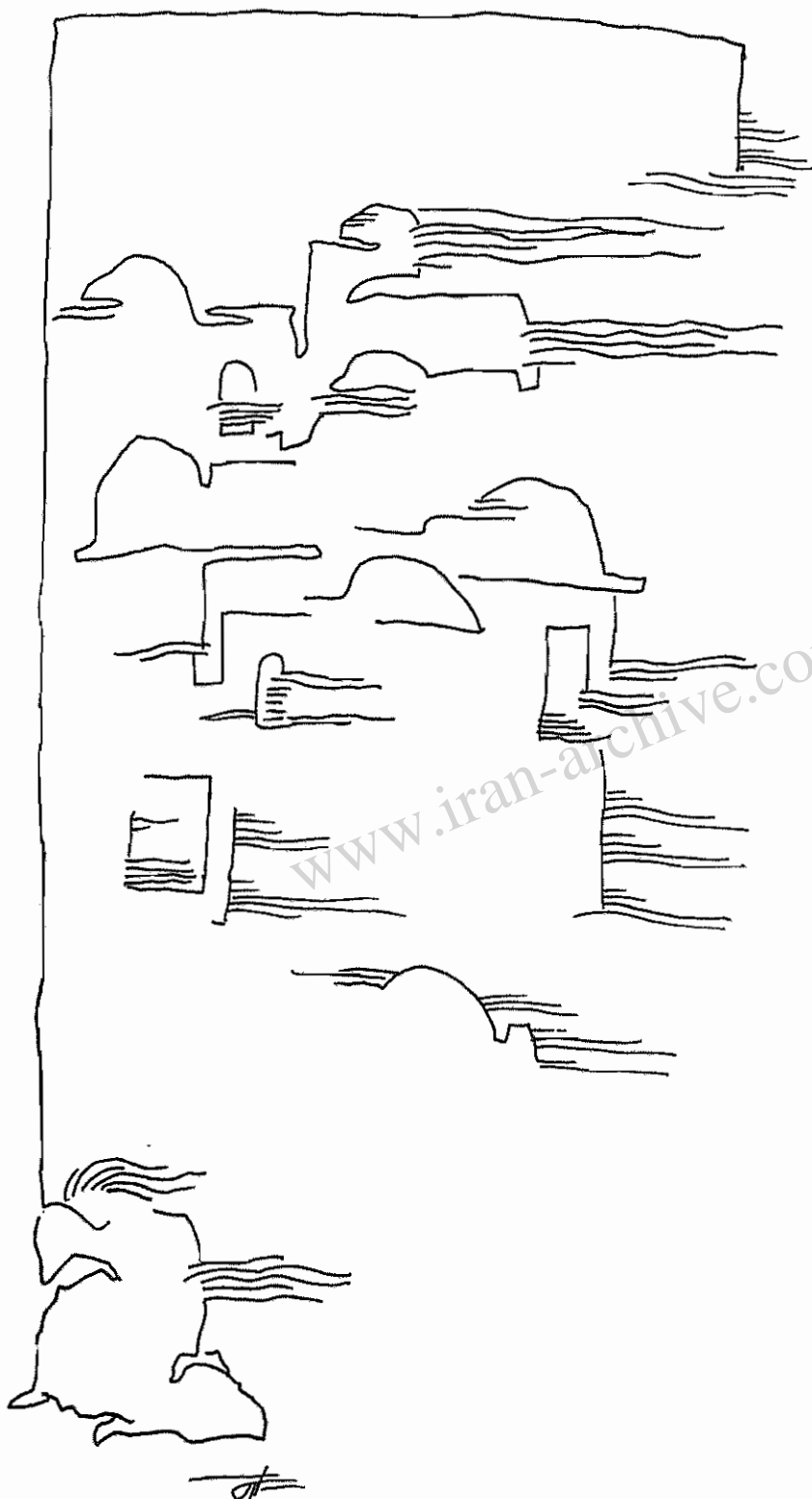
با کلامی از امام علی ع به سخن خاتمه می‌دهیم:

آیا گمان می‌کنی که تو همین جسم کوچک هستی، حال آنکه راز جهان بزرگ در کتاب وجود تو نوشته است. تو آن کتاب مبینی هستی که به یاری حروف اندک آن، رازهای نهفته آشکار می‌شود.



فرشته ساری

سورتمه‌های اندوه



سقف اتاقش آبی بود
با چلچله‌ای در پرواز
چار ستون اتاقش واقعیت داشت
مانند مربعی

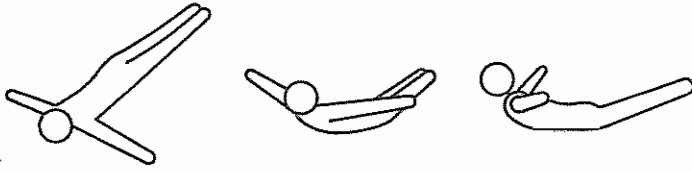
با نمره بیست معلم
زیر آن

رختخوابش دمای تن او را داشت
مانند میزان‌الحراره‌ای
که خبر صحت کودکش را می‌داد

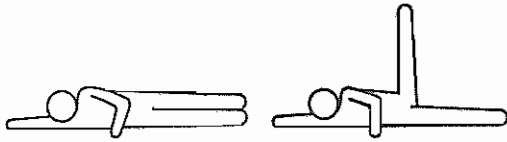
پستانک نوزادش
قله کوهی بود
در سبد ظرفها

سوخت اجاقها مهیا بود
مثل اطمینان خاطر او
تمام کنجهای خانه
محراب اخلاص بود

سورتمه‌های اندوه آوارگان
به سوی مرزهای خیالش تاختند
و خاطر و خانه‌اش
در دمی پرباد رفت



جدول شماره سه تمرین شماره شش



تمرین شماره هفت



تمرین شماره هشت

پایان حرکتها، ادامه تمرینها

بقیه تمرینهای مربوط به جدول شماره سه:

تمرین ۶

بلندکردن سینه و پاها:

شروع - روی شکم دراز بکشید و پاها را کاملاً صاف و دستهای خود را در امتداد شانهها و دو طرف بدن، به حالت کشیده دراز کنید. حالا بالاتنه و پاها را تا حد امکان از سطح زمین بلند کنید. دقت کنید که پاها کاملاً کشیده و صاف باشند.

شمارش - هر بار که به حالت اولیه تمرین باز می‌گردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرین ۷،

مشابه تمرین هفت در جدول شماره دو انجام می‌شود.

تمرین ۸،

شنا با آرنج:

شروع - روی شکم بخوابید. پاها را کاملاً صاف و کنار هم دراز کنید و آرنجهای خود را درست زیر شانهها بگذارید، طوری

که فقط ساعدهایتان روی سطح زمین قرار بگیرد. آنگاه دستهایتان را در هم قلاب کنید و بدن را از سر تا پاشنه پا کاملاً صاف نگه دارید و از سطح زمین بلند کنید. در این حالت، بدن در یک خط مستقیم قرار دارد و فقط آرنج، ساعد و پنجه‌های پا با سطح زمین تماس دارند. سپس به حالت اولیه تمرین بازگردید.

توجه داشته باشید که در طول تمرین، سر خود را بالا نگه دارید.

شمارش - هر بار که به حالت اولیه تمرین باز می‌گردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرین ۹،

پیچ خوردن با زانوهای خمیده:

شروع - به پشت دراز بکشید. پاها را کاملاً صاف، کنار هم و دستها را دو طرف بدن و در امتداد شانهها روی زمین قرار دهید. کف دستها را روی زمین بگذارید. حال، پاها را از روی زمین بلند و از زانو

خم و کاملاً روی شکم جمع کنید. سپس در همان حالت، پاها را از سمت چپ پایین آورید تا زانویشان به زمین برسد. دقت کنید که زانو و شانه‌تان از زمین جدا نشود، آنگاه پاها را با همان حالت خمیده به سمت راست بگردانید. سپس پایتان را بکشید و عمود بر سطح زمین نگه دارید و به حالت اولیه تمرین بازگردید. توجه داشته باشید که در طول تمرین زانوهای روی شکم جمع باشد.

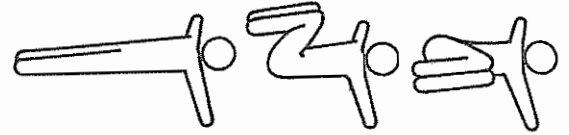
تمرین ۱۰،

الف، دویدن:

شروع - صاف بایستید، پاها را چسبیده به هم و دستها را دو طرف بدن قرار دهید. در جا بدوید و سعی کنید که پاها را در حدود ده سانتیمتر از زمین بلند کنید.

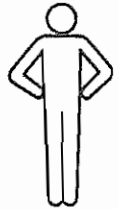
شمارش - هر بار که پای چپ شما به زمین برسد، یک مرتبه محسوب می‌شود.

ب، خم کردن زانوها: صاف بایستید. دست به کمر، پاها را کنار هم قرار دهید. سپس زانوهای را خم کنید و بدن را آنقدر



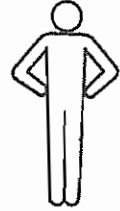
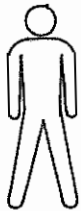
جدول شماره چهار تمرین شماره یک

تمرین شماره نه



تمرین شماره دو

تمرین شماره ده الف



تمرین شماره سه

تمرین شماره ده ب

بازمی گردید، یک مرتبه محسوب می شود.
تمرین ۶،
مشابه تمرین شش در جدول شماره سه
است.

شروع - روی پهلوئی راست دراز بکشید
و از دست راست به عنوان تکیه گاه و در
صورت لزوم از دست چپ برای کمک به
حفظ تعادل بدن استفاده کنید. همه وزن بدن
روی دست و پای راست که روی زمین قرار
دارد بیاندازید (دست راست خود را کاملاً
صاف نگه دارید، به طوری که مانند ستونی
زیر بدن شما قرار بگیرد). حالا پای چپ را
به موازات سطح زمین بلند کنید و دوباره
پایین بیاورید.

شمارش - هر بار که پای خود را بلند
می کنید یک مرتبه محسوب می شود.
نیمی از تمرین را با پای چپ انجام
دهید و سپس روی پهلوئی چپ دراز بکشید
و بقیه را با پای راست انجام دهید.

اولیه (قرار گرفتن دستها و شانه ها در یک
سطح) باز گردید. سپس، با یک حرکت
جهشی دستها را به سمت خارج و به پشت
شانه پرتاب کنید. تا جایی که ممکن است
دستها را از بدن دور نگه دارید. دوباره به
حالت اولیه بازگردید.
شمارش - هر بار که دستها را به خارج
پرتاب می کنید، یک مرتبه محسوب می شود.
تمرین ۵،
برخاستن:

شروع - دراز بکشید. پاها را چسبیده به
هم دراز و دستها را پشت سر قلاب کنید.
حالا سعی کنید بالاتنه خود را آنقدر بلند
کنید تا به حالت نشسته برسید. در طول
حرکت باید پا را صاف و پاشنه پا روی زمین
نگه دارید. (در صورت لزوم از یک تکیه گاه
استفاده کنید). کمر باید صاف باشد.
حال، دوباره دراز بکشید و به حالت
اولیه تمرین بازگردید.
شمارش - هر بار که به حالت اولیه

پایین آورید که بین ماهیچه های ساق پا و
استعداد ران زاویه ای در حدود ۱۱۰ درجه
درست شود.

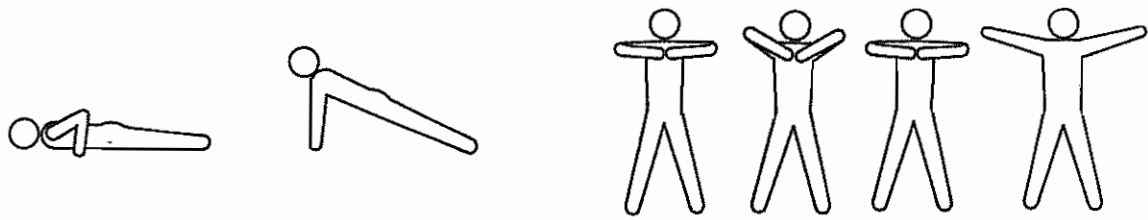
دقت کنید که زانوها بیش از این مقدار
خم نشود کمر را کاملاً صاف نگه دارید.
دوباره به حالت اولیه بازگردید.

تمرینهای مربوط به جدول شماره ۴:
تمرینهای یک، دو و سه، مشابه
تمرینهای یک و دو و سه جدول شماره
۳ هستند

تمرین ۴،

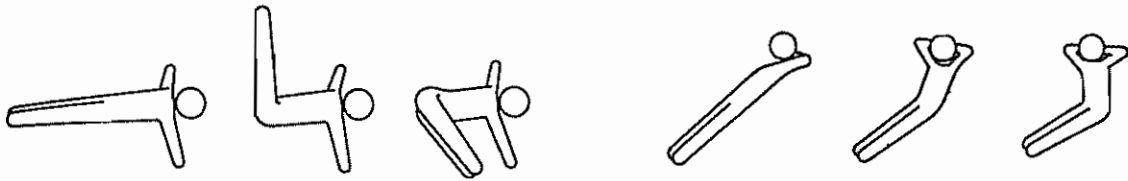
حرکت سریع دستها:

شروع - صاف بایستید پاها را حدود ۲۰
سانتیمتر از هم باز کنید. دستها را از آرنج
خم کنید. و با همان حالت بالا ببرید و با
شانه های خود در یک سطح قرار دهید،
طوری که با انگشتان دست قفسه سینه را
لمس کنید. آرنجها نباید پائین بیایند. سپس
آرنجها را به سمت عقب بالاتر از شانه ها و
همزمان عقب نگه دارید. دوباره به حالت



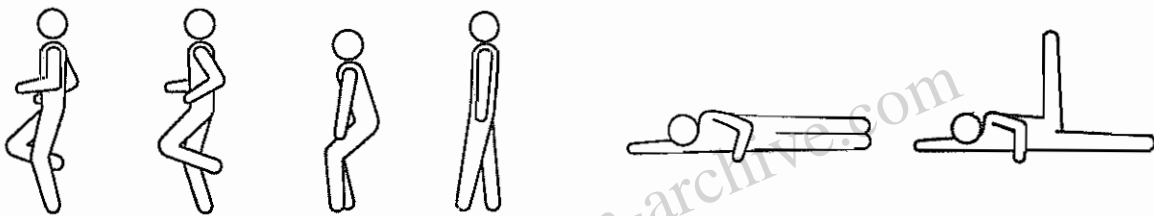
تمرین شماره چهار

تمرین شماره هشت



تمرین شماره پنج

تمرین شماره نه



تمرین شماره شش

تمرین شماره ده

تمرین ۸، شنا:

شروع - روی شکم دراز بکشید. پاها را صاف کنار هم قرار دهید. نوک پنجه‌ها را روی سطح زمین بگذارید و آنها را طوری خم کنید که زیر پاهای شما قرار بگیرند و نوک پنجه‌ها در تماس با زمین باشند. در این حالت دستها را از ناحیه آرنج خم کنید و زیر شانه بگذارید.

سپس، به کمک دستها و پنجه‌های پا، بدنتان را از روی زمین بلند کنید. سعی کنید تا حد امکان دستهایتان کاملاً صاف شود و بدن و پا در یک خط مستقیم قرار گیرد. در این حال بدن و پای شما در یک خط مستقیم قرار می‌گیرند. دوباره به حالت اول برگردید. شمارش - هر بار که روی زمین دراز می‌کشید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرین ۹، بالا بردن پاها:

شروع - دراز بکشید، پاها را صاف در کنار هم قرار دهید. دستها را هم سطح و در

امتداد شانه‌ها قرار دهید. کف دستها را به زمین بچسبانید. هر دو پا را همزمان از زمین بلند کنید تا عمود بر سطح زمین قرار گیرد. سعی کنید پاها کاملاً صاف باشد. حال پاها را به طرف چپ بدن پایین آورید و سعی کنید با پنجه پا سر انگشتان دست خود را لمس کنید. سپس دوباره پاها را بلند کنید و در امتداد قائم نگه دارید. این بار همان حرکت را در جهت مخالف انجام دهید. به حالت قائم بازگردید سپس پاها را صاف روی زمین دراز کنید.

شمارش - هر بار که به حالت اولیه تمرین باز می‌گردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرین ۱۰،

دویدن و چمباتمه زدن: این تمرین دارای دو بخش دو و جهش است که قسمت اول آن را در قسمتهای گذشته توضیح دادیم. بخش دوم تمرین، چمباتمه و جهش است که بعد از پنجاه بار دوی درجا انجام می‌شود. کف دستها را روی زانوهای خود قرار دهید.

دستها باید کاملاً صاف و در ناحیه آرنج بدون خمیدگی باشد، تنها زانوها اندکی خم می‌شود. کمر را تا حد امکان صاف و پای چپ جلوتر از پای راست باشد. سپس با حرکتی جهشی بالا بپرید، طوری که بدن و پاها کاملاً از سطح زمین جدا شوند.

قبل از اینکه دوباره به سطح زمین بازگردید، خیلی سریع پاهای خود را جابه‌جا کنید تا هنگامی که روی زمین قرار می‌گیرید پای راست جلوتر قرار بگیرد. سپس به حالت نیمه‌چمباتمه روی زمین بازگردید.

شمارش - این حرکت را ده مرتبه، به طور کامل تکرار کنید.

تمرینهای مکمل

در اینجا به ذکر تمرینهای مکمل برای تقویت پا و قوزک پا می‌پردازیم. در صورت تمایل می‌توانید آنها را در برنامه خود بین تمرینهای شماره هشت و نه انجام دهید. این تمرین در جدول شماره‌های ۸ - الف و ۸ - ب مشخص شده‌اند.

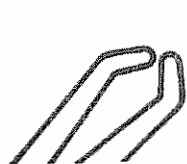
تمرینهای ۸ - الف،

شروع - روی زمین بنشینید، پاها را

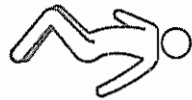


تمرینهای ۸ - ب

تمرینهای ۸ - الف



جدول II تمرین ۸ - الف



جدول III تمرین ۸

تمرین ۸ - ب

کنید. دستها را کاملاً صاف دو طرف بدن قرار دهید. به حالت استراحت، ماهیچه‌های بدن را کاملاً منبسط کنید. حال با انقباض ماهیچه‌های شکم و پشت، و به کمک نیروی آنها، قسمت میانی و تحتانی کمر را به زمین فشار دهید. سپس، دوباره به حالت اولیه بازگردید و عضلات خود را شل و منبسط کنید.

شمارش - هر بار که به وضعیت اولیه بازمی‌گردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

جدول III تمرین ۸

شروع - صاف بایستید، پاها را حدود ۲۰ سانتیمتر از هم باز کنید. دستها را دو طرف بدن قرار دهید. آنگاه روی پنجه پا بایستید و پاشنه پا را از روی زمین بلند کنید. سپس در حالیکه پاشنه پا بالا قرار دارد، بدنشان را روی پنجه پا بچرخانید. دوباره به حالت اولیه بازگردید.

شمارش - هر بار که به حالت اولیه بازمی‌گردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

و مستقیم به جلو نگاه کنید. در این حالت کمر را کاملاً صاف نگه دارید و ماهیچه‌های شکم را به طرف داخل بکشید. شمارش - هر بار که به حالت اولیه باز می‌گردید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

جدول II

تمرین ۸ - الف

شروع - روی زمین بنشینید پاها را صاف و پاشنه‌ها را در فاصله ۲۰ سانتیمتری از هم قرار دهید. به حالت استراحت ماهیچه‌های پا را کاملاً منبسط و شل و از دستها به عنوان تکیه‌گاه در پشت بدن استفاده کنید. حال پنجه‌های پای خود را در مسیری دایره‌وار به اطراف حرکت دهید. نیمی از تمرین را در جهت راست و نیمی دیگر را در جهت معکوس دایره بزنید.

شمارش - هر بار که پنجه‌ها یک دایره کامل را طی می‌کنند، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرین ۸ - ب

شروع - دراز بکشید. زانوها را خم

دراز و حدود ۱۰ سانتیمتر از هم باز کنید. دستها را برای تکیه‌گاه پشت خود روی زمین قرار دهید. به حالت استراحت پاها را کاملاً شل و رها از هرگونه فشار و نیرویی نگه دارید. (ماهیچه‌های خود را منبسط کنید). حال با یک حرکت به پنجه‌های پای خود فشار آورید تا حد امکان به سمت جلو بکشید و از بدن خود دور کنید. سپس آنها را در جهت عکس به سمت بدنشان بیاورید و تا حد امکان به شکل قلاب خم کنید. دوباره پنجه و پاها را به حالت استراحت شل کنید (منبسط کنید).

شمارش - هر بار که پاها را منبسط می‌کنید، یک مرتبه محسوب می‌شود.

تمرینهای ۸ - ب

شروع - روی زمین بنشینید و زانوها را خم کنید. سپس زانوها را با دست بغل کنید، سر را روی زانو بگذارید به حالت استراحت ماهیچه‌های خود را کاملاً منبسط کنید.

حالا سر خود را از روی زانوها بردارید

هفت و ۲۵ دقیقه صبح، مارسیا سه فرزندش را بیدار می‌کند تا برای رفتن به مدرسه آماده شوند. جیمی هفت ساله، وسط اطاق نشیمن پیژامه‌اش را روی زمین می‌اندازد و لباس عوض می‌کند. جلدی، ۱۲ ساله، دو دقیقه پیش از رفتن به مدرسه سر میز صبحانه می‌رسد و شروع به دعوا با مونی‌کای ۱۰ ساله می‌کند. مارسیا اخم می‌کند، اما چیزی نمی‌گوید. شوهرش بن، سوت‌زنان وارد آشپزخانه می‌شود و در حالی که سر و وضع خود را برای رفتن مرتب می‌کند، علی‌رغم اطلاع از ساعت کلاس شبانه مارسیا - در ساعت هفت و ۴۵ دقیقه - می‌گوید که برای شام چند نفر از همکارانش را دعوت خواهد کرد. مارسیا با بی‌میلی می‌پذیرد، ضمن آنکه امیدوار است بن این بی‌میلی را در چهره‌اش ببخواند، که نمی‌خواند. سرانجام همه می‌روند و مارسیا سرگرم نظافت و جمع و جور کردن بقایای مراسم صبحگاهی می‌شود. آنگاه اتفاقی می‌افتد...

اتفاق ناگهانی نیست و او نمی‌تواند دقیقاً دست روی نقطه اصلی بگذارد، اما به زودی سردرد به سراغش می‌آید. قرص آسپیرین می‌خورد و دست به کار انجام کارهای خانه می‌شود. بعد موقتاً دست از کار می‌کشد، می‌نشیند و بدون احساس گرسنگی تکه بزرگی از شیرینی شب مانده را به دهان می‌گذارد.

در حال خوردن شیرینی صدای بچه‌های همسایه را می‌شنود که در باغچه جلویی می‌دوند و پشت سر، ردیفی از گله‌ها و بوته‌های شکسته و پژمرده به جا می‌گذارند. دلش می‌خواهد به همسایه تلفن کند و بگوید که بچه‌ها چه می‌کنند، اما ظاهراً چیزی مانعش می‌شود و تا به خود بجنبد، بچه‌ها با سروصدا از مدرسه برگشته‌اند. مارسیا سرشان داد می‌زند. چه پیش آمده؟ خود او هم به درستی نمی‌داند. می‌داند که یک سری مسائل جزئی ناراحتش می‌کند، اما نمی‌داند که چرا روی هم انباشته و به مسئله بزرگی مبدل شده است. مسئله‌ای که ماهیتش را نمی‌شناسد. بعد از ظهر، هنگامی که خواهرش به دیدنش آمد، فقط به او گفت که در مجموع اوضاع رو به راه نیست. مارسیا در کلاسهای گروهی آموزش قاطعیت شرکت می‌کند. آن شب هنگامی که مشکل خود را در کلاس مطرح می‌کرد، گفت: «بیشتر عمرم

را صرف کمک به دیگران کردم. از همان اول، به عنوان دختر بزرگ خانواده، بار مسئولیت سه خواهر و برادر کوچکترم بر دوش من بود و بعد در خانه خود هم همیشه نقش آشتی‌دهنده را بر عهده داشتم و سعی می‌کردم دعاها و اختلافات میان دیگران را فیصله بدهم و خودم همیشه از درگیری و اختلاف با دیگران اجتناب می‌کردم. اما چند وقتی است که دیگر از راضی کردن همه، خسته شده‌ام. دلم می‌خواهد کاری هم برای دل خودم بکنم. راستش را بخواهید درست نمی‌دانم چه کاری، ولی می‌دانم که حداقل به کمی سکوت و آرامش احتیاج دارم. دلم می‌خواهد از شر این سردرد لعنتی خلاص شوم، انرژی بیشتری داشته باشم، و رژیم بگیرم و لاغر شوم.

بقیه اوقات، وقتی، بالاخره می‌فهمم که چه می‌خواهم، یا خیلی دیر شده است و یا آنقدر افسرده و خشمگین هستم که جرأت نمی‌کنم لب از لب باز کنم، مبدا منفجر شوم. البته گاهی از کوره در می‌روم و عصبانیت را به خصوص سر بچه‌ها خالی می‌کنم، اما کار بیهوده‌ای است، چون بعد دچار عذاب وجدان می‌شوم.»
در پایان نتیجه می‌گیرد: «من می‌خواهم

صبح خانه را به هم می‌ریزد؛ جلدی باید به موقع سر میز صبحانه حاضر می‌شود؛ پذیرایی از مهمان در حالی که مجبورم بلافاصله بعد از شام، با عجله سر کلاس شبانه حاضر شوم مشکل است.» وقتی ماهیت مشکل را تشخیص دهیم، می‌توانیم برای خود هدفی معین کنیم، و برای نیل به آن هدف به دنبال راه حل بگردیم. راه‌حلهای ممکن را بسنجیم و تجربه کنیم و بهترین را برگزینیم. در موارد دیگر، چنانچه تعیین ماهیت مسئله دشوار باشد، باید از سرنخه‌هایی که جسم ما و رفتارهای ما به دست می‌دهد، کمک بگیریم. رفتارهایی مانند اضطراب، حالت تهاجی، طفره رفتن و معوق گذاشتن کارها، افسردگی و دست زدن به بازیهای روانی. آگاهی به این سرنخه‌ها ما را در تشخیص ماهیت مشکل یاری می‌دهد. «من می‌دانم هر وقت که علی‌رغم خواب راحت شب، صبح سردرد بگیرم، یا بدون احساس گرسنگی چیزی بخورم، حتماً اشکالی در کار است. شاید بهتر باشد در چنین حالتی لحظه‌ای تأمل کنم، به دور و بر و به زندگیم نگاهی بیندازم و بینم چه چیز ناراحت‌کننده می‌کند.» این بار قصد ما طرح سرنخه‌های مختلف و مفیدی است که می‌توان با توجه به حالات جسمی و الگوهای رفتاری خود، به دست آورد. در

لین. ز. بلوم . کارن کابورن . جوان پرلمن
ترجمه زهره زاهدی

چرا نمی‌توانم قاطع باشم؟!

صورت شناخت این علایم و الگوها و نیز عملکرد آنها، بهتر می‌توانیم شرایطی را که در آن قادر به اعمال قاطعیت نیستیم، بازشناسیم. آن گاه قادریم به دقت تعیین کنیم که چه چیز و در چه زمانی باید در ما تغییر کند.
علایم جسمی:

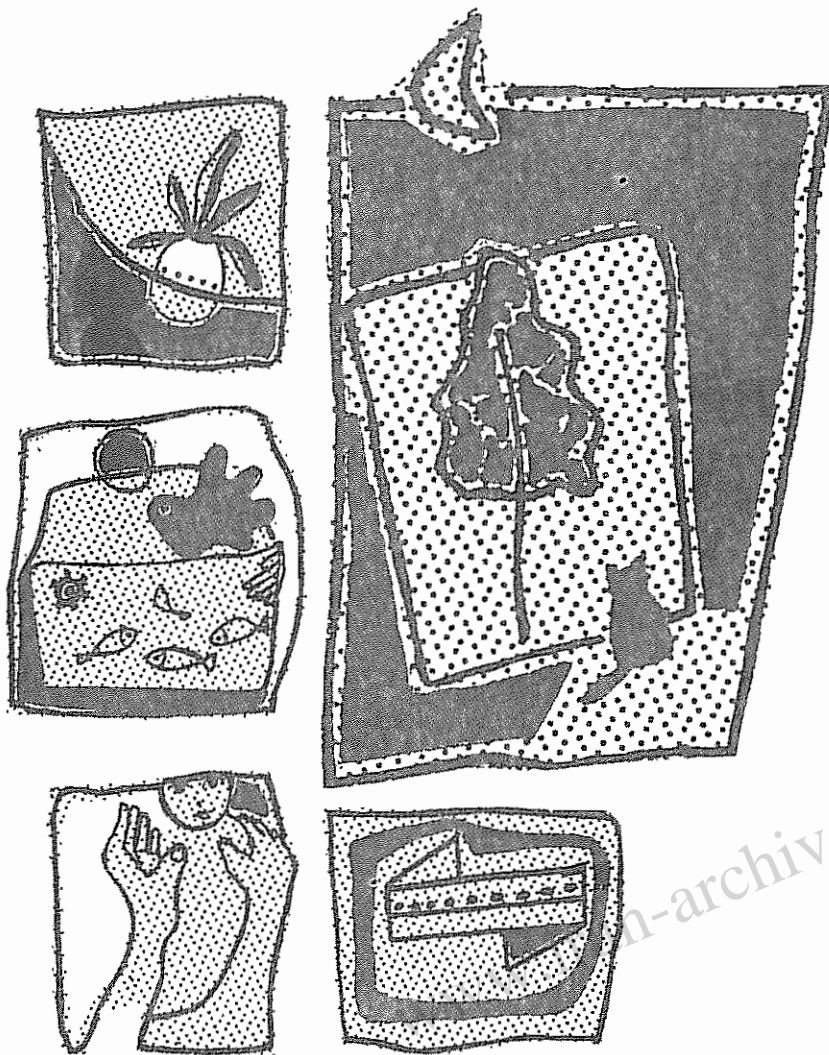
بدانم که چه طور باید آگاهی به احساسات و خواسته‌های خود را یاد بگیرم و چه طور می‌توانم آن طور که باید، خواسته‌های خود را بیان کنم. طبق نظر گروه، با بررسی اجزاء تشکیل‌دهنده شرایط موجود، می‌توانیم ماهیت مشکل را تشخیص دهیم: «بچه‌های همسایه باغچه را لگدمال می‌کنند؛ جیمی

اضطراب سد راه رفتار قاطعانه است. بنابراین احساس اضطراب، فشار، یا نگرانی می‌تواند برای ما، علامت شکست در اعمال رفتاری قاطعانه باشد. هریک از ما ممکن است به طور کلی ناآرام و مضطرب باشیم، یا نگران حوادثی باشیم که در آینده دور یا نزدیک در شرف وقوع است. این اضطرابها گاهی به صورت رفتارهای عصبی از جمله لرزش، ناخن‌جویدن، دندان قروچه، ضرب‌گرفتن با انگشتان، تکان‌دادن پا، و یا خنده‌های تصنعی، ظاهر می‌شود. همچنین ممکن است ما را دچار مرض بی‌خوابی، پرخوری، یا کم‌اشتهایی کند. این علائم، هرچند ضرورتاً توأم با اضطراب نیستند، اما معمولاً قبل، بعد و یا همزمان با شرایطی که رفتار قاطعانه را ایجاد می‌کند، ظاهر می‌شوند. البته تمام موارد اضطراب به عدم قاطعیت مربوط نمی‌شود، اما زمانی که می‌کوشیم آگاهی خود را نسبت به نیاز به قاطعیت افزایش دهیم، باید به علائم اضطراب توجه خاصی مبذول بداریم. گاهی علائم جسمانی اضطراب به وضوح مربوط به قاطعیت است. کاترین وقتی می‌خواهد سؤالی را در کلاس درس

مطرح کند به شدت دچار هیجان و تشویش می‌شود: «می‌دانم که هیچ دلیل منطقی برای تشویش وجود ندارد. اما، حتی زمانی که به دقت سؤال خود را در ذهن تنظیم می‌کنم، جوشش اضطراب را در درونم احساس می‌کنم. در مواقع دیگر، حتی پیش از آنکه بخواهم چیزی بگویم، اضطراب جسمانی را

احساس می‌کنم. در هر دو حالت، قلبم به طیش می‌افتد و راه گلویم بند می‌آید. اغلب اوقات یک جا می‌نشینم و حرف نمی‌زنم. وقتی استاد مبحث دیگری را شروع می‌کند آن وقت آرام می‌گیرم و از حالت انقباض بیرون می‌آیم. بعداً از دست خودم عصبانی می‌شوم که چرا حرف نزدم و آن چه را نیاز

داشتم نرسیدم.» کاترین می‌داند که اضطرابش بخاطر وحشتی است که از طرح سؤال در کلاس درس دارد. او راه‌حل را می‌داند، باید به مشکل صحبت در کلاس درس بپردازد و بر آن فائق آید. در مواقع دیگری، به همراه اضطراب،



احساس تحت فشار بودن هم می‌کنیم و نمی‌دانیم که چرا مضطربیم. در چنین مواقعی که جسم به ما علامت می‌دهد و می‌گوید: «به من توجه کن» شاید بد نباشد بررسی کنیم که در زندگی و روابطمان با دیگران چه می‌گذرد که موجب اضطرابمان شده است. به جای اجتناب از مواجهه با اضطراب از طریق نادیده گرفتن، متوسل شدن به داروهای آرام‌بخش، و یا سرگرم شدن به کار دیگر، بهتر است بفهمیم اشکال در کجاست و ما چه می‌خواهیم.

ژانت زنی جدی است. عموماً از احساس تنش و فشار شکایت دارد، بدون آنکه بتواند روی نقطه مشخصی انگشت بگذارد. وی پس از آنکه دریافت باید نسبت به علایم جسمی مبنی بر اضطراب آگاهی پیدا کند، دست به کار جالبی زد. جدولی برای یک هفته تهیه کرد، که در آن، گزارش مجملی از تمام حالات و رفتارهای جسمی دال بر وجود اضطراب و علت‌های ضمنی آنها، نوشته شده بود. روزانه در این جدول کلیه شرایط خاص ایجادکننده حالت اضطراب و تنش در وی و علایم ظاهری بروز آنها را یادداشت می‌کرد. طی ثبت این یادداشت‌های روزانه، دریافت که هروقت مضطرب می‌شود - و این عموماً مقارن با

مواقعی بود که ناچار بود به درخواستی پاسخ منفی بدهد - آرواره‌ها را رویهم فشار می‌دهد. وی که منشی یک اداره پر رفت‌وآمد بود، روزانه مکرراً ناچار می‌شد به درخواست‌های مراجعین مختلف در زمینه خدمات اداری پاسخ منفی بدهد.

بعدها گفت: «حیرت‌آور است. پیش از این هرگز نمی‌دانستم که آرواره‌هایم این همه دچار فشار و تنش می‌شوند. اگر سال‌ها پیش از این واکنش باخبر بودم، پول زیادی را که این همه سال صرف معالجه دندان‌هایم شد، پس‌انداز می‌کردم. بعضی از دندان‌هایم صرفاً به دلیل فشار زیاد آرواره‌ها، روکش شده‌اند. حالا حداقل می‌دانم چه باید کرد. باید قاطع باشم و بتوانم به دیگران جواب رد بدهم بی‌آنکه فشار این کار را متوجه دندان‌هایم نازنینم بکنم.»

البته همه حالات، مانند حالات ژانت، بیرونی و قابل رؤیت نیستند. به هر حال، ناچیزترین سرنخ‌ها هم می‌توانند ما را از احساساتمان باخبر سازند، بنابراین باید در

بدن خودمان به دنبال علامت اضطراب بگردیم. هرچند واکنش افراد مختلف، با یکدیگر متفاوت است، اغلب ما می‌توانیم یکی دو علامت را تشخیص دهیم و هنگام بروز، توجه بیشتری نسبت به آنها داشته باشیم.

الگوهای رفتاری:

اجتناب از قاطعیت

الگوهای رفتاری که ذیل به آن خواهیم پرداخت، می‌توانند نشان‌دهنده مواردی باشند که ما قادر به انجام قاطعانه کاری نیستیم.

حالات تهاجمی

گاهی، هنگام مواجهه با شرایطی که ما را مضطرب می‌کند، به ظاهر مشت‌ها را گره می‌کنیم، نفس‌های مقطع می‌کشیم و خشم خود

را بیرون می‌ریزیم. این چنین طغیان خشونت‌آمیزی، می‌تواند نشان دهد که در آن شرایط خاص عملکرد قاطعانه برایمان مشکل است. هرگاه قاطع نباشیم، تسلیم اضطراب می‌شویم. با بدخلقی و رفتار تهاجمی از اضطراب و قاطعیت هر دو، اجتناب می‌کنیم، زیرا طغیان خشم و تهاجم به قصد سرکوب دیگری، موقتاً ما را از چنگال اضطراب خلاص می‌کند. اما نتیجه غالباً مخرب است. گاهی لازم است بررسی کنیم که آیا دستیابی به رضایت خاطری کوتاهمدت، از طریق طغیان خشم، ارزش نابودی درازمدت یک رابطه، یا زمان و تلاشی را که باید برای بهبود یک رابطه صرف کرد، دارد؟

مثلاً، آنت توضیح داد که چطور با هم‌اتاقیش لیدیا، که ابتدا قرار بود فقط چند هفته در آپارتمان او بماند، رفتاری خشونت‌آمیز داشته است. شش ماه بعد لیدیا هنوز آنجا بود و از رفتش خبری نبود. در

واقع، کتابهایش کتابخانه را، لباسهای شسته‌اش حمام را اشغال کرده بود و گلدانهای پیچکش از درودیوار بالا می‌رفت، آنت هم همینطور!

رفتار آنت با لیدیا روز به روز خصمانه‌تر می‌شد. سر هر مسئله کوچک و بزرگی با او ستیز می‌کرد. آنت که ذاتاً دختری خوش خلق و مهربان بود، اغلب اختیار رفتار خود را از دست می‌داد و از حالت تهاجمی‌اش نسبت به لیدیا، رنج می‌برد. با کوچکترین بهانه‌ای به لیدیا می‌پرد و با این حال از اعمال قاطعیت در مورد مسئله اصلی یعنی رفتن لیدیا - اجتناب می‌کند. توجه به علایم رفتاری تهاجم‌آمیز، آنت را یاری داد تا هم خود را معطوف به اساس رابطه‌اش با لیدیا کند. خشم وی آن‌چنان تشدید شده بود که چیزی نمانده بود لیدیا را با فحش و لگد از خانه بیرون بیندازد. ناخودآگاه به این نتیجه رسیده بود که یک برخورد خشونت‌آمیز دیگر با اقامت طولانی لیدیا، می‌تواند موقتاً او را از تحمل فشار خلاص کند و احتمالاً باعث رفتن لیدیا شود. با این حال، آنت پس از بررسی وضعیت کلی دریافت که هدف آن است که لیدیا آپارتمان او را ترک کند، منتهی به روشی دوستانه. بنابراین آنت تصمیم گرفت با قاطعیت عمل کند، نه با خشونت. باید به سادگی از لیدیا بخواهد ظرف دو هفته آپارتمان را ترک کند و باید با آرامش و نه با برخوردهای خصمانه، درخواست خود پافشاری کند. آنت قبل از اعمال مستقیم قاطعیت، احساسات خشم آلود خود را بی‌جابه کار می‌گرفت. سر هر مسئله بی‌اهمیت‌جانبی از کوره در می‌رفت. خشم نابجای او مؤثر هم نبود. هرگز خواسته اصلی خود را به لیدیا نگفت. علی‌رغم طغیانهای مکرر، او می‌ماند و ضعف و زبونی‌ای که در مقابل شرایط موجود احساس می‌کرد، و حتی بدتر از آن، بخاطر رفتار خشونت‌آمیز خود دچار عذاب وجدان می‌شد، تا اینکه تصمیم گرفت با صداقت و صراحت با لیدیا برخورد کند.

گذر از یک نهایت به نهایت دیگر - از عدم قاطعیت به خشونت - امری عادی است. ممکن است احساسات و عقاید خود را آن‌قدر سرکوب کنیم که منجر به فوران خشم شود. برای آگاهی به رفتارهای شخصی،

شناسایی علایم رفتارهای خشونت‌آمیز یا طغیانهای ناگهانی مفید خواهد بود. گاهی بی‌جهت به کسی پرخاش می‌کنیم بی‌آنکه ریشه اصلی خشم خود را بشناسیم. زمانی دیگر ممکن است خشم خود را بر سر کسی خالی کنیم، در حالی که موجب خشم ما فرد دیگری است. در شرایطی از این قبیل طغیان خشم نشانگر آن است که از رفتار قاطعانه پرهیز می‌کنیم.

طفره‌روی

پیش از تصمیم‌گیری، حصول و بررسی اطلاعات مقتضی اهمیت دارد، لذا تردید و دودلی تا حدی طبیعی است. اما چنانچه تصمیم به انجام کاری گرفتیم اما آن را به تعویق انداختیم، از اعمال قاطعیت اجتناب کرده‌ایم. مثلاً دکتر استرند تعدادی کارشناس برای انجام پروژه جالب توجهی، استخدام می‌کرد. جنیفر دلش می‌خواست کار فعلی خود را کنار بگذارد و با گروه تازه کار کند، اما ظاهراً هرگز لحظه مناسب طرح مسئله را با دکتر استرند نمی‌یافت. اگر کار را بیش از این به تأخیر می‌انداخت، مدیر پروژه افراد لازم را استخدام می‌کرد و آن‌گاه جنیفر با خود استدلال می‌کرد که: «به هر حال دیر شده است.»

جنیفر اضطرابش را نسبت به انجام این درخواست چنین توضیح داد: «گمان می‌کنم از طرح آن طفره می‌رفتم چون می‌ترسیدم مبدا دکتر استرند فکر کند می‌خواهم با پرویی خودم را به گروه تازه تحمیل کنم. شاید امیدوارم پیش از آنکه خودم درخواست کنم، نظرم را در باره کار با این گروه، بپرسم اگر جنیفر به سکوت خود ادامه دهد، نهایتاً دیگران برایش تصمیم خواهند گرفت. این رفتاری کاملاً غیر قاطعانه است که طی آن جنیفر هر نوع اختیار عملی را از دست و می‌گذارد.»

طفره‌روی همیشه هم نشان عدم قاطعیت نیست. معوق‌گذاشتن کار در مورد تصمیمی که گرفته شده است، می‌تواند تعمداً و به عنوان پافشاری یا واکنش بازدارنده به قصدی خاص، عمل کند. بهتر است هر وقت کاری را به تعویق می‌اندازیم از خود بپرسیم: «آیا دست به دست کردن من، به دلیل اجتناب از قاطعیت نیست؟»

سوالات زیر برای یافتن نشانه‌های طفره‌روی برای اجتناب از قاطعیت، مفید است.

- ۱ - آیا تلفن کردن یا دادن جواب تلفن را به بعد موکول می‌کنم؟
- ۲ - آیا در قبول یا رد دعوت به مهمانی، تأخیر می‌کنم؟
- ۳ - آیا از درخواست برای اطلاعات مورد نیاز، طفره می‌روم؟
- ۴ - آیا از برخورد با دیگران طفره می‌روم؟

- ۵ - آیا بیان احساسات و عقاید ما را هر چند مشخص، به بعد موکول می‌کنم؟
- ۶ - آیا از تقاضای کمک، هر چند نیازمندش باشم، طفره می‌روم؟

واکنش با تأخیر

گاهی سرنخهای رفتاری ما بعد از انجام عمل بروز می‌کند. مثلاً گاهی پس از بیان حرفی یا انجام کاری که بدان مایل نبودیم، خود را سرزنش می‌کنیم که: «چرا همان چیزی را که در ذهنم بود، نگفتم؟» «چرا موافقت کردم؟ واقعاً دلم نمی‌خواست.» این نوع افکار پس از عمل انجام‌شده، نشانه آن است که ما موفق نبودیم قاطعانه عمل کنیم. ممکن است کار از کار گذشته باشد، اما آگاهی نسبت به واکنشهایمان و به خاطر سپردن آنها، از تکرارشان در آینده جلوگیری خواهد کرد.

هنگام طرح این موضوع میریام گفت: «من درست همین طور هستم. هر کسی که از من دعوت می‌کند، به هر کجا که باشد، بی‌اختیار می‌گویم: «حتماً خواهیم آمد.» و چه بسا علاقه و یا فرصت رفتن هم ندارم. بعداً خودم را به خاطر این تصمیم بی‌جا، به شدت سرزنش می‌کنم. دلم نمی‌خواهد احساسات دیگران را جریحه‌دار کنم، اما دلم هم نمی‌خواهد به خاطر انجام همه کارهایی که انجامشان را پذیرفته‌ام، به دلدسر بیفتم.»

میریام پس از مشاوره با گروه و شنیدن نظریات ایشان، به این نتیجه رسید که: «گمان می‌کنم هر وقت خود را در بند می‌بینم و یا نمی‌دانم دقیقاً چه می‌خواهم، بهتر است بگویم: از حسن نیت و لطف شما ممنونم، اما چون دلم نمی‌خواهد بیشتر از توانم تعهد کنم، اجازه بدهید فکر کنم و فردا

به شما جواب بدهم. به این وسیله مهلتی برای بررسی آنچه حقیقتاً می‌خواهم، در اختیار خواهم داشت.»

تاخیر در انجام یک تصمیم، تا زمانی که مطمئن شویم بهترین راه‌حل را یافته‌ایم، ما را از احساس رنجشی که بر اثر تصمیمی نادرست عارض‌مان می‌شود، در امان نگه می‌دارد. معمولاً تصمیم نادرست و عجولانه، در پاسخ به فشارهای درونی، برای اجتناب از مخالفت با دیگران، گرفته می‌شود. تعویقی این‌چنینی، طفره از عمل قاطع نیست، بلکه بازتاب عملی آگاهانه است تا برای اخذ تصمیمی رضایت‌بخش به خود فرصتی محدود دهیم.

احساس دلتنگی

در اجتماع اگر نگوییم از زنها انتظار می‌رود، می‌توان گفت زنها را مجاز می‌دانند که احساس دلتنگی و پوچی کنند و چه از نظر جسمی و چه از نظر ذهنی آن قدر افسرده شوند که زیگموند فروید بتواند چنین حالت افسرده‌ای را برای زنها طبیعی بخواند.

بحث بر سر افسردگی شدید و درازمدت نیست، بلکه مقصود احساسات نیمه سرخورده‌ای است که اغلب توأم با فقدان شور و انرژی است و دلیل خاصی هم برای آن نمی‌شناسیم. یکی از دلایل این امر شکست در شرایطی است که می‌خواهیم اعلام وجود کنیم. می‌گذاریم ناامیدی و خشم وجودمان را دربر گیرد و آن گاه، آن را در خود می‌ریزیم. بنابراین، در خلا بیان صریح و برون‌گرایانه خود، احساس دلتنگی - یعنی مرور مکرر کدورت‌های درونی - بهایی است که از نظر روانشناسی، در ازای رفتار غیرقاطعانه می‌پردازیم.

لیزا، که پیشخدمت یک رستوران است، می‌گفت که هر شب کسل و افسرده از سر کار برمی‌گشت. پس از گفتگو با گروه دریافت که افسردگی او به این جهت بوده که هر شب، پس از تعطیل رستوران، می‌بایست همه میزها را نظافت کند، در حالی که همکارش ترزا، مسئولیت آسانتر و سریعتر، یعنی پرکردن شیشه‌های سس را، به عهده داشت. وی مصمم شد از همکارش بخواهد مسئولیتها را به تساوی تقسیم کنند و هفته بعد، به گروه اظهار داشت که در پی

انجام این تصمیم، شبها با احساس بهتری به خانه برمی‌گردد.

مسئله ناچیز به نظر می‌رسد، اما هر چه بود در واقع آزارش می‌داد و تداوم این رنجش، افسرده‌اش می‌کرد. همین درخواست به ظاهر ناچیز از همکارش، او را از افسردگی نجات داد. نورا، نمونه دیگری است بر صحت این مدعا.

نورا، زنی فعال و با نشاط در محیط کار، داستان تعطیلات سال نوی خود را چنین تعریف کرد: «خودتان می‌دانید که هر سال، نزدیک تعطیلات سال نو، اوضاع چطور است. همه چیز خبر از رسیدن عید نوئل می‌دهد. رادیو، تلویزیون، مطبوعات، آگهیهای فروشگاهها، هر چه حجم این تبلیغات برای جشنهای آغاز سال نو بیشتر می‌شود، من کمتر نشاط آن را احساس می‌کنم. دلگرفته و بی‌تفاوت می‌شوم و برای انجام کارهای مربوط به آن، اشتیاق و نیروی کافی احساس نمی‌کنم. خرید، تدارک میهمانی، نوشتن کارت تبریک و آمادگی برای پذیرایی از بچه‌ها و خانواده و دوستانشان، که دیگر جای خود دارد. دیشب وقتی تلفنی با دخترم صحبت می‌کردم، دلتنگی در صدایم محسوس بود. هر چه از من پرسید که چه چیز ناراحت‌م کرده است، جواب مشخصی نداشتم.

بعد از آنکه گوشی را گذاشتم، در باره واکنش او و احساس خودم به فکر فرو رفتم. از آنجا که تعلیمات گروه برای احراز رفتاری قاطعانه تأثیر زیادی در من گذاشته بود، از خود پرسیدم: «واقعاً چه احساسی دارم؟ چه می‌خواهم؟» دریافت‌م که احساس من افسردگی و کسالت نیست، اما از اینکه

افراد خانواده همیشه بار تدارک و پذیرایی همه مراسم تعطیلات را به دوش من می‌گذارند، ناراحت هستم و از این کار اکراه دارم. عید شکرگزاری تازه شروع کار است و کریسمس و سال نو، یکی پس از دیگری از راه می‌رسند و همیشه در خانه من برگزار می‌شوند. البته دیگران هم کمک می‌کنند، شوهر و بچه‌هایم درخت کریسمس را تزیین می‌کنند. اما این من هستم که در پایان باید سفره را جمع کنم.

مسئولیت اصلی به عهده من است. می‌دانم که امسال هم همین‌طور می‌شود همیشه همین‌طور بوده است و گمان می‌کنم به همین دلیل است که همیشه، در این وقت سال، احساس کسالت و افسردگی می‌کنم. می‌دانم که کار و مسئولیت زیادی پیش رو دارم، اما بعد، به خاطر سرحال نبودنم، احساس گناه می‌کنم. مسلماً دلم نمی‌خواهد در باره احساسم به کسی چیزی بگویم و تعطیلات بقیه را خراب کنم.

یکی از افراد گروه گفت: «بسیار خوب، حالا که فهمیده‌اید چرا موقع تعطیلات سال نو بی‌حوصله می‌شوید، در باره‌اش چه تصمیمی دارید؟ بیان اینکه: بله، به این دلیل غمگینم، کافی نیست.»

نورا گفت: «نمی‌دانم. همیشه خرید و پخت و پز و نظافت در تعطیلات به عهده من بوده است و خانواده‌ام روی این موضوع حساب می‌کنند. شاید بهتر باشد کمی بیشتر استراحت کنم تا سرحال بیایم، یا از قرصهای آرام‌بخش استفاده کنم.» یکی از اعضای گروه، که هم سن و سال دختر نورا بود، گفت: «اینها فقط وسیله‌ای هستند برای

سازش با شرایطی که دلخواهتان نیست. راه حل چیز دیگری است. هیچ وقت به ذهنتان خطور نکرده است که وقتی مدام می گوید: (مسئولیت همیشه بر گردن من می افتد)، در حقیقت مسئولیت را پذیرفته اید؟ آیا فکر نمی کنید دلیل اینکه خانواده از شما انتظار دارد همه بار تعطیلات را به دوش بکشید، آن است که خود شما همیشه از خود انتظار انجام این کار را داشته اید و همیشه انجام داده اید؟

«بله، گمان می کنم همین طور است.»
«پس برای تغییر اساسی این وضعیت، چه قاطعیتی به خرج داده اید؟»
نورا کمی فکر کرد.

«می توانم به سادگی از همه کمک بخواهم. با شناختی که از خانواده ام دارم، تنها بیان این موضوع فایده ای نخواهد داشت. باید برای هر کدامشان وظیفه ای تعیین کنم. به این ترتیب می توانم بعضی از مهمانیهای شام را به عهده دیگران بگذارم. لزومی ندارد که مهمانی همیشه در خانه ما برگزار شود.» با اشتیاق بیشتری ادامه داد: «روز جشن شکرگزاری، همه در خانه ما جمع می شوند. می توانم وقت نهار موضوع را مطرح کنم.»

یکی دیگر از افراد گروه، به شدت مخالفت کرد. نورا دلیل مخالفت او را پرسید. «وقتش نامناسب است. اگر بتوانید پیش از تعطیلات - یعنی زمانی که سرحال و خوش خلق هستید - همه را دور هم جمع کنید و با آنها حرف بزنید، تأثیر بیشتری خواهد داشت. آن وقت، دیگر فکر نمی کنند که می خواهید سر شام نقش فدایی را بازی

کنید و آنها را به دام گناه گرفتار کنید. این کار مهمانی شام را خراب می کند و آنها هم اشتیاق خود را از دست می دهند.»

نورا با رضایت پاسخ داد: «حق با شماست. آخر این هفته که دور هم جمع می شویم، موضوع را مطرح می کنم. آخر هفته ها، برای طرح چنین مسائلی مناسبتر هستند. می توانیم دسته جمعی برای تعطیلات فکری بکنیم.» و همین کار را هم کردند. نورا از اینکه دید افراد خانواده با کمال میل مسئولیتها را میان خودشان تقسیم کردند، حیرت زده شد. آن روز برای شام کریسمس برنامه ریزی کردند و قرار شد نورا دسر را تهیه کند و به خانه دخترش برود!

در مواردی مانند وضعیت لیزا و نورا - و بسیاری موارد دیگر - احساسات منفی ما می تواند سر نخ باشد، تقاضایی از جانب وجودمان، برای دریافت توجه بیشتر. با بذل این توجه می فهمیم که چرا افسرده هستیم. وقتی به علتها پی بردیم، می دانیم که چه می خواهیم، و آن گاه فکری به حالش می کنیم.

تهیه فهرست

چه زمانی عدم قاطعیت به خرج می دهیم؟

تهیه این فهرست میانبری است برای درک علایم رفتاری که نیازمند اعمال قاطعیتند.

الف. آیا نسبت به وجود علایم زیر آگاهی دارم، و آیا این علایم به اضطراب مربوط می شوند؟

۱ - ساییدن دندانها به یکدیگر

۲ - جویدن ناخن

۳ - ضرب گرفتن با انگشتان یا با پا

۴ - تکان دادن پاها

۵ - خنده های عصبی و تصنعی

۶ - بی خوابی

۷ - دل پیچه

۸ - تند شدن ضربان قلب

۹ - فشار دادن آرواره ها روی هم

۱۰ - سردرد

۱۱ - گرفتگی عضلات گردن

۱۲ - هر نوع نشان دادن احساس تش و فشار

ب. آیا برای اجتناب از قاطع بودن، دست به انجام کارهای زیر می زنم؟

۱ - پرخاشگری و طغیانهای خشونت آمیز

۲ - طفره از کارها

۳ - سرکوبی احساسات

۴ - احساس افسردگی

۵ - وانهادن برای ارضای دیگران

یادداشت روزانه

داشتن چنین یادداشتی اهمیت دارد

تهیه یادداشت روزانه به شکل نمودار مشکل است، اما یکی از مهمترین کارهایی است که می توانیم برای خودمان انجام دهیم. این کار کمکمان می کند شرایط خاصی را که در آن مایل به اعمال قاطعیت هستیم، مشخص کنیم. پیشنهاد می کنیم حداقل یک هفته، چنین یادداشتی را تهیه کنید تا بتوانید الگوهای رفتاری خود را تحلیل کنید. آن وقت به آسانی می توانید در شرایطی که اعمال قاطعیت برایتان مشکل است، به تمرین پردازید.

وضعیت و تاریخ	علایم جسمانی، و الگوهای رفتاری	رفتار من	احساس من	آنچه دلم می خواست انجام دهم	علت انجام ندادن آن
سه شنبه ۳/۲۳					
معلم بالای سرم ایستاده قلبم به شدت می طپید بود و می خواست سؤال کند	سکوت کردم	بلاغت و ناامیدی	سؤال را بیرسم	می ترسیدم مبادا احمق جلوه کنم	
شنبه ۲/۲۵					
دوستان وقت شام از راه رسیدند	آرواره هایم سخت شدند و صدایم مرتعش شد	دعوتشان کردم شام را با ما بخورند	درمانده و خشمگین و نگران بودم چون غذا به اندازه کافی نداشتیم و میز غذا به هم ریخته بود.	توضیح بدهم که دوست دارم امشب با شوهرم غذا بخورم و دلم می خواهد آنها یک شب دیگر بپایند	ترسیدم مبادا برنجند.
شوهرم به محل کارم تلفن کرد و از من خواست شب را با هم به رستوران و سینما برویم	وقتی با او حرف می زدم لبم را گاز می گرفتم و با خودکار روی میز می زدم.	با پیشنهادش موافقت کردم در حالی که امیدوار بودم بی میلی را در صدایم احساس کند.	دلنگ از اینکه نفهمیدم چقدر خسته هستم.	به او بگویم که دلم نمی خواهد شب را از خانه بیرون برویم و برعکس چقدر مایلیم با هم استراحت کنیم.	ترسیدم مبادا از من برنجد و برنامه هایش به هم بخورد

صبح بخیر خانم...

مایک برتون

ترجمه مریم گودرزی

چهره‌ای برایمان آشناست اما نام صاحب چهره را به خاطر نمی‌آوریم؟ شاید پاسخ در نحوه تفکیک و کدگذاری اطلاعات در مغز باشد. در خیابان به زنی برمی‌خورید که یقین دارید او را می‌شناسید، اما به جا نمی‌آورید. توقف می‌کنید اما نمی‌دانید به او سلام کنید یا نه. آیا شخصاً او را می‌شناسید، آیا در فروشگاه‌ای که معمولاً خرید می‌کنید، کار می‌کند، یا شاید او را در تلویزیون دیده‌اید؟ او به راه خود ادامه می‌دهد و شما شرمنده بر جا می‌مانید. شاید بعدها متوجه شوید همکاری بوده که به ندرت او را خارج از محل کار می‌بینید.

نمونه‌هایی از این قبیل بسیارند. به نمونه‌ای دیگر توجه کنید. پیش از برگزاری یک جلسه با مردی صحبت می‌کنید، و او را دقیقاً می‌شناسید. همان کسی است که سال پیش او را در جلسه دیده‌اید، در نیوکاسل کار می‌کند، اتومبیل گلف دارد. علی‌رغم یادآوری همه اینها، مشکل اینجاست که نامش را به خاطر نمی‌آورید. ضمن اینکه تلاش می‌کنید، با پس‌وپیش کردن اسامی مختلف در ذهنتان، نامش را به خاطر بیاورید، امیدوارید در این بین مجبور نشوید او را به کسی معرفی کنید.

تجربه‌های مشابه و گیج‌کننده بسیار است. اما ببینیم در عمل چگونه اتفاق می‌افتد. در مورد اول، به نظر می‌رسد مکانیزم مغز در شناسایی چهره فرد به طور کامل عمل نمی‌کند. این نوع انسداد ناحیه‌ای، به ندرت اتفاق می‌افتد، زیرا

معمولاً حافظه ما، در ثبت چهره‌ها، بسیار دقیق عمل می‌کند. می‌تواند هزاران چهره را بدون کمترین اشکالی شناسایی کند.

در مورد دوم، فرایند شناسایی صورتی کامل است، اما مکانیزم مغزی، از یادآوری نام، طفره می‌رود.

هر دو ناتوانی، کلیدها و علائم باارزشی را در اختیار روانشناسان قرار می‌دهد تا چگونگی کار مغز را در شناسایی چهره‌ها و اسامی تشخیص دهند.

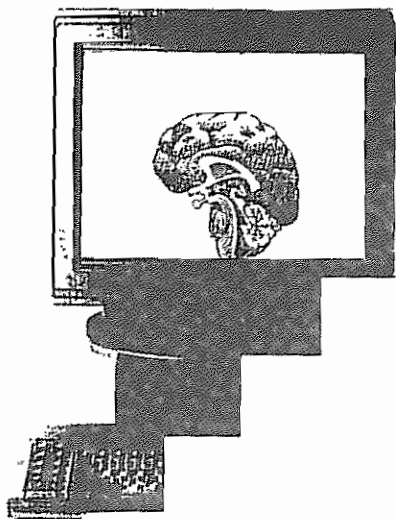
طی ۱۰ سال گذشته در این زمینه پیشرفتهای مهمی انجام شده است، اما پیچیدگی مطلق سیستم عصبی انسان، کار را بسیار مشکل می‌کند. هرچند علم تشریح

سیستم عصبی شواهد مفیدی ارائه می‌دهد، درک کامل فرایند تشخیص، با آزمایش خود مغز، چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. یکی از علت‌های اساسی آن است که در حال حاضر تکنولوژی آن‌قدر پیشرفت نکرده است که تحقیق در باره فعالیت‌های همه سلول‌های درگیر مغز، به هنگام مشاهده یک فرد، امکان‌پذیر باشد. حتی در صورت امکان‌پذیری، معلوم نیست که مسئله حل شود. اگر می‌توانستیم اثرات یک برنامه خاص را در همه اجزاء الکترونیکی ترکیب‌دهنده کامپیوتر پی بگیریم، آیا حقیقتاً طرز کار آن برنامه خاص را درک می‌کردیم؟

این مشکلات سبب شد روانشناسان به روش «فرایند اطلاعاتی» متوسل شوند. در این روش مغز را بر اساس عملی که انجام می‌دهد مورد مطالعه قرار می‌دهند، نه بر اساس شناسایی مراکز انجام‌دهنده فعالیت‌ها.

با این روش می‌توانیم عملکرد مغز را به عنوان فعالیت جمعی حوزه‌های مختلفی که در عین حال هریک وظیفه خاصی را انجام می‌دهند، مورد بررسی قرار دهیم. اگر بتوانیم وظایف خاص هریک از این حوزه‌ها را کشف کنیم و نحوه تبادل اطلاعات میان این حوزه‌ها را دریابیم، موفق به درک عملکرد این پیچیده‌ترین اندام بدن، می‌شویم.

یکی از مفیدترین ابزار در این روش، اشتباهاتی است که افراد به هنگام شناسایی یکدیگر، مرتکب می‌شوند، چرا که دلایل عدم موفقیت یک سیستم، می‌تواند نشان‌دهنده نحوه کار آن باشد. آندرویانگ، استاد روانشناسی دانشگاه دورهام، در نیمه سالهای ۱۹۸۰، به همراه همکارانش، دست به کار جستجوی الگویی برای این خطاها شد. وی از ۲۲ نفر خواست که ظرف هفت هفته از تمام اشتباهاتی که در شناسایی افراد مرتکب می‌شوند، یادداشت بردارند. نتیجه، الگوی جالبی را به دست داد. آنها معمولاً به سه شکل مرتکب خطا می‌شدند: یا اینکه شخصی را اصلاً نمی‌شناختند، یا شخصی به نظرشان آشنا می‌آمد اما نمی‌دانستند او را از کجا می‌شناسند، و یا اینکه شخصی را کاملاً می‌شناختند اما نامش را به خاطر نمی‌آوردند. جالب است که هیچ کس گزارش نوع چهارمی ارائه نکرد، یعنی اینکه شخصی به نظرشان آشنا بیاید و نامش را به خاطر بیاورند، اما بیش از این چیزی در باره او ندانند. به گفته یانگ، هرگز اتفاق نمی‌افتد که به خود بگوییم: «می‌دانم که او داستین هافمن است، ولی داستین هافمن کیست؟»



از کلماتی که هم به عنوان اسم و هم به عنوان حرفه و یا مشخصات دیگر، به کار می‌روند، به این مقوله پرداختند.

در آزمایشات مک‌وینی، عکس تعدادی اشخاص بیگانه را به افراد نشان دادند و برای هر یک نام و حرفه‌ای را ذکر کردند. از افراد خواستند که مشخصات مذکور را به خاطر بسپارند. محققان از نامهایی استفاده کردند که جنبه توصیفی داشت و حرفه هم بود، مانند نانوا یا آشپز. بنابراین گاهی مثلاً کلمه نانوا اسم صاحب عکسی بود و گاهی حرفه صاحب عکس دیگری. نتیجه جالب توجه بود. حتی هنگامی که نام و حرفه، هر دو یک لغت بود، یادآوری نام بیشتر طول می‌کشید. به این ترتیب شناسایی شخصی به نام آقای نانوا زمان بیشتری می‌طلبید تا شناسایی شخص دیگری با حرفه نانوائی. شواهد حاصل از آزمایشات مک‌وینی یک بار دیگر بر نظریه حفظ جداگانه اسامی در مغز، صحت می‌گذارد.

مبحث روان‌شناسی - عصب‌شناسی، شواهد نهایی را به دست می‌دهد. نزدیک به یک قرن است که دانشمندان دریافته‌اند اشخاصی که به دلیل جراحی، تومور یا ضربه دچار ضایعات هستند در زمینه‌های خاصی نارسایی دارند. این امکان وجود دارد که برخی تواناییها را ضمن حفظ سایر تواناییها، از دست بدهند. اخیراً برندا فلود و همکارانش در دانشگاه لانکاستر بیماری را مورد آزمایش قرار دادند که در یادآوری اسامی اشخاص دچار مشکل بود. آقای اس. تی. مردی تحصیلکرده در سن ۶۰ سالگی دچار ضایعه تومور مغزی بود که با

ایشان در این تحقیق عکس یک چهره آشنا - اعم از سیاستمدار یا هنرمند - را به افراد نشان دادند و از آنها خواستند که نام یا حرفه صاحب عکس را شناسایی کنند. با اینکه پیش از انجام آزمایش کلیه عکسها را به افراد مورد آزمایش نشان داده و خاطرنشان کردند که چهره‌ها از میان این عکسها در نظر گرفته می‌شود، باز هم یادآوری اسامی بیش از مشاغل طول کشید.

در بررسیهای بیشتر، از افراد خواستند به جز حرفه، اطلاعات دیگری در باره صاحبان عکسها به خاطر بیاورند، باز هم نتیجه یکی بود. آنها باید در پاسخ مثبت به سؤالاتی مطروحه دکمه‌ای را که مقابلشان قرار داشت، فشار دهند. در جواب این سؤالات که: «آیا این دو نفر هر دو امریکایی هستند؟» یا «آیا نام هر دوی اینها جان است؟»، مقایسه دو اسم، بیش از مقایسه دو ملیت، وقت گرفت. مطالعه در مورد زمان واکنش نشان می‌دهد که ما پیش از دستیابی به نام افراد، اطلاعات دیگری را در باره آنها به خاطر می‌آوریم، این استنتاج تأیید دیگری است بر نظریه حفظ جداگانه اسامی در مغز. ادامه چنین تحقیقاتی محدود است، زیرا کنترل عوامل دیگری که بر زمان واکنش تأثیر می‌گذارد، مشکل است. به عنوان مثال، کلماتی را که معمولاً سریعتر بر زبان می‌آیند، پیش از کلماتی که به ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرند، به خاطر می‌آوریم. همین امر در مقایسه نامهایی که دارای کلمات توصیفی‌اند، اشکال ایجاد می‌کند، نامهایی مانند: آهنگر، نیک‌منش. کاترین مک‌وینی و همکارانش در دانشگاه لانکاستر، با استفاده

بر اساس نتایجی از این دست، یانگ و ویکی بروس، استاد روانشناسی دانشگاه ناتینگهام نوعی شناسایی چهره مبتنی بر رعایت سلسله مراتب را، پیشنهاد کردند. به اعتقاد آنها، سیستم به این ترتیب عمل می‌کند: اول چهره‌ای را می‌بینید و او را آشنا، یا ناآشنا شناسایی می‌کنید. اگر او را بشناسید، به کلیه اطلاعاتی که در باره آن شخص دارید، دسترسی خواهید یافت: اطلاعاتی که با مفاهیمی خاص به او هويت می‌بخشند. سرانجام، اگر بتوانید با موفقیت از دو مرحله اخیر بگذرید، وارد فرآیند به یادآوری نام او خواهید شد. این طرح ظاهراً با خطاهایی که افراد مرتکب می‌شدند، مطابقت دارد، اما مفهوم حیرت‌آور دیگری هم دارد. ظاهراً مغز به دلایلی، اطلاعات مربوط به اسامی افراد را جدا از سایر اطلاعات مربوط به آنها، ذخیره می‌کند. چرا مغز اینطور نتیجه گرفته است که اطلاعات مختلف را جداگانه ذخیره کند؟

فرضیه «ذخیره جداگانه اسامی» به غیر از خطاهای مرتکب شده در تحقیقات از سوی منابع علمی دیگر نیز تأیید می‌شود. روانشناسان معمولاً شواهد خود را از میان بررسیهای انجام شده بر زمان واکنش، انتخاب می‌کنند. در این بررسیها، به افراد مختلف، عکسهایی را نشان می‌دهند و از آنها می‌خواهند تا در اسرع وقت صاحبان آن عکسها را شناسایی کنند، در این بین، محققین زمان واکنش آنها را اندازه‌گیری می‌کنند. یانگ و همکارانش، با تکنیک، نشان دادند که الگوی شناسایی بر اساس سلسله مراتب مورد عملکرد مغز قرار گرفته است.

● مطالعه در باره زمان واکنش
 نشان می‌دهد که ما پیش از دستیابی
 به نام افراد، اطلاعات دیگری را در
 باره آنها به خاطر می‌آوریم.

عمل جراحی آن را خارج کرده بودند. در مورد شناسایی اشخاص او را آزمایش کردند. وی هنگام مشاهده عکسهای اشخاص سرشناس یا ناآشنا، می‌توانست آنها را دقیقاً به دو گروه آشنا و ناآشنا تقسیم کند. همچنین می‌توانست در باره هریک از اشخاص آشنا اطلاعات قابل توجهی ارائه دهد. مثلاً این یکی نخست‌وزیر اسبق است، آن یکی هنرپیشه فیلمهای وسترن است و غیره. اما اسامی صاحبان عکسها را مطلقاً به خاطر نمی‌آورد. ظاهراً حافظه آقای اس.تی.، جایی میان مراحل یادآوری مشخصات و اسامی، دچار انسداد کامل شده بود. هرگز گزارش نشده است بیماری دچار ضایعه مغزی، اسامی اشخاص را به خاطر بیاورد، اما مشخصات دیگری یادش نباشد. بنابراین، شواهد موجود، یک بار دیگر سیستم سه مرحله‌ای شناسایی چهره بر اساس سلسله مراتب را که بیشتر یانگ و بروس ارائه کرده بودند، تأیید می‌کند.

یکی از جنبه‌های عجیب این مکانیزم فرضی آن است که تفکیک و ذخیره اطلاعات مربوط به اشخاص، در قسمتهای مجزا در مغز، باید اخیراً نمو کرده باشد. در اغلب تمدنهای جهان نام فامیل اشخاص از حرفه آنها ناشی می‌شود. بنابراین آقای آهنگر یا آقای نجار یعنی کسی که اجداد پدری او در گذشته آهنگر یا نجار بودند. طی قرن حاضر بود که اروپاییان از انتخاب نام فامیل بر اساس شغل پدری دست کشیدند. با توجه به این تغییرات، مغز چگونه می‌تواند نجار به عنوان نام فامیل را از نجار به عنوان شغل تمیز داده و آنها را در محفظه‌های جداگانه بایگانی کند؟

طی سال گذشته، من و بروس یک سیستم کامپیوتری بر اساس فرآیند شناسایی چهره، برنامه‌ریزی کردیم. هدف از این کار، ساخت ماشین برای شناسایی چهره‌ها نبود، بلکه

کوششی بود برای درک چگونگی کار مغز برای انجام این کار، بر اساس نظریه‌های موجود در زمینه شناسایی چهره و روشهای مختلف مربوطه، به کامپیوتر برنامه دادیم. بسیاری از دانشمندان از این تکنیک استفاده می‌کنند. مثلاً هواشناسان، بر اساس گزارشهایی مربوط به شرایط جو و آب و هوا به کامپیوتر برنامه می‌دهند، و پیش‌بینی‌های خود را بر مبنای داده‌های کامپیوتر انجام می‌دهند. با این روش توانستیم شیوه عملکرد مغز در شرایط مختلف را بررسی کنیم.

نتیجه این آزمایشات، نحوه برخورد مغز با اسامی و سایر مشخصات اشخاص را تا حدودی نشان داد. البته اشکال سیستم این بود که پاسخهایش بر اساس معلومات ما درباره مراحل مختلف بازشناسی چهره بود و فرآیند حفظ جداگانه اسامی در آن دخالت نداشت.

برنامه را با استفاده از روشی به نام: «کنش ورسازی (فعال‌سازی) با اثر متقابل» نوشتیم. این روش را دو نفر امریکایی به نامهای جیمز مک کِلَند و دیوید رویلهارت، در سالهای ۱۹۸۰ ابداع کردند و به وسیله آن تحقیقاتی در مورد خواندن انجام دادند. برنامه ما از یک سری واحد‌های ساده تشکیل شده است، که هریک نمایانگر یکی از جنبه‌های مختلف سیستم شناسایی افراد در مغز هستند. واحدها بر حسب نقشی که بر عهده دارند، تقسیم‌بندی شده‌اند. آنها همچنین به ترتیب نمودارشدن کدهای اطلاعاتی به هنگام مشاهده یک چهره از درون با هم مرتبطند. در مرکز برنامه، گروهی از واحدها، به نامهای «منحنی‌های شناسایی شخص» و «واحدهای اطلاعات مفهومی» قرار دارند. غرض آن است که برای هر شخصی که می‌شناسیم یک منحنی شناسایی وجود داشته باشد. هنگامی که چهره‌ای را مشاهده

می‌کنیم، یا به هر دلیل کسی را می‌شناسیم، مثلاً صدایش را تلفنی می‌شنویم، واحد آن شخص فعال می‌شود. این فعالیت نشان می‌دهد که شخص آشنا است، اما جزئیات دیگری را نشان نمی‌دهد. هرچه واحد فعال‌تر شود، اطمینان به آشنابودن شخص، ساده‌تر خواهد بود. مرحله دوم - بازشناسی اطلاعات بیشتر - به عهده گروه دوم واحدها است که هریک اطلاعات تازه‌ای را در مورد آن شخص، بیان می‌کنند. به این ترتیب واحدهایی از قبیل «اهل انگلستان»، «متوفی»، و «ورزشکار» دست‌اندرکار می‌شوند. هرگاه یکی از این واحدها به حد معینی از فعالیت برسد، اطلاعات مورد نظر شناسایی شده است.

اشکال کار در این جاست که واحد هر «شخص» به کل گروه اطلاعات متصل است. بنابراین واحد «شخصی» که نمایانگر آقای ایکس است، به واحدهای دیگری مانند «سیاستمدار»، «اهل ولز»، «همسر خانم ایگرگ» و از این قبیل، متصل است. این ارتباط باعث می‌شود اطلاعات محفوظ، در هر دو سو عمل کنند. اگر واحد «شخص» آقای ایکس فعال شود، واحد «سیاستمدار» و غیره نیز فعال می‌شود، و برعکس.

با استفاده از این سیستم، آزمایشهای متعددی، به روشهای گوناگون انجام دادیم که در آن، این برنامه می‌توانست اسامی اشخاص را شناسایی کند. واضح بود که می‌بایست در ادامه این نظریه، گروه سومی از واحدها را به نشانه اسامی، به برنامه اضافه کنیم. اما ضرورت این کار در عمل ثابت نشد. اطلاعاتی راجع به افراد مختلف به کامپیوتر دادیم و اطمینان حاصل کردیم که برنامه در باره هریک از آنها محفوظاتی از قبیل حرفه، ملیت، نشانی منزل و نام، در اختیار دارد. فرض را بر این گرفتیم که افراد همانگونه که اسامی را به کار می‌برند، به

● کلماتی را که معمولاً سریعتر به زبان می‌آیند، پیش از کلماتی که به ندرت استفاده می‌شوند، به یاد خواهیم آورد.

خاطر می‌سپارند. به عنوان مثال: فرض کردیم مغز ما نامهایی مانند «جان کندي»، «جان لنون»، «جان اسمیت» و «جان» - اسم آخری آن چنان ارتباط نزدیکی با ما دارد که به خاطر سپردن نام فامیلش لزومی ندارد - را یک جا ذخیره می‌کند. بر آن شدیم که این اسامی را در گروه عمومی واحدهای اطلاعات جای دهیم، و ببینید که نتیجه چه بود:

هنگامی که واحدهای «اشخاص» را به واحدهای «اطلاعات» ارتباط دادیم، متوجه شدیم ضمن آنکه بسیاری از جزئیات اطلاعات مربوط به افراد مختلف، با هم مشترک هستند، اسامی معمولاً منحصر به فرد هستند. به این ترتیب ممکن است سیاستمداران زیادی را بشناسیم که آمریکایی باشند و در قید حیات نباشند، اما فقط یک جان کندي می‌شناسیم. این نتیجه‌گیری نشان می‌دهد واحدی که نشانگر خصوصیت «امریکایی» است، به بسیاری از واحدهای «اشخاص» مرتبط است، در حالی که واحد نمایانگر «نام جان کندي»، تنها به یک واحد مربوط است. هرگاه مثلاً با دیدن چهره یا شنیدن صدای کسی، واحد «شخص» را فعال کنیم، می‌توانیم ناظر عملکرد واحدهای «اطلاعات» باشیم. آنچه که روی می‌دهد عبارت است از اینکه واحد اطلاعاتی نمایانگر نام، همیشه کندتر و کمتر از واحدهای دیگر فعال می‌شود.

علت چیست؟ تصور کنید، آقای ایکس، به عنوان فردی آشنا شناسایی شده است، یعنی منحنی «شخص» او بسیار فعال شده است. در نتیجه، تمام واحدهای مربوط با این واحد، به کار می‌افتند. اکنون، بعضی از واحدهای اطلاعات، به عنوان نمونه «سیاستمدار» به واحدهای سایر «اشخاص» مثلاً گاندی، چرچیل، دوگل متصل شده‌اند. از آنجا که اطلاعات دوسویه عمل

می‌کند، این واحدهای «شخص» نیز فعال می‌شوند. این فعالیت آن قدر زیاد نیست که باعث شود این افراد آشنا به نظر برسند، اما آن قدر هست که باقی اطلاعات را دوباره به واحد «سیاستمدار» بازگرداند. در نتیجه، تمام اطلاعات مشترک بسیار سریعتر از اطلاعات منحصر به فرد، فعال می‌شوند. به نظر می‌رسد، در زمینه شناسایی اسامی، نظریه دیگری هم قابل تأمل است. آنچه شناسایی اسامی را مشکلتر می‌کند این نیست که جداگانه در مغز ذخیره می‌شوند، بلکه به این دلیل است که اسامی عموماً منحصر به فرد هستند.

این نظریه با گزارشات ما بیشتر تطبیق می‌کند. تأخیر در فعالیت واحدهای «نام» نشان‌دهنده آن است که شناسایی اسامی به زمان بیشتری نیاز دارد تا شناسایی اطلاعات دیگر. کندي در فعالیت واحدهای اسامی موافق با این واقعیت است که حتی هنگامی که قادر به شناسایی سایر اطلاعات هستیم، ظاهراً در مورد اسامی گیر می‌کنیم. هنگام فراموشی، اطلاعاتی که بر واحدهای کم‌فعالیت‌تر ثبت می‌شود، بیشتر در معرض قرار دارند. اگر فرض کنیم آقای اس.تی به طور کلی در تصمیم‌گیری بر اساس فعال شدن واحدهای اطلاعاتی، دچار ناتوانی است، انتظار می‌رود اسامی را پیش از بقیه اطلاعات فراموش کند، زیرا اسامی همانند سایر اطلاعات منحصر به فرد، مشکلتر از همه شناسایی می‌شوند. علاوه بر این، با استفاده از این برنامه کامپیوتری، یک بار دیگر اثبات شد که محور سایر اطلاعات از حافظه، ضمن ابقای اسامی غیرممکن است. تحقیقات ما اگرچه اشکال در شناسایی اسامی را به طریق دیگری توضیح می‌دهد، ولی این توضیح، تنها راه حل ممکن نیست. اخیراً خانم گیلین گوین از دانشگاه اپن، راه حل دیگری پیشنهاد کرده است. به عقیده

وی، دشواری اسامی هنگام شناسایی نه به دلیل منحصر به فرد بودن، بلکه به دلیل بی‌معنی بودن آنهاست.

گوین، برای آزمایش این نظریه، تعدادی اسم انتخاب کرد که برخی از آنها معنی داشتند، مثلاً معنی یک حرفه، مانند آقای آهنگر. برخی دیگر هم هیچ معنایی نداشتند مانند آقای دادا. آن‌گاه این اسامی را به اضافه نام مشاغلشان به افراد مورد تحقیق داد تا به خاطر بسپارند. یادآوری اشخاصی که نامشان معنی خاصی نداشت اما حرفه‌شان معنی‌دار بود، مثلاً آقای دادا که شغلش آهنگری است، مطابق معمول، دشوارتر بود. اما هنگامی که نام شخص، معنی‌دار و نام حرفه‌اش بی‌معنی بود - مثلاً آقای آهنگر، شاغل به عنوان دادا - نام سریعتر از حرفه به خاطر می‌آمد. این نتایج، نظریه خانم گوین را تأیید می‌کند. شاید یادآوری مطالب معنی‌دار، به طور کلی آسانتر است و اشکال ظاهری در یادآوری اسامی، تأثیر جانبی همین خاصیت است.

واقعیت هرچه که باشد، برنامه‌های کامپیوتری از نوعی که ما ساختیم، ابزار مفیدی هستند در جهت درک وظایف پیچیده مغز. آنها نه تنها مفاهیم فرضیات مختلف را برایمان روشن می‌کنند، بلکه عرصه‌های جدیدی را برای تحقیقات پیشرفته‌تر، می‌گشایند. در حال حاضر روشهای مشابهی جهت شناخت جنبه‌های دیگری از ادراک بشر، مانند درک زبان، حافظه و تشخیص اشکال، به کار گرفته می‌شود. خطر در اینجا است که مبدا این فرایندها، به دلیل ساده و آسان‌بودنشان، مورد غفلت قرار گیرند و از رده خارج شوند.

کوک پیانو با دستگاه الکترونیک

تلفن ۶۲۶۸۲۷

تلفن

اما چشمهای من!

مادرم از این اخلاق سگی‌ام خیلی عصبانی بود. خودش می‌گفت این اخلاق سگی است. چون فقط سگها توی خرابه‌ها می‌لایند. اما من هرگز به حرف کسی گوش نمی‌دهم، چون آدم لجبازی هستم. نه از آن آدمهایی که با آدمهای دیگر لجبازی می‌کنند، نه! من فقط با خودم لجبازی می‌کنم. یکبار یک سنگ خیلی لجم را در آوردم، آن را با نوک پا تا نزدیکی خانه آوردم و تنها رهایش کردم. درست است که من دوست دارم با خودم لجبازی کنم، اما آنطور هم نیست که خیلی بی‌عاطفه باشم. وقتی آدمم خانه دلم برای تنهایی سنگ سوخت، طاقت نیاوردم، برگشتم با هر مصیبتی بود آن را پیدا کردم و به جای اولش برگرداندم. ولی دلم اصلاً برای آدمها و چیزهای بدقلق نمی‌سوزد. یکدفعه خواستم نرده‌های دور پارک را بشمارم. وقتی شمارش به هزار می‌رسید، نرده‌ها را دو تا یکی می‌دیدم. گیج و منگ، اعداد و نرده‌های سبز زنگ‌زده در ذهنم به یکدیگر می‌پیچیدند و من فریاد می‌زدم: «از اول...». همانطور که گفتم خیلی لجبازم، یعنی با خودم لجبازی می‌کنم. اگر کارم به چیزهای بدقلق پیفتد دیگر بدتر. دوباره شمردم... شمردم. یک، دو، سه... نرده‌های سبز زنگ‌زده، سه... هزار و سه... نرده‌های سبز زنگ‌زده... چهار، چهار هزار و سه... چشمهایم می‌خواست دو تا یکی ببیند. نرده‌ها را یکی‌یکی توی مشتم می‌گرفتم و رها می‌کردم: چهار هزار و سه... پنج هزار و سه... شش، شش هزار و سه... نرده‌های سبز زنگ‌زده! موفق شدم، نه در ریاضیات، درس ریاضیات را تک ماده کردم. و همیشه سر کوفت پدرم بود که می‌گفت تو خلی... مادرم می‌گفت تو دیگر مرد شدی، مادرها بعضی وقتها به بچه‌هایشان چیزهایی می‌گویند که خودشان اصلاً به آنها اعتقادی ندارند. فقط می‌گویند تا شاید بچه‌هایشان توی رودریاستی قرار بگیرند. درست است که الان دیگر نمی‌توانم یک سنگ را با نوک پایم توی خیابان جلو ببرم! اما آنطور هم که مادرم می‌گوید عاقل نشده‌ام. وقتی دیدم عکس یک چشم توی پیاده‌رو افتاده است، خواستم مثل همه آدمها از کنار آن بی‌اعتنا بگذرم! اما من آدم لجبازی هستم و چون فقط با خودم لجبازی می‌کنم ایستادم و به عکس آن چشم که توی پیاده‌رو افتاده بود زل زدم. چیزی توی نگاهش بود که مرا نگاه داشت. مثل احساس وقتی که کنار ساحل می‌ایستی و موجهای کف آلود آب تا نوک پاهایت می‌آید. دوروبرم را نگاه کردم. مطمئن بودم گونه‌هایم سرخ شده است. وقتی کسی مرا نمی‌پایند، خم شدم، آن را برداشتم و کف دستم گرفتم و مشتم را توی جیبم چپاندم. یکبار احساس خاصی وجودم را پر کرد. احساس حرارت و گرمی از زیر پوست کف دستم تا نوک انگشتان پایم سرایت می‌کرد.

آن را در حاشیه پرنجی آینه گذاشتم و درست توی مردمک آن خیره شدم. مردمک آبنوسی با موجهای خاکستری. می‌خندید. نه... می‌خواست چیزی بگوید... نه... طوری نگاهم می‌کرد که انگار سؤالی داشت. یک چشم جدا شده از یک عکس کارت پستالی چه سؤالی می‌توانست از من داشته باشد. درست نمی‌دانم، ولی داشت. انگار که روی ماهی تابه‌ای داغ خوابیده بودم. از جایم پا شدم،

دستهایم را زیر چانه زدم. دلم شور می‌زد. مثل وقتی که می‌خواهد حادثه‌ای روی دهد یا مثل وقتی که کبوتری غریب لبه بام می‌نشیند و تو نرمک نرمک در قدمهایت و پر آشوب در طپش قلبت جلو می‌روی تا او را به چنگ آوری. به آن خیره شدم، نگاهش تمام ذهنم را پر کرده بود. نگاهش چیزی را فریاد می‌زد که قادر به درکش نبودم. آخر چه کسی عکس او را پاره کرده بود؟ چه کسی تکه‌های او را توی پیاده‌رو ریخته بود؟ چه کسی خواسته بود هر تکه او را باد به گوشه‌ای ببرد؟ چه کسی می‌توانست تکه‌های او را از دست باد برپاید؟ یاد حرف مادرم افتادم. مادرم هر وقت می‌خواست نماز بخواند، هر عکسی را که جلویش بود برمی‌داشت. می‌گفت: «عکسها زنده‌اند». حرفش را قبول نداشتم، اما نمی‌دانم چرا به دلم می‌نشت.

خیلی دلم می‌خواست ببینم این چشم با مردمک آبنوسی و موجهای خاکستریش در مجموعه کامل صورتش چه حسی را برمی‌انگیزد. برخاستم. باید تکه‌های دیگر را پیدا می‌کردم و به هم می‌چسباندم. تو آینه قیافه‌ام مضحک بود، به مضحکی عکسهای سیاه سفیدی که در دبستان با سر تراشیده و یقه سفید از ما گرفته بودند.

نمی‌دانم چرا وقتی می‌خواهم کاری را انجام دهم، دیگر به هیچ چیزی فکر نمی‌کنم. می‌روم طرف آن کار و بعضی وقتها هم مثل سنگ پشیمان می‌شوم...

گبردی ستون نور چراغ قوه روی زمین می‌لغزید و انگار با پنجه‌هایش برگهای پاییزی را کنار می‌زد تا تکه‌های گمشده آن عکس را پیدا کند. گونه‌اش توی باغچه کنار پیاده‌رو افتاده بود. چشمهایش به دنبال لرزش ستون نور که همراه با لرزش دستم و طپش قلبم تندتر می‌شد، همه جا را می‌گشت. دهانش توی گل و لای افتاده بود، می‌خندید، نه نمی‌خندید. چرا هم می‌خندید و هم کنج لبهایش تلخ و عبوس بود.

جلو و جلوتر، این هم بافته موهایش، گره خورده بود به ریشه‌های درخت کنار پیاده‌رو و این هم چانه‌اش، گرد بود و خوش ترکیب با بینی‌اش کنار نرده‌های سبز زنگ‌زده، افتاده بود. هوا سرد بود. پاهایم می‌لرزید. دستهایم شتاب زده به هر سو نور را می‌کشید. اما نه، تکه دیگری نبود.

کلید برق را زدم. باشتاب کنار میز آینه تکه‌ها را به یکدیگر چسباندم و گذاشتم در حاشیه آینه و به آن خیره شدم. فقط جای یک چشمش خالی بود. صورتی باریک و کشیده با پیشانی‌ای که می‌درخشید و با نگاهی که هنوز از من می‌پرسید تو کی هستی؟ مثل کودکی که تازه از خواب بیدار شده باشد و تا چشمش به تو می‌افتد چون زبان ندارد، به تو می‌خندد و مشتهای کوچکش را به چشمهایش می‌مالد و با نگاهش می‌پرسد «تو کی هستی؟»

مجنون و شیفته‌اش شده بودم. باید او را پیدا می‌کردم. باید! گرگ و میش بیرون زدم، حتماً چشم دیگرش را نیز پیدا می‌کردم و آنوقت می‌نشستم، توی چشمهایش نگاه می‌کردم و به او می‌گفتم که من کی هستم!

باورم نمی‌شد، کدام رفتگری به این زودی این خیابان را آب و جارو زده بود. مثل یک کابوس بود. یک توهم که توی صبح خاکستری به سر آدم می‌زند. تب‌زده به خانه برگشتم، روی تخت افتادم. از سر شب تا صبح، این عکس تمام زندگیم را پر کرده بود. با خودم گفتم: «پیدایش می‌کنم، هر طور شده خودش را پیدا می‌کنم.»

عکس را گذاشتم روی پیشخوان و گفتم: «پدر این را دوباره بگیر و بزرگش کن.» خواست برش دارد که صدای زنگوله در عکاسی آمد. دست عکاس همانطور روی پیشخوان ماند. برگشتم در جهت نگاه عکاس نگاه کردم. خودش بود. همان که توی تکه‌های به هم چسبیده عکس بود. عکس را طوری برداشتم و چپاندم توی جیبم.

مگر می‌شد. باور کردنی نبود؛ اما خودش بود. حالا آمده بود جلو من ایستاده بود. اما به من نگاه نمی‌کرد، به عکاس خیره شده بود. دستهایش می‌لرزید. چهره‌ای رنگ‌پریده و مضطرب بود. مثل کسی که تازه از بستر بیماری پا شده باشد؛ مثل کسی که از سر شب تا صبح از سردرد نخواستیده باشد.

به چشمهایش خیره شدم. دنبال همان چیزی گشتم که در عکسش بود. اما چشمهایش سرد و بی‌احساس بود. فاقد آن لحظه‌ای بود که شب مرا مجذوب خودش کرده بود. مطمئن بودم هرگز آن نگاهی که توی عکس دیدم توی این چشمها نخواهم دید.

اطرافم از هر حسی تهی بود. مثل کابوس آن شبی که مرگ خودم را دیدم؛ فریاد می‌زدم، دستم را دراز می‌کردم، همه دوروبرم بودند؛ اما کسی جوابم را نمی‌داد. صدایم را نمی‌شنید...

یاد حرف مادرم افتادم که می‌گفت: «عکسها زنده‌اند!»

یک بار دیگر به چشمهایش خیره شدم. انگار مردمکهای آبنوسیش یخ زده بود و موجهای خاکستری چشمهایش فقط کلافگی را نشان می‌داد. حالا دختر به پیشخوان تکیه داده بود و توی کیفش را می‌گشت، مثل کسی که یک بلیط اتوبوس را توی کیفش گم کند.

عکسی را از توی کیفش بیرون آورد. آن را روی پیشخوان گذاشت و با صدای لرزانی گفت: «پدر این عکس را دوباره بگیر و بزرگش کن!» عکس را روی پیشخوان دیدم. جای یک چشمش خالی بود و عکس، تکه‌هایی از یک عکس پاره‌شده بود که با وسواس به هم چسبانده شده بود. زدم بیرون. مطمئن بودم آن عکس، عکس من نبود. چون مردمک چشمی که توی آن عکس بود، آبنوسی بود و موجهای خاکستری توی آن دویده بود.

اما چشمهای من!...

من وقتی توی آینه موهایم را شانه می‌زنم، خجالت می‌کشم توی چشمهای خودم نگاه کنم. چون چشمهای من مضحک است به مضحکی عکسهایی که در دوره دبستان با سری تراشیده از ما گرفته‌اند.



مصلحتی، دروغهایی از سر لج، دروغهای تعارفی، دروغهایی از ترس تنبیه و بالاخره دروغهایی برای بزرگ جلوه دادن خود. البته راستگویی آنها نیز گاهی بی طمع نیست. مثلاً کودک از خواهرش شکایت می کند تا از مشاهده تنبیه شدن او دلش خنک شود. جای شگفتی است که کودکان صداقت را یاد می گیرند. اِکمون معتقد است دروغ به طور قطع ثمره زندگی خانوادگی است. هر قدر هم در تربیت کودک دقیق باشید، باز هم دیر یا زود موقعیتی پیش خواهد آمد که او به شما دروغ بگوید و از آن بدتر، این است که هر چه بزرگتر می شود، دروغهای موثرتری می گوید و معمولاً برای فرار از مجازات دروغ، ناچار به دروغهای دیگری متوسل می شود. تحقیقات نشان می دهد که اولین دروغها با تردید بیشتری همراهند. بار اول از خود می پرسیم دروغ بگویم یا نه؟ اما به مرور تردید از میان خواهد رفت. ژان پیازه، روانشناس معاصر در زمینه مسائل مربوط به رشد، معتقد است کودکان زیر هفت سال، خیال را از واقعیت تمیز نمی دهند. بنابراین نباید آنها را به دروغگویی متهم کرد. کودکان چهار ساله برای فرار از تنبیه به راحتی دروغ می گویند، هر چند

درستکاری و صداقت اصول بسیار ظریفی دارد. کودک تنها به کمک والدین می تواند این اصول را بیاموزد. بابی پنج ساله، در جواب مادر که می پرسد چرا شلواری را خیس کرده است، با لحن اعتراض آمیزی جواب می دهد: «خوردم زمین، شلوارم خیس شد.» پسر پنج ساله دیگری که پدر و مادرش در خانه نیستند، در جواب غریبه ای که از پشت در سراغ آنها را می گیرد، می گوید: «خوابیده اند. بعداً بیایید.» هر دو کودک دروغ گفته اند، اما نه به یک منظور.

بررسیهای اخیر در زمینه دروغهای کودکان، نشان می دهد که همه به یک قصد دروغ نمی گویند. پل اِکمون در کتاب خود تحت عنوان «چرا کودکان دروغ می گویند؟» ضمن تشریح علل دروغگویی در کودکان تذکر می دهد که کودکان هم درست مانند بزرگسالان قادرند دروغهای متفاوتی بگویند از قبیل: دروغهای کوچک، دروغهای

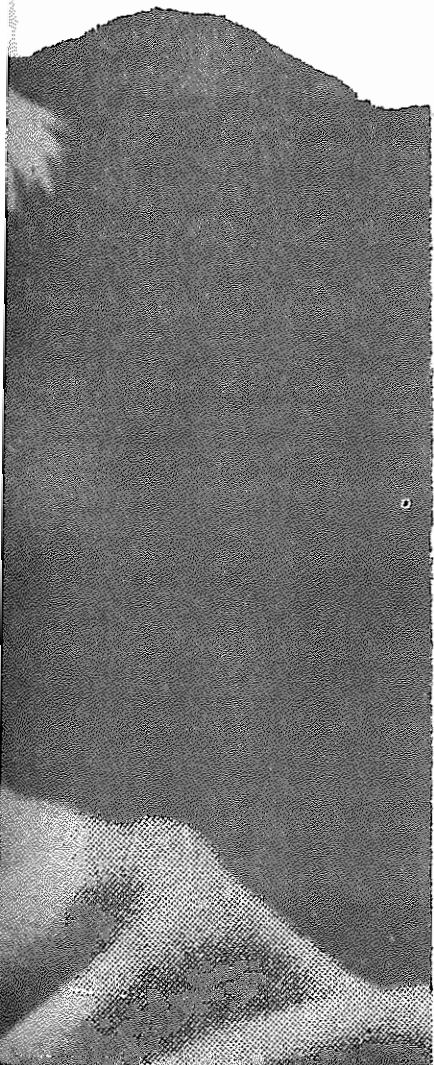
دروغهای کودکان

نینا دانتون

ترجمه فرخنده ابراهیمی

افراط در دروغگویی گاه نشانه نیاز کودک به کمک است.

کودکان زیر هفت سال، خیال را از واقعیت تمیز نمی دهند، بنابراین نباید آنها را به دروغگویی متهم کرد.



داد یک سوم کودکانی که دروغگویی حرفه‌ای بودند، کارشان به دارالتأدیب کشید. کودکان باهوش، برای تحقق خواسته‌های خود، ماهرانه دروغ می‌گویند. طبق آزمون مک اسکال که طی دو دهه اخیر ابداع شده است، معلوم شد کودکانی که در سنجش میزان قدرت طلبی و نیز بدبینیشان نسبت به جهان پیرامون، نمرات بالایی کسب کردند، برای رسیدن به اهداف خود بیش از دیگران دروغ می‌گویند. آنان به دلیل مهارت در دروغپردازی، حتی بیش از کودکان راستگو، والدین را تحت تأثیر قرار می‌دهند. والدینی که به نوار ضبط شده آنها گوش کردند، آنان را به مراتب صادقتر از بقیه کودکان، ارزیابی کردند. بنابراین این احتمال مخاطره‌آمیز وجود دارد که یک دروغ کوچک در خردسالی بتواند در نوجوانی به انحرافات منجر شود که درهای زندان را به روی کودک باز کند. البته به اعتقاد اکمون، این نتیجه‌گیری را نمی‌توان تعمیم داد و گفت که همه کودکان دروغگو کارشان به زندان می‌کشد، کماینکه اکثر ما هنوز هم طعم تلخ دروغهای دوران کودکی خود را به یاد داریم.

رابرت کولس، روانپزشک اطفال، بر اهمیت

تفکیک خیال‌پردازیها، و دروغهای عمدی کودکان، تأکید دارد. داستانرایی از تخیل کودک سرچشمه می‌گیرد، حال آنکه قصدش از دروغپردازی، فریب دیگران است. خیال، تلاشی است برای هدایت اندیشه‌هایمان به سوی تحقق. هنگامی که کودک می‌گوید دیشب با فرشته دندان‌ش حرف زده، دروغ نمی‌گوید، خیال می‌کند. کولس معتقد است گاهی کودک سعی دارد مرزهای میان تصورات خود و دنیای واقعی را بازشناسد، این بدان معنی نیست که اخلاقاً بخواهد کسی را بفریاد.

چگونه می‌توان راستگویی را به کودکان یاد داد؟

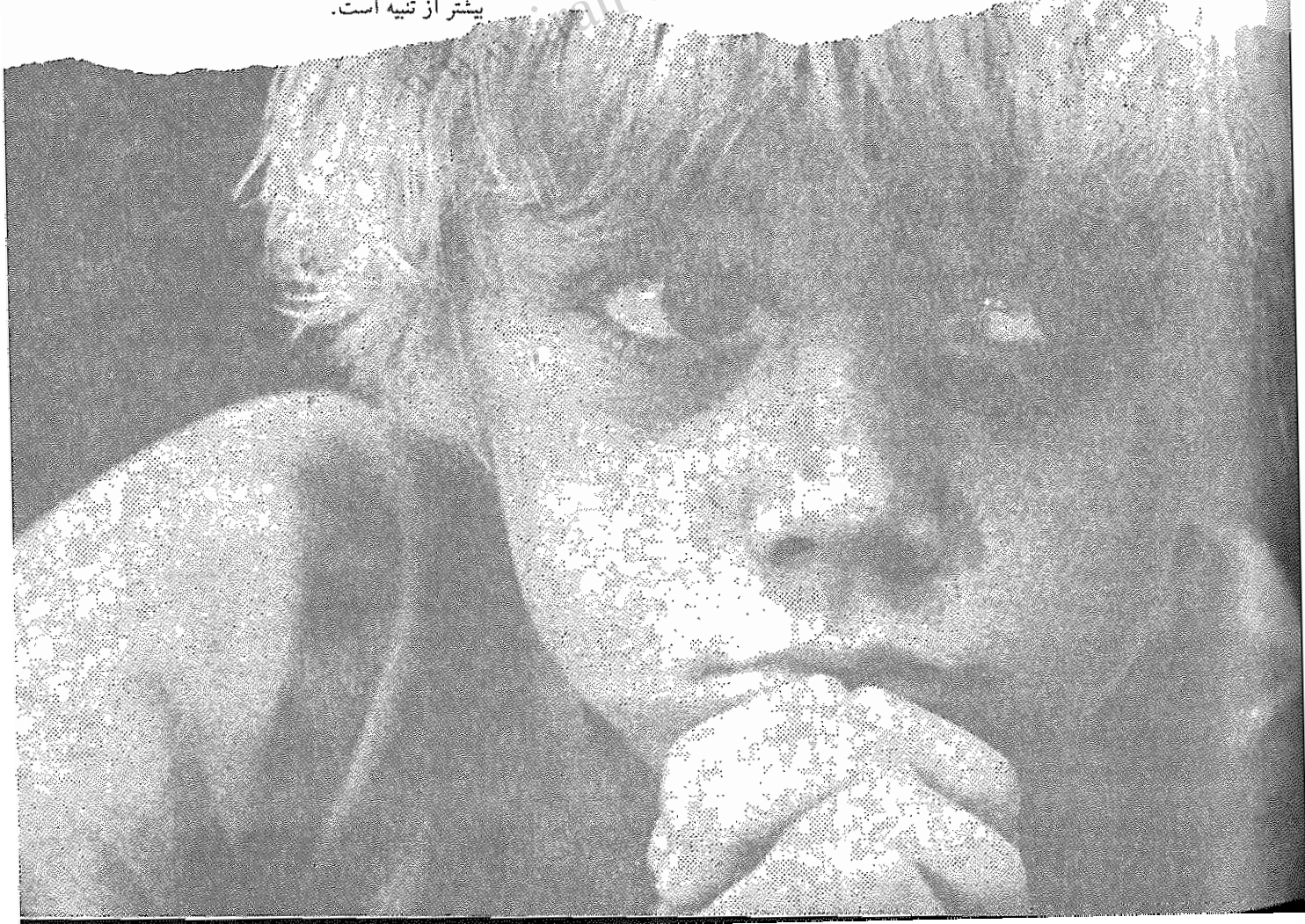
اکثر والدین تصور می‌کنند تنبیه سخت مانع دروغگویی کودکان می‌شود. برعکس، گاهی سبب ازدیاد دروغگویی خواهد شد. شما با تنبیه کودک صداقتی را در او می‌پرورانید که نتیجه وحشت از مجازات است، نه ایمان به حقانیت صداقت.

والدین می‌توانند به منظور آشنا کردن کودک با عواقب دروغگویی، داستانهایی مانند چوپان دروغگو را تعریف کنند و همچنان که بزرگتر می‌شود، نمونه‌ها را به برخی اخبار

روز تعمیم دهند، توضیح نتایج ناراحت کننده‌ای که بعضی اشخاص در اثر اعمال خلاف خود، به دست می‌آورند.

میشل هوریت، روانکار، در این زمینه می‌نویسد: «اولین دروغ موفق، تابوی تسلط ذهنی پدر و مادر را در ضمیر کودک، می‌شکند. او به تدریج احساس می‌کند که افکارش، مربوط به جهانی اختصاصی و به دور از دسترس دیگران و تنها متعلق به اوست. در ۱۰ سالگی، نیاز به استقلال در وجود کودک به اوج خود می‌رسد. در این سن با نابرابریهای اصولی آشنا می‌شود.

اگر کنجکاوی کودک در مسائل خصوصی پدر و مادر با جمله «به تو مربوط نیست.» پاسخ داده شود، هنگام پرسش از کارهای خود او، نمی‌توان انتظار پاسخی صادقانه داشت. او به راحتی دروغ خواهد گفت تا از حریم خصوصی خود دفاع کند. از والدین موکداً خواسته شده است، حتی الامکان از گفتن دروغهای کوچک نیز اجتناب کنند. رفتار و گفتار صادقانه بهترین الگوی آموزش صداقت است. ضمناً همان قدر که شماتت و تنبیه کودک به دلیل کار خلاف و دروغگویی، مؤثر است، عفو او نیز ضرورت دارد. گاه تأثیر بخشش به مراتب بیشتر از تنبیه است.



مفید، فقط به جرم این که ساده است و کسر شأن است خودداری می‌کند! نتیجه همین است که آنچه لازم است نوشته نمی‌شود و چیزهایی که زاید و بی‌مصرف است، پشت سر یکدیگر چاپ و تالیف می‌شود! می‌بینیم مقیاس بزرگی و کوچکی کار از نظر شهید مطهری، مشکلی و سادگی آن نیست. و این امر در ادبیات کودکان شکل جدی‌تری دارد و اساساً به نسبت اهمیتی در نظر گرفته می‌شود که سن و نیاز مخاطب ایجاب کند، و ما می‌دانیم مخاطب در ادبیات کودکان در هیأت‌های مختلفی ظاهر می‌شود. مثلاً گاه کودکی زیر هفت سال است، گاه کودکی دبستانی است، گاه در هیأت یک نوجوان رخ می‌نماید و گاه جوانی دبیرستانی و همچنان رو به کمال است. نوشته‌ای که بتواند نظر همه این مقاطع سنی را به یک نسبت تأمین کند، وجود ندارد. در ادبیات کودکان معیار خلاقیت هنری همه‌فهم بودن

دیرباب است، بزرگ و مهم است. شهید مرتضی مطهری می‌نویسد: «...در مدتی که مشغول نگارش یا چاپ 'داستان راستان' بودم، بعضی از دوستان ضمن تحسین و اعتراف به سودمندی این کتاب، از این که من کارهای به عقیده آنها مهمتر و لازمتر خود را موقتاً کنار گذاشته و به این کار پرداخته‌ام، اظهار تأسف می‌کردند و ملامت می‌کردند که چرا چندین تالیف علمی مهم را در رشته‌های مختلف به یک سو گذاشته‌ام و به چنین کار ساده‌ای پرداخته‌ام، حتی بعضی پیشنهاد می‌کردند که حالا که زحمت این کار را کشیده‌ای، پس لااقل به نام خودت منتشر نکن! من گفتم: 'چرا؟ مگر چه عیبی دارد؟' گفتند اثری که به نام تو منتشر می‌شود، لااقل باید در ردیف همان اصول فلسفه باشد، این کار برای تو کوچک است. گفتم: 'مقیاس کوچکی و بزرگی چیست؟ معلوم شد مقیاس بزرگی و کوچکی کار در نظر این

سی، چهل سال پیش وقتی اثری به رشته تحریر درمی‌آمد، اگر در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان بود، نویسنده گروه سنی خواننده‌اش را از قبل مشخص نمی‌کرد. چنین نبود که نویسنده پیش از جذب شدن در دایره هیأت‌های زبانی و کلامی به برقراری رابطه با مخاطب بر مبنای تفهیم و تفاهم بیندیشد. این ادبیات کودکان بود که برای اولین بار ضرورت توجه به مخاطب را جدی گرفت و او را در گروه‌های سنی تعیین شده به لحاظ روان‌شناسی طبقه‌بندی کرد. داعیه‌داران نویسندگی خلاق نیز برآنند که اهمیت مخاطب در ادبیات بزرگسال مخصوصاً رمان، کمتر از ضرورت تعیین گروه‌های سنی در ادبیات کودکان نیست. اگر امروز تحولی در زاویه دید داستان نویسی پدید آمده است، بیشتر از جهت آن است که نویسنده می‌کوشد از دید مخاطب به قضایا بنگرد و

ساده‌نویسی در ادبیات کودکان را ساده‌نگیریم!

یک اثر نیست. چند سالی است که روان‌شناسی تفاوت‌های فردی نیز به یاری ادبیات کودکان آمده و با پشتوانه قراردادن آزمایش‌های انجام شده، همین موضوع را به اثبات رسانده است. دیگر زمان آن نیست که فکر کنیم اخذ یک مورد آزمون از کودکان هم سن و سال برای رسیدن به نتیجه واحدی کافی است. امروزه حتی دوقلوها تک تک مورد آزمون قرار می‌گیرند. آزمون به لحاظ قرار گرفتن در حوزه علم و عمل اهمیت و دامنه وسیعی دارد و آنچه نویسنده ادبیات کودکان را به این دامنه وسیع متصل و مربوط می‌سازد، ارزیابی توانایی خواندن از سوی وی در مخاطب یا مخاطبان می‌باشد. ما می‌دانیم بنیاد بسیاری از آزمون‌های ارزشیابی در زمینه خواندن عبارت است از: برآورد مخزن لغت کودک، ترکیب‌بابت دستوری، زبان محاوره سنتی یا ادبی محض، یافتن نوع ما به ازای ذهنی در عین، مانند استفاده‌ای که از روباه در حيله‌گری می‌شود، پرورش تخیل یا گذار از افسانه و مجاز به

آقایان مشکلی و سادگی آن است و کاری به اهمیت و بزرگی و کوچکی نتیجه کار ندارند. هر کاری که مشکل است، بزرگ است و هر کاری که ساده است، کوچک. اگر این منطق و طرز تفکر مربوط به یک نفر یا چند نفر بود، من در این جا از آن نامی نمی‌بردم. متأسفانه این طرز تفکر که جز یک بیماری اجتماعی و یک انحراف بزرگ از تعالیم عالیة اسلامی چیز دیگری نیست، در اجتماع ما زیاد شیوع پیدا کرده است، چه زبان‌ها را که این منطق نبسته و چه قلم‌ها را که نشکسته و به گوشه‌ای نیفکنده است! به همین دلیل است که ما امروز از لحاظ کتب مفید و مخصوصاً کتب دینی و مذهبی سودمند (در زمینه ادبیات کودکان) بیش از اندازه فقیریم. هر مدعی فضلی حاضر است ۱۰ سال یا بیشتر صرف وقت کند و یک رطب و یابس به هم ببافد و به عنوان یک اثر علمی، کتابی تالیف کند و با کمال افتخار نام خود را پشت آن کتاب بنویسد، بدون آن که یک ذره به حال اجتماع مفید فایده باشد. اما از تالیف یک کتاب

خود از میان برخیزد و او را به جای خود بنشاند. پس وقتی مخاطب چنین منزلتی پیدا کرده باشد، تفاوتی در اصل مسئله که نوع نویسندگی پیرامون ادبیات کودکان یا بزرگسالان است، نخواهد داشت. یعنی چنان نیست که بگوییم نویسنده رمانی چند جلدی به دلیل ارائه آثار حجیم و صرف زمان بیشتر در امر نویسندگی برای بزرگسالان، ممتاز از نویسنده داستان‌های کوتاه و کم حجم «روزی بود و روزگاری» شمرده می‌شود. هرگز! بسا اهمیت داستان کوتاهی برای بچه‌ها به لحاظ کلی بیش از منزلتی باشد که گاه برای یک رمان در نظر گرفته می‌شود. از جنبه ادبی بحث نیز، آنچه مهم و ارجمند به حساب می‌آید، کاربرد خلاقیت در استعداد نویسندگی است، نه صرف زمان اندک یا ممتد برای نویسندگی و ارائه آثار حجیم. مقیاس خلاقیت در ادبیات کودکان و نوجوانان این نیست که بگوییم چون ساده و کم حجم است، پس کوچک و بی‌ارج است یا برعکس چون حجیم و

حقیقت و کنجکاوای در پرسوجوی علمی
و...

و اما خواندن چیست؟ خواندن به لحاظ معنی، عبارت است از کشف رمز علایم نوشتاری و ما می‌دانیم همین معنی اگر با دقت و درایت آمیخته شود، «فهمیدن و داوری کردن» را به دنبال می‌آورد. کارشناسان خواندن را دو نوع می‌دانند:

۱- ارادی و از روی انگیزه ۲- اتفاقی و سرسری. و معتقدند که فهمیدن و داوری کردن، هرگز با خواندن از نوع دوم به دست نمی‌آید و برعکس آنچه امروز کتاب را در زمره یک کالای مصرفی یا شیء قرار داده است، همین خواندن اتفاقی و سرسری است. خوشبختانه این نوع خواندن هنوز در جامعه ما زیاد شیوع پیدا نکرده است. به اعتقاد صاحب نظران مسائل آموزشی در جهان سوم، خواندن سرسری در کشورهای پیشرفته صنعتی امری بسیار شایع و متداول

این موضوع پرداخت. به هر حال امروزه عمومیت یافتن مطالعه و گرم بودن بازار کتاب علیرغم گرانی آن از یک سو، و ضرورت رجوع به کتابخانه‌های عمومی و پی بردن به اهمیت کتاب و نقش آن در زندگی از سوی دیگر، همچنین احساس نیاز به داشتن کتابخانه خصوصی در منازل، حتی از خوانندگان خردسال در جامعه ما، منتقدانی جدی و بی‌رحم ساخته است. دیگر در شرایط صد سال گذشته نیستیم که خواننده، نویسنده را نمی‌شناخت و اثر او را جدی نمی‌گرفت. توقعی که امروز خواننده از اثر دارد، شاید نویسنده از خودش نداشته باشد. جمله معروفی است که می‌گوید: «نام نیکت را یکبار که از دست دادی. دیگر آسان به چنگ نمی‌آوری» این یک توصیه جدی خطاب به نویسندگان، به ویژه نویسندگان ادبیات کودکان است تا خوانندگان خردسال خود را هیچ‌گاه دست کم نگیرند و بدانند آنان



سرسری و اتفاقی به سراغ کتابی نمی‌روند و چنانچه احساس کنند نویسنده فقط قصد داشته زمان فراغتشان را بدزدد، کتاب را دور می‌اندازند. با وجود این شاید چندان خوشایند نباشد، هنگامی که از خواندن سخن می‌گوییم، موقعیت جامعه را در ارتباط با سواد در نظر بگیریم. می‌دانیم که درصد بالایی از جامعه ما بی‌سواد هستند. واقعیت را نباید وارونه جلوه داد یا کتمان کرد، اما از دریچه‌ای که ما به مخاطب می‌نگریم، همین واقعیت، یعنی سواد و بی‌سوادی تحت الشعاع عامل مهمتری به نام سطح فکر قرار می‌گیرد! و ما می‌دانیم جامعه‌شناسان، سطح فکر را با سطح سواد محک نمی‌زنند. این دو لزوماً یکی نیستند. یعنی نمی‌توان سطح سواد و تحصیل فرد را دلیل خودآگاهی و روشنفکری‌اش دانست، همان‌طور که آگاهی اجتماعی و بیداری فکری یک عامی نیز مشروط به داشتن سواد و تحصیل و مدارج عالیه نیست. روان‌شاد دکتر علی شریعتی می‌نویسد: «...آگاه باشیم با

است. معنی چنین برآوردی حتی اگر سرانگشتی هم بوده باشد. آن است که خواندن ارادی و از روی انگیزه در کشورهای غیرپیشرفته یا عقب‌مانده عمومیت بیشتری دارد. به عبارت دیگر، تقسیم‌بندی شیوه خواندن به دو نوع، به زعم صاحب‌نظران مزبور، نمی‌تواند بر وجود دو نوع خواننده دلالت کند، اما می‌تواند نشانگر تفاوتی باشد میان مخاطب در کشورهای پیشرفته صنعتی، و کشورهای عقب‌مانده، و در حال توسعه و شاید نیز به همین دلیل است که می‌بینیم غالب چهره‌های شاخص در ادبیات و هنر امروز از نیمه غیرپیشرفته دنیا برخاسته‌اند و برمی‌خیزند و این چیزی نیست که چندان خوشایند کشورهای پیشرفته صنعتی دنیا باشد. به همین دلیل بوق نویسندگی به اصطلاح خلاق را از سر گذاشتن به صدا درآورده‌اند تا ضمن سروش گذاشتن به اضمحلال فرهنگی درونی خود به برخی مقاصد سیاسی نیز جامعه عمل بپوشانند. می‌شود در بحث دیگری، مستدل به

اشباع علمی، خود را از نظر فکری، اشباع یافته احساس نکنیم. این نوع سیری بسیار کاذب خاص (فرد) تحصیل کرده است که وقتی از لحاظ علمی اشباع می‌شود، تحصیلات بالا پیدا می‌کند، از لحاظ علمی اطلاعات وسیع و درجات خیلی برجسته‌ای می‌یابد، استاد‌های بزرگ و کتاب‌های بزرگ می‌بیند، نظریات علمی کاملاً بدیع می‌یابد و فرامی‌گیرد، در خود غرور و رضایتی احساس می‌کند و خیال می‌کند که از نظر فکری به منتهی درجه یک انسان آگاه رسیده است و این فریب کاذبی است که حتی یک آدم عامی کمتر دچار آن می‌شود تا یک آدم عالم. یک استاد، یک مترجم، یک فیلسوف، یک صوفی بزرگ، یک ادیب مورخ، غالباً فکر نمی‌کند که از لحاظ فکری ممکن است کاملاً صفر باشد و از لحاظ شعوری همچنان

سریعی که جامعه ما به عنوان یک جامعه پویا با آن دست به گریبان است، مفاهیمی چون اتحاد، پیروزی، خلقت، حرف حق، مبعث، ملت، شهید، خدا، قرآن، پرستش، زمان و... آن قدر ساده تلقی می‌شود که آموزگار از شاگرد نوا آموزش در کلاس دوم ابتدایی می‌خواهد با هریک از این کلمه‌ها و ترکیبها جمله بسازد. امروز یک دانش آموز به نسبت برخوردی که با مسائل دوروبرش دارد، درباره هر چیز به اظهار نظر و داوری می‌پردازد، و ما می‌دانیم دامنه این مسائل بسیار وسیع و متنوع است، از جنگ و اوضاع همیشه بحرانی جهان گرفته تا مسائل داخلی کشور، حتی درباره وضع لباس و غذا و پول توجیبی، نوع رفتار والدین تفاوت‌های زندگی، داشتن و نداشتن، اعتیاد، ایستاده‌های مداوم در صف طولانی کوپنهای

تازه اعلام شده، کتک خوردنها، حب و بغض، حسدورزیها، نوع رفتار آموزگاران و مربیان، جنسیتها، خواسته‌ها و آرزوها، رویاهای شیرین، گرسنگیها، سربالهای تلویزیونی، داستانها، فیلمها، کارتونها و...

استاد بهاءالدین خرمشاهی می‌نویسد: «در درس انشا باید از دانش آموز، به جای تحلیل، توصیف خواسته شود. چرا که توصیف عینی‌تر، تجربی‌تر، و ملموس‌تر است و نیاز به فرهنگ پیشرفته و علم و اطلاعات فراوان ندارد و غالباً بر مبنای یک مشاهده دقیق می‌توان توصیفی کارآمد نوشت. نظراً و عملاً توصیف مقدم بر تحلیل است. اگر کسی از عهده توصیف برنیاید، به طریق اولی از عهده تحلیل هم برنخواهد آمد. یعنی به جای تحلیل فقر، باید توصیف یک فقیر را از دانش آموزان خواست.»^۴ و خاطرنشان می‌سازد: «... اگر من معلم انشا بودم، از بچه‌ها می‌خواستم به جای انشاهای کلیشه‌ای و لایعنی توصیفهای ساده بنویسند. مثلاً توصیف فیلم یا تاثیری که اخیراً دیده‌اند. توصیف یک حادثه که برایشان یا پیش

چشمشان رخ داده است. مثل فرار دستفروشان از برابر مأموران شهرداری، وصف بریدن و انداختن اجباری درختهای چنار و گوشه چشمی داشتن به اندوه و آزرده‌گی اهل محل، توصیف یکی از روزها یا شبهای موشک باران، توصیف پیروی و سرارتهای پدر و مادر یا پدر بزرگ و مادر بزرگ، توصیف یک فقره از زورگوییهای پدر و مادر. توصیف یک صحنه تصادف، توصیف یکی از نگرانیهایی که همیشه آزارشان می‌دهد، و...»^۵ کاملاً همین طور است. دو یا چند دانش آموز معمولاً در زنگهای خارج از کلاس، آنچه را که دیده، شنیده یا انجام داده‌اند، آنچنان با آب و تاب و شیرین برای یکدیگر وصف می‌کنند که آدمی غرق لذت و حیرت می‌شود. مثلاً اگر موضوع صحبت آنها صحنه‌ای از یک فیلم کارتون و سینمایی باشد حتی تقلید قهرمانانش را هم می‌کنند. حال آن که همان دانش آموزان از تحلیل محتوایی فیلم در کلاس درس عاجزند. سطح سواد مخاطب به تحلیل مربوط است و توصیف نیز با سطح

فکر رابطه دارد. نویسنده ادبیات کودکان دایم در برزخ میان تحلیل و توصیف به سر می‌برد، چرا که ناگزیر است از یک سو، حدود الفاظ و معانی و مخزن لغت کودک و سطح سواد مخاطب را در نظر بگیرد و تحلیلی بیندیشد، و از سوی دیگر، با مورد توجه قرار دادن سطح فکر همان مخاطب به مضامین توصیفی و ساده روی بیاورد و ملموس بنویسد. هیچ چیز ناگوارتر از آن نیست که نویسنده در میان برزخی گیر افتاده باشد. این برزخ در ادبیات کودکان ظریفتر از دیگر انواع ادبیات است. به همین دلیل، بسیاری از نویسندگان به گمان ساده‌نویسی به دامان کودکانه‌نویسی می‌غلطند و به روی خود نمی‌آورند و یا بیش از آن که لازم باشد، بزرگسالانه می‌اندیشند و گنده‌گویی می‌کنند. برزخ نویسنده ادبیات کودکان و نوجوانان یعنی اندیشیدن به مفاهیم جدی متناسب با سطح فکر مخاطب و تبیین همان مفاهیم به زبان ساده، زبانی که در عین حال هنری و به لحاظ تکنیکی غنی و مستحکم باشد. یعنی دریافتن دانش آموز یا نوا آموزش در زنگهای خارج از کلاس درس و

در سطح عامی‌ترین عوام مانده باشد، و از نظر آن چیزی که آگاهی، خودآگاهی، جامعه آگاهی و زمان آگاهی است، از یک عامی که چشمش هم به خط آشنا نیست، پایین‌تر باشد.^۶ پس وقتی از مخاطب سخن می‌گوییم، به ویژه در ادبیات کودکان و نوجوانان باید سطح فکر او را نیز برآورد کنیم و بدانیم یک مخاطب خردسال که هنوز مثلاً کلاس دوم یا سوم ابتدایی را پشت سر نگذاشته، ممکن است به لحاظ سطح فکر از خود نویسنده و مضامینی که برای نوشتن برگزیده است، بالاتر باشد. چه اطمینانی وجود دارد که ما، در آنچه می‌اندیشیم و به روی کاغذ می‌آوریم، به عنوان نویسنده از سوی یک کودک دبستانی که سطح فکرش برای ما ناشناخته مانده، مورد استهزا و ریشخند قرار نگیریم؟ آیا امروز هم می‌توانیم همچون سی - چهل سال گذشته، سطح سواد و کلاسی بالا و صرف توانایی خواندن حتی دشوارترین متن‌ها را ملاک قضاوت در باره آنها قرار دهیم؟ به ویژه در ارتباط با سیر تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی

زبانی نو، هیچ نویسنده جدی و قابل اعتنایی نیست که با این دغدغه دست به گریبان نبوده و نباشد. به ویژه در ارتباط با ادبیات کودکان و نوجوانان، نویسنده با مخاطبانی روبروست که هر یک زبان خاص خود را دارند و متمایز از یکدیگرند. یادداشتها...

✱ - ناشر این رساله بنیاد پژوهشهای اسلامی است.

۱ - مرتضی مطهری، داستان راستان، انتشارات جامعه مدرسین، صفحات ۱۵ و ۱۶ از مقدمه جلد اول.

۲ - به عنوان مثال نگاه کنید به برگردان فصلی از کتاب «عطش خواندن» مندرج در فصلنامه پوش، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، بهار ۱۳۶۸

۳ - مجموعه آثار ۲۰، «چه باید کرد» ص ۱۸۳،

در نظر گرفتن او در همان حال در سر کلاس درس. یکی از راههای برآورد سطح فکر مخاطب، رابطه نویسنده با مجموع خواندنیهایی است که به نام کودکان و نوجوانان در جامعه منتشر می شود. در حال حاضر بیش از ۴۰ درصد از انتشارات کل کشور به نشریات، هفته نامه، ماهنامه ها و آثار خاص کودکان و نوجوانان اختصاص دارد، و بنا به گفته یکی از مسئولان در طی دو سال گذشته تاکنون صد در صد به تعداد ناشران کتاب کودک در ایران افزوده شده است.^۴ و این خود، صرف نظر از جنبه های تجاری و بازاری آن، نشان دهنده واقعیتهایی است به نام پویایی. نوعی پویایی که به هر حال جهت فرهنگی دارد و همچنان رو به افزایش است. نویسنده باید به حکم این پویایی نسبت به آنچه در جامعه برای کودکان و نوجوانان چاپ و

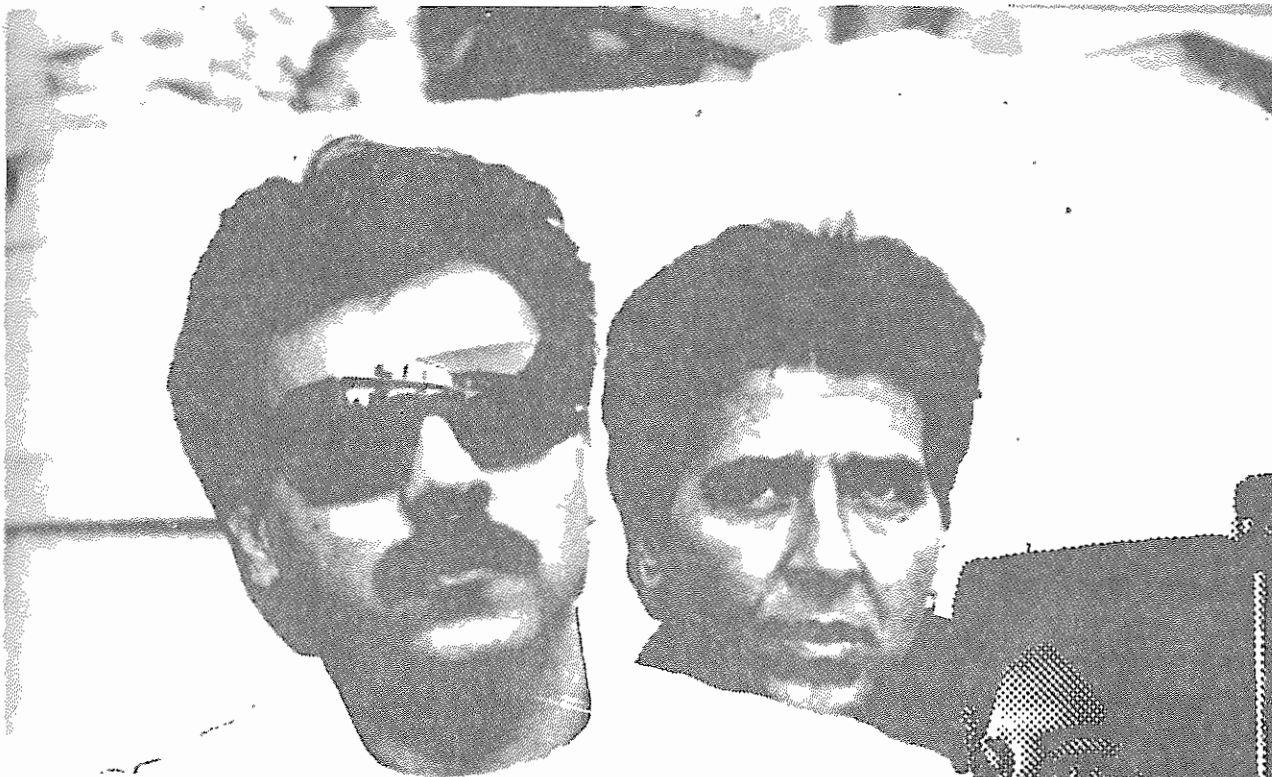


دفتر تهیه و تنظیم آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی
۴ - ماهنامه کیان، شماره ۱، آبان ماه ۷۰، صفحه ۳۹، روانشناسی نثر، بهاء الدین خرمشاهی
۵ - منبع پیشین، نگارنده قبل از مطالعه مقاله «روانشناسی نثر» به قلم سرور ارجمند بهاء الدین خرمشاهی، شرح مبسوطی درباره وجوه افتراق و اهمیت تحلیل و توصیف نوشته بود. با انتشار مقاله مذکور از شروح خود چشم پوشید و به استناد «قول احسن» بسنده کرد.

۶ - نگاه کنید به دهمین شماره از ماهنامه کلک، سال ۶۹، مصاحبه با آقای بهمن پور مسئول بخش کتاب کودک وزارت ارشاد اسلامی.

بخش می شود احساس مسئولیت کند و نشان بدهد که به آنها تعلق خاطر دارد. آنها را بگیرد و بخواند، سبک و سنگین کند، محک بزند، نقد بنویسد، تحلیل کند و در نهایت ببیند آیا اگر خود تصمیم به نوشتن بگیرد، بعد از به دست آوردن شمایی نسبی از سطح فکر مخاطب چگونه خواهد نوشت؟ همانند آنها یا سنجیده تر و خلاق تر؟ چرا و چگونه؟ و به طور کلی یک نوشته خلاق چه ویژگیهایی دارد؟ ...

انگیزه حاکم بر این چون و چراها یک چیز است: دغدغه دست یافتن به درونمایه



آواز تهران

کارگردان: کامران قدکچیان

بیزن امکانیان ابوالفضل پورعرب
چنگیز و نثوقی فریاد کوثری مرتضی ضرابی رضا کریم رضائی منوچهر حامدی
جهانگیر فروهر طیب شرافتی
ملیحه نظری پریدخت افشارپور مختار سائقی شهرام جمشیدی
علی کنکرو حسین چرمچی

مدیر تولید: حسین فرح بخش
نویسنده: عظیم جوانروح
موسیقی: فریدرز لاچینی
تدوین: مهدی رجاییان
فیلمنامه: نادر مقدس
صدابرداری: هاشم موسوی
تهیه کنندگان: پداله شهیدی عبدالله علیخانی حسین فرح بخش
بخش از: پویا فیلم





هموطن باورکن
رونق سبز مرا
لحظه ای با من باش

سازمان پارکها و
فضای سبز شهر تهران

با نگاهی
به گیاهی
که همین نزدیکی
خویش را تازه کنی



سازمان پارکها و
فضای سبز شهر تهران